كتاب سفينة النجاة

فهرست کتب معتبره اهل سنت و جماعت که در این کتاب از آنها روایات و اخبار و اقوال بر حقیت مذهب اثنا عشریه نقل شده

١ مسند احمد بن حنبل	٢ تفسیر ثعلبی	٣ [illegible]	٤ صحیح ترمذی	٥ [illegible]	٦ [illegible] ابو نعیم [illegible]	٧ صحیح بخاری	٨ صحیح مسلم
٩ صحیح نسائی	١٠ جمع بین الصحاح [illegible]	١١ جمع بین صحیحین [illegible]	١٢ مناقب ابن مغازلی	١٣ مناقب [illegible] خوارزم	١٤ [illegible]	١٥ مشکوة شریف	١٦ [illegible]
١٧ شرح نهج البلاغه [illegible]	١٨ [illegible] ابن جوزی	١٩ روضة الاحباب	٢٠ تفسیر کشاف	٢١ مطالب السؤول [illegible]	٢٢ کفایة الطالب	٢٣ [illegible]	٢٤ معجم طبرانی
٢٥ فردوس الاخبار [illegible] دیلمی	٢٦ مناقب ابن مردویه	٢٧ سر العالمین [illegible]	٢٨ [illegible]	٢٩ تفسیر بیضاوی	٣٠ [illegible]	٣١ جامع الاصول [illegible]	٣٢ [illegible]
٣٣ [illegible]	٣٤ الاستیعاب ابن عبد البر	٣٥ فصل الخطاب [illegible]	٣٦ کتاب [illegible]	٣٧ [illegible]	٣٨ مرقات [illegible] مرزبانی	٣٩ [illegible]	٤٠ کتاب [illegible] ابو الفتوح [illegible]
٤١ صحیح بیهقی	٤٢ [illegible]	٤٣ کتاب [illegible]	٤٤ [illegible]	٤٥ صواعق محرقه ابن حجر [illegible]	٤٦ [illegible]	٤٧ تفسیر [illegible]	٤٨ [illegible]
٤٩ شرح [illegible]	٥٠ شرح عقاید نسفی	٥١ شرح عقاید [illegible]	٥٢ مروج الذهب مسعودی	٥٣ [illegible] اصابه ابن حجر [illegible]	٥٤ ملل و نحل [illegible] شهرستانی	٥٥ احیاء علوم [illegible]	٥٦ مرآت الزمان [illegible] ابن جوزی
٥٧ کامل التاریخ ابن اثیر	٥٨ شرح [illegible]	٥٩ دلائل النبوة [illegible]	٦٠ فتوحات	٦١ کتاب مصابیح	٦٢ [illegible] المصطفی	٦٣ [illegible]	٦٤ [illegible]
٦٥ تاریخ طبری	٦٦ کفایة الطالب [illegible]	٦٧ [illegible]	٦٨ تفسیر [illegible]	٦٩ [illegible]	٧٠ کتاب عقد ابن عبد ربه	٧١ [illegible]	٧٢ کتاب [illegible]
٧٣ کتاب سقیفه [illegible]	٧٤ تاریخ واقدی	٧٥ کتاب [illegible]	٧٦ تاریخ آل عباس	٧٧ معجم البلدان	٧٨ تاریخ الخلفاء جلال الدین [illegible]	٧٩ تاریخ [illegible] حافظ ابو نعیم اصفهانی	٨٠ تاریخ [illegible]
٨١ کتاب مجاز ابو عبیده	٨٢ تفسیر [illegible] ابوبکر [illegible]	٨٣ تفسیر فراء	٨٤ صحیح ذهبی	٨٥ کتاب شرح [illegible] محمد بن [illegible]	٨٦ کتاب سقیفه [illegible] ابوبکر جوهری	٨٧ تاریخ ابن کثیر	٨٨ تاریخ بلاذری
٨٩ روضة الصفا	٩٠ کتاب مغنی عبد الجبار					٩١ رساله [illegible]	٩٢ کتاب [illegible] قاسم بن سلام


سفينة النجات
سنہ ۱۲۶۲ ہجری
باہتمام پنڈت موتی لعل پرنٹر اور پبلشر کی مکان



یا علی ادرکنی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله فاطر السموات والارض وجاعل الملئکة والروح الواحد الاحد الذی لیس کمثله شیٔ وهو السمیع البصیر هو الاول و الاخر والظاهر والباطن وهو بکل شیٔ علیم والصلوة علی رسوله وحبیبه وصفیه خاتم الانبیاء والمرسلین وعلی اله المعصومین الذین اذهب الله عنهم الرجس وجعل التمسک بهم سفینة لنجاة العالمین **امّا بعد** چنین گوید کمترین محتاج رحمت ایزد بی نیاز ابن کمال الدین حسین علی رضای منسوب بار دکان شیراز که چون در عنفوان شباب حسب الاقتضای فرمان نافذ الحکم تقدیر سفر هندوستان روی نمود و در اوان توقف در آنجا دیده میشد که جمعی کثیر از محبین خالص العقیده اهل بیت را بنا بر مصلحت وقت آمیزش و اختلاط با ارباب چهار مذهب که خود را اهل سنت وجماعت نام کرده اند ناگزیر بود و همواره در محافل و مجالس بر سبیل کنایه و تصریح در میان ایشان سخنان در باب امامت مذکور میگشت و اهل خلاف از روی اضطراب در انکار آیات و احادیث داله بر امامت علی ابن ابی طالب اصرار میورزیدند و بسیاری از محبین اهل بیت بنا بر آنکه از علوم عقلی و نقلی نصیبی کامل نداشتند ایشانرا قوة مطالعه کتب مبسوطه علمای شیعه ائمه اثنا عشر نبود و استنباط دلایل از کتب اهل خلاف

نیز بر ایشان متعذر بود لهذا با قلت بضاعت بواسطه انتفاع شیعیان ائمه هدی و سایر طالبان دین مبین در خاطر فاتر تصمیم یافت که از روی انصاف در باب عقاید فرقه ناجیه اثنا عشریه و تحقیق اصول دین از معرفة الله و معرفت نبی و امام و معاد بفارسی تالیفی مبسوط مشتمل بر دلایل و اقوال هر دو فرقه و احادیث مرویه از صحاح هر دو طایفه در قلم آرد بنحویکه مردم را از آن مسایل حظی وافر روزی شود لیکن کثرت سوانح ناگوار و عدم مساعدت روزگار سرانجام این کار را بوقت دیگر حواله نمود تا آنکه در حین اراده مراجعت بوطن مالوف بعضی از عزیزان گرامی بر تجدید عزم سابق مبالغه کردند و چون با ضیق وقت و عدم فرصت نهایت خاطر پریشانی علاوه گشته بود و انچه از کتب که می بایست در نظر باشد نیز بدست آمدنش متعسر بل متعذر داشت لهذا مطلوب معهود را از حیز تعویق بر آوردن مناسب ندید اما در تالیف مختصری تام الفایده عام النفع در باب امامت پرداخت و بر ذمه خود لازم گردانید که در جمیع مراتب سخن جانب انصاف را مرعی داشته سر موئی از طریق صواب انحراف نورزد و در توضیح و تنقیح دلایل کوشش نماید بنحویکه خاص و عام را از فواید جلیله آن بهره تمام بوده باشد و از برای اتمام حجت همه جا احادیث و روایات داله بر مطلوب را از صحاح معتبره و کتب معتمد علمای موثق القول مسلم الثبوت ایشان تحریر نمود تا خصم را در انکار مجالی نماند و چون گرویدن بامام بعد از گرویدن بخدا و رسول صورت پذیر است مناسب دید که بر سبیل اجمال از شناخت خدا و رسول برخی مذکور سازد و در خاتمه از معاد نیز بر سبیل اختصار سخنی چند نگاشته آید و چون غرض انتفاع جمیع طالبان طریق قویم است لهذا همه جا مطالب را از مقدمات ظاهره که هر کس دریافت آن تواند نمود استخراج می نماید و این مختصر که مسمی است بسفینة النجات مرتب گشته بر سه مقام و خاتمه والله الموفق والمعین

مقام اول

در معرفة الله مشتمل بر دو اساس

اساس اول

در تقریر دلیل بر ثبوت واجب الوجود بدانکه معنی موجود که مرادف است با هست در فارسی بدیهی است و احتیاج بتعریف ندارد و همچنین معدوم که مرادف با نیست در فارسی و لهذا ابلهان و صبیان هرگاه سوال کنند که فلان چیز هست یا نیست البته جواب میدهند بلی آنکه بپرسند معنی هست و نیست را و از خواص فرد و ماصدق موجود یعنی آنچه موجود بر آن محمول میشود در است می آید چنانکه میگویند فلان چیز موجود است آنست که منشأ

آثار باشد یعنی اثری بران مترتب شود یا باعتبار فاعل بودن مثل پیدا شدن روشنی از آفتاب
و حرکت از جسم یا باعتبار قابل بودن مثل استعداد نطفه از برای صورت نباتی و حیوانی و انسانی
و معدوم آنست که اثری بران مترتب نشود پس اگر بر شی اثری مترتب شود در خارج از ذهن
آنرا موجود خارجی گویند و اگر اثری بران مترتب شود در ذهن آنرا موجود ذهنی میگویند و برین
قیاس کن معدوم را و همچنین مفهوم وجود و عدم که عبارت است از بودن و نبودن نیز بدیهیست
چنانکه ظاهر است و فرد حقیقی وجود آن امریست که شی باعتبار آن مظهر آثار و مصداق مفهوم موجود است
همچنانکه فرد نور آن امریست که شعله شمعها و جرم کوکبها و سایر چیزها بان روشن است و ازین وجود
تعبیر کرده میشود بهستی دیگر باید دانست که نسبت وجود و عدم هر دو باهم بهیچ امر از امور متصوره نمیتواند
بود که ضروری باشد و الا لازم می آید اجتماع نقیضین بواسطه آنکه بنابرین تقدیر هم وجود نظر بذات آن
امر ضروری خواهد بود و هم عدم پس در خارج هم موجود باشد بالضرورة و هم معدوم و این نیست مگر
اجتماع نقیضین و همچنین نمیتواند که امری از امور صلاحیت اتصاف بوجود خارجی داشته باشد
و نه صلاحیت اتصاف بعدم خارجی و الا لازم می آید که نه موجود باشد در خارج و نه معدوم و این
محال است زیرا که ارتفاع نقیضین است پس هر امری از امور متصوره یا عدمش نظر بذات ضروریست
و صلاحیت وجود ندارد یا وجود نظر بذاتش ضروری است و عدم بر ذاتش روا نیست یا نه عدم نظر
بذاتش ضروریست و نه وجود بلکه هم صلاحیت اتصاف بوجود دارد و هم صلاحیت اتصاف بعدم اول
را ممتنع میگویند و ثانی را واجب و ثالث را ممکن پس موجود خارجی منحصر است در واجب و ممکن بعد
ازین بدانکه هرچه نظر بذاتش تنها قطع نظر از جمیع امور مغایره موجود باشد یعنی ذاتش بتنهای بدون
احتیاج بامری از امور کافی باشد در مظهر آثار بودن بیشک و شبهه عدم بر ذاتش روا نخواهد بود
و این معنی بسیار روشن است نزد ذوق سلیم و لهذا اربعه چون نظر باصل ذاتش زوجیت بهیچ وجه
زوجیت از ذاتش منفک نمیتواند شد اکنون میگوئیم باید که از موجودات فردی باشد که نظر بذات
بذاته بدون احتیاج بامری دیگر موجود باشد والا هر یک از موجودات در موجود شدن محتاج خواهد
بود بعلت و موجدی یعنی وجود دهنده زیرا که بدیهه عقل حاکمست بانکه هرچه در وجود محتاج بغیر است

البته محتاج خواهد بود بایجادکننده وان موجد نیز باید که در حین ایجاد ان شی موجود باشد چه وجو
بوجود دهنده سزاوارتر است چنانکه روشن است بر جمیع عقلا پس بطریق اولی موجود
خواهد بود و بنا بر فرض مذکوران موجد نیز محتاج است بموجدی دیگر و همچنین پس خالی
ازان نیست که بر میگردد بطریق دور مثل انکه زید را عمرو ایجاد کرده باشد بالفرض و عمرو را بکر
و بکر را خالد و باز خالد را زید ایجاد کرده باشد یا میرود بطریق تسلسل مثل انکه زید را عمرو ایجاد کرده
باشد و عمرو را بکر و بکر را خالد و همچنین الی غیر النهایة برود و هیچ جا منتهی نشود و این هردو باطلست
زیرا که ازین قرار هر یک در موجود شدن موقوفند بدیگری پس از کجا موجودی بهم میرسد تا دیگری
ازان بهم تواند رسید و از برای هر عاقلی از ملاحظه این چنین مسئله که موجود شدن هر یک ازانها
در بند موجود شدن دیگری باشد یقین ثابت جازم بهم میرسد که هیچ یک ازانها موجود نمیتوانند شد
و این در نهایت ظهور است و اصلا شک و شبهه دران راه ندارد و ازینجاست که هرگاه شخصی گذرش
بر قالب چند بیجان افتد و بار دیگر که برانها بگذرد همه را زنده یابد و سوال کند اینهارا که جان بخشیده
اگر جمیع مردم عالم اتفاق کرده اورا خبر دهند که اینها همه از یکدیگر جان یافته اند یعنی انکه موجودی
دیگر یک کس یافته و کس یا همه انهارا زنده کرده باشد ان شخص هرگز اعتقاد نخواهد کرد و هیچ وجه
باورش نخواهد آمد بلکه از الکذب محض خواهد شمرد و سخن همه را بر سخریه و استهزا حمل خواهد کرد
چنانکه ظاهر است **شعر** شمع بی نور چه نزدیک چه دور نبرد شمع دگر از وی نور پس
محقق شد که فردی از موجودات هست که نظر بذات بذاته موجود است و دانسته شد که هرچه
نظر بذاته موجود است انفکاک وجود از ذاتش محال باشد عدم بر وی روا نخواهد بود والا
لازم می آید که هم موجود باشد و هم معدوم و این اجتماع نقیضین است و اجتماع نقیضین محال
است بدیهة و چون دانسته شد که هرچه عدم بر ذاتش روا نیست واجب الوجود است پس
متیقن گردید که عالم را ناچار است از آفریدگار واجب الوجودی که بذات خود موجود است
و بهیچ وجه عدم بر ذاتش روا نیست و جمیع سلسله وجودات باو منتهی میشود و هو المبدأ
و الیه المآب **تنبیه** از انچه تحریر یافت ظاهر شد که وجود واجب عین ذات اوست و الا

[illegible]

در مرتبهٔ ذات بذاته موجود نخواهد بود بلکه محتاج باشد در موجود شدن بوجودی که غیر ذات اوست
و حال آنکه ثابت شد که باید در مرتبهٔ ذات بذاته موجود باشد و نیز اگر وجودی که واجب را است
زاید بر ذات باشد خالی از آن نیست که مقتضی آن وجود ذاتست یا غیر ذات اگر ذات باشد
لازم آید تقدم ذات در موجود بودن به وجودی که بآن موجود است زیرا که مقتضی وجود
باید بالذات مقدم باشد در وجود بر آن وجود بدیهة و این محال است زیرا که مفروض این است
که واجب بآن وجود موجود است پس چگونه در وجود بر آن مقدم می تواند بود و این بآن
ماند که جسمی سرخ باشد پیش از موجود شدن آن سرخی که آن جسم بآن سرخ می شود و اگر
غیر ذات است لازم می آید که واجب باقتضای دیگری موجود شده باشد پس واجب
الوجود ممکن الوجود خواهد بود و این محال است بالضرورة پس روشن شد که ذاتش عین وجود
و هستی قایم بنفس است **اساس دوم** در صفات واجب الوجود و تمام مقصد در ضمن چهار
منهج صورت پذیر خواهد شد **منهج اوّل** در علم و مناسبات آن از قدرت و ارادت و غیرها
بدانکه صفت کمال آنست که بودنش از برای هر موجودی از موجودات مثبت نحوی از خوبی و تمامی
آن موجود باشد و نبودنش مستلزم نحوی از ناتمامی و نقص چون واجب الوجود اصل همه موجودات
و مبدا جمیع حقایق است ناتمامی و نقص بر ذاتش روا نیست بالبدیهه بلکه باید متصف باشد بجمیع صفات
کمالی و از جمله صفات کمال بل اقوی و اشرف کمالات علم ودانائیست که وجودش از برای هر موجود
موجب کمال آن موجود است و ضدش که جهل و نادانیست از برای همه اشیا نقص تمامست
و نیز بر صاحب حدس درست روشن است که جمیع صفات کمالیه هر شئی مترتبست بر نحو وجود
و چگونگی هستی آن شئی پس هرگاه وجود واجب اصل و مبدا همه حقایق و اقوی و اکمل جمیع
وجودات باشد بحیثیتی که همه حقایق و وجودات بطفیل ذات او هست و باقی باشند یقین
که صفاتش نیز اقوی و اکمل و اصل جمیع صفات کمالیه موجودات خواهد بود بنحویکه هر صفة
کمال رشحه باشد از رشحات صفات کمالیه او پس محقق شد که واجب الوجود تعالی شانه نظر
بذات بذاته عالم است بجمیع چیزها خواه کلی و خواه جزئی و خواه موجود و خواه معدوم و خواه

محسوس وخواه معقول بیش از زمان ومکان وزمین واسمان وغیر اینها بنحوی که از ازل
تا ابد هیچ ذره از ذرات در هیچ وقتی از اوقات از علم او بیرون نیست والا لازم می آید که در مرتبه
ذات از حیثیت ندانستن امری از امور جاهل وناقص باشد واین خلاف بدیهه عقل مستقیم
است تعالی عن ذالك علوا كبيرا سبحان من لا يعزب عنه مثقال ذرة في الارض ولا في السماء
وقطع نظر ازین امور هر کس در صنایع موجودات وآثار مترتبه بر انها وارتباط ومناسبت
اجزای عالم از افلاک وعناصر وجماد ونبات وحیوان وانسان فی الجمله تامل میکند جزم ویقین
بهم میرساند که آفریننده این عالم است بجمیع خصوصیات اشیا ودانا است بتمام حقایق محتمله
وهمه جهات متصوره در واقع خاک وباد وآب وآتش را که هر یک ضد اند با دیگری آن نحو
امتزاج دادن وهیولی انسان موجودی ازان پدید آوردن با انهمه غرایب از تناسب اجزای
ظاهر وباطن وخصوصیت هر یک ازان اجزا وامتیاز شان بنوعی که اصلا کار هیچ یک از دیگری نتواند
آمدن چنانکه مشاهده می شود در حواس پنجگانه وغیر اینها از لب وزبان ودندان ودست وپای
امثال ان واعضای اندرونی وادراک دادن که محیط بر خصوصیات هر موجودی تواند شد واین
همه هنرها وصنعتها ازو پدید تواند آمد بغیر از حکیم حقیقی ودانای تحقیقی از هیچ کس نمی آید **بلکه نظر**
کردن بکار وکردار هر فردی از افراد انسان که دلالت بر دانش وهنر آن انسان موجب
اعتقاد ثابت وجازمست بدانش وکمال آفریننده زیرا که بدیهه عقل سلیم حاکمست که هر هنر که از آفریده
می آید آفریننده بر وجه احسن واتم واکمل نیز میتواند آمد پس او بطریق اولی عالم باشد چنانکه
ظاهر است **دیگر** باید دانست که قدرت عبارتست از توانائی بر فعل وترک امر ممکن یعنی بودن
شی بحیثیتی که بر طبق اراده وقصد خود کردن ونکردن چیزی که بودن ونبودن بر ذاتش
روا باشد ازو بظهور تواند آمد چنانکه روشنست از نسبت اشخاص انسان با نشست وبرخاست
اختیاری او وضدش عجز است که عبارت است از قادر نبودن وناتوانی چنانکه ظاهر است
از نسبت اشخاص انسان بنشو ونما وسفیدی وسیاهی وامثال اینها وبر هیچ عاقلی مستور
نیست که قدرت از جلایل صفات کمالیه است وعجز از ادنی مراتب نقص است پس بمقتضای

مقدمات سابقه باید که واجب الوجود بنظر بذات بذاته قادر باشد بر جمیع حقایق بنحوی که هیچ امری
از امور مقصوره در بقعه امکان از قبضه قدرتش بیرون نباشد والا لازم آید عجزش نظر بذات
و عجز نقص است و نقص بر واجب روا نیست و همچنانکه وجود و علمش فوق جمیع وجودها و علمهاست
قدرتش نیز فوق جمیع قدرتها خواهد بود و پس هر چه خواهد کند و هر چه نخواهد نکند ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم
یکن **بعد ازین بدانکه** اراده عبارتست از عزم و قصد بر فعل یا ترک **و اختیار**
عبارتست از آنکه اراده شخص مدخله داشته باشد در فعل و ترک آن شخص و چون دانسته شد که واجب
الوجود قادر مطلق است و فعل قادر مسبوق است باراده ظاهر شد که واجب الوجود مرید و مختار
نیز هست **و چون** عالمست بر جمیع امور سمیع و بصیر نیز خواهد بود بایمعنی که عالم است بجمیع مسموعات
و مبصرات چنانکه هست علمی اقوی و اظهر از علم ممکنات بانها بدون احتیاج بآله گوش و چشم زیرا که
احتیاج نقص است و نقص بر واجب الوجود روا نیست و چون نفوس انسانی را آن مرتبه از کمال
نیست لهذا بوساطت آلت دریافت مسموعات و مبصرات میکنند چه اگر نفسی از نفوس بی آلت
سمع و بصر بشنود و ببیند اکملیت در مرتبه نفسیه ازانها که درین نحو از ادراک محتاجند بآلت چنانکه
روشن است نزد فطرت مستقیم **دیگر** باید دانست که حیوة اگرچه در حیوانات عبارتست از قوتی
که مقتضی حس و حرکت باشد لیکن در واجب الوجود و عقول و نفوس راجع میشود بوجود با علم و اراده
و قدرت پس چون محقق شد وجود و علم و قدرت و ارادت واجب ظاهر شد که واجب الوجود حی
است **و چون** عدم بر ذات واجب الوجود روا نیست پس همیشه بوده است و پیوسته
خواهد بود و باعتبار اول متصف است بازلیه و قدم و امثال آن و باعتبار ثانی موصوف
است بابدیه و بقا و نظایر آن **و حکیمست** زیرا که صنایع و بدایعش محکم و متقن است
و مشتمل بر مصلحتها و منفعتهای بی اندازه **دیگر باید دانست** که اطلاق متکلم بر سبحانه و
تعالی نه باعتبار این است که کلام بانها قایم است زیرا که کلام عبارتست از حروف و کلماتی که از
تموج هوا بسبب حرکت مخصوصه آن متکلم موجود میشود در هوا و بعد از آن نفس ناطقه آنرا بوساطت
قوت سامعه درمی یابد پس اگر متکلم بمعنی ما قام به الکلام باشد لازم می آید که هوا متکلم باشد نه

نه انسان بلکه اطلاقش باعتبار قادر بودن بر ایجاد کلام است بقصد اعلام غیر یا استعلام از
غیر وگاه باشد که بدون قصد اعلام و استعلام باشد چنانکه مشاهده میشود در بعضی اوقات
از مجانین و چون واجب الوجود قادر بر ایجاد همه اشیا است قادر است بر ایجاد کلام
بقصد اعلام غیر از جانب خود پس متکلم خواهد بود بمعنی مذکور و همچنانکه اطلاق متکلم بر افراد انسان
حقیقت بدون قیام کلام بان افراد اطلاقش بر واجب نیز حقیقة خواهد بود بی آنکه کلام باو قایم
باشد پس در اثبات متکلم بودن واجب الوجود احتیاج نیست بکلام نفسی که راجع میشود بعلم بنفس
حروف و کلمات یا بمجموع حروف و معانی چنانکه ظاهر است **منهج دوم** در عینیت صفات
بدانکه اتصاف شخص بصفات مثل عالم و قادر مثلا بر دو نوع است نوع اول آنکه در آن شخص
علمی و قدرتی که زاید است بر ذات شخص موجود شود و بان اعتبار شخص متصف شود بعالم و قادر
چنانکه اتصاف جسم باسود و ابیض که باعتبار وجود سواد و بیاض مغایر ذات جسم است در جسم
وازین قبیل است اتصاف افراد انسان بعالم و قادر و شجاع و امثال آن چه ایشان عالمند
بعلمیکه خداتعالی در ایشان ایجاد کرده و همچنین قادر و شجاعند باعتبار قدرت و شجاعتیکه خداتعالی
بایشان عنایت نموده و نوع ثانی آنکه اصل ذات بدون احتیاج بامری متصف باشد بقادر و عالم
و امثال آن یعنی کاریکه از مجموع ذات و صفة آید از ذات تنها آید بدون انضمام امری
دیگر و آنچه بر مجموع ذات و صفة مترتب شود بر ذات تنها مترتب شود مثلا روشن بودن ذات
شعله باعتبار نوریست که خداتعالی در ان ایجاد کرده اما اگر نوری قایم بنفس یافته شود روشن
خواهد بود و آن نور بنفس خود نه بانضمام و همراهی امری غیر ذاتش و مراد از عینیت در واجب الوجود این
نوع از اتصاف است یعنی همچنانکه موجود است بنفس ذات عالم و قادر است بنفس ذات و همچنین در
در سایر صفات کمال و ذاتش در اتصاف باین صفات محتاج بانضمام امری زاید بر ذات نیست بلکه
ذاتش بتنهائی نایب مناب مجموع ذات و صفت و الا لازم می آید که در مرتبه ذات بذاته ناقص
باشد و در کامل شدن و اتصاف بصفات کمال محتاج بان امر مغایر باشد و این بر واجب
الوجود روا نیست چنانکه ظاهر است و نیز خالی از آن نیست که ان صفت زاید بر ذات را خود کشش

در خود ایجاد کرده یا غیر خودش اگر خودش ایجاد کرده یا بعلم و قدرت ایجاد کرده یا بی علم و قدرت بر تقدیر اول لازم می آید که علم و قدرت پیش از علم و قدرت موجود باشد و این محال است ببدیهه زیرا که تقدم شی است بر نفس و بر تقدیر ثانی لازم می آید نقص بواسطه آنکه سلب علم و قدرت در مرتبهٔ از مراتب نسبت بامری از امور ممکنه نظر بواجب الوجود نقص است چنانکه دانسته شد و اگر غیری در وجود ایجاد کرده لازم می آید که دیگری او را کامل کرده باشد و این محال است زیرا که منافی واجب الوجود بودنست بالبدیهه و نیز بر عقول سلیمه پوشیده نیست که نوع ثانی از اتصاف اقویست از نوع اول و واجب الوجود باید که اعلی و اشرف مراتب اتصاف داشته باشد پس محقق شد که صفات کمالیه واجب زاید بر ذات نیست

منهج سیوم در بساطت واجب الوجود و مناسبات آن و از بسیط بودن یعنی جزو نداشتن واجب الوجود تعبیر کرده میشود باحدیت بدانکه جزو بر دو قسم است جزو خارجی و جزو ذهنی جزو خارجی آنست که داخل در ماهیت شیئی باشد و وجودش در خارج متمیز و جدا باشد از وجود کل مثل عسل نسبت بسکنجبین و این چنین جزوی محمول بر کل نمیشود ولهذا اگرچه میتوان گفت سکنجبین مرکبست از عسل و سرکه اما نمیتوان گفت که سکنجبین عسل است و جزو ذهنی نزد محققین آنست که داخل در ماهیة شی باشد لیکن وجودش از وجود کل ممتاز نباشد بلکه متحد باشد در خارج با کل ولیکن ماهیة کل در ذهن بسبب تحلیل عقل باین منقسم شود مثل حیوان و ناطق نسبت بانسان که هر دو در وجود خارجی با انسان متحداند اما عقل ماهیة انسان را بعد از تعقل باین دو جزو تحلیل میدهد و این چنین جزوی محمول میشود بر کل ولهذا میتوان گفت انسان حیوان است و انسان ناطق است اکنون میگوئیم خدا تعالی مرکب نیست والا لازم می آید که محتاج باشد در وجود و تحقق باجزا زیرا که وجود جزو مقدم است بر وجود کل اما تقدم اجزای خارجی خود ظاهر است و اما تقدم جزو عقلی بواسطه آنکه اگرچه کل با آن اجزا متحد است در وجود اما عقل بوجدان می یابد که تعلق وجود بجزو مقدم است بر تعلقش بکل و احتیاج در وجود منافات دارد با واجب الوجود بودن و نیز میگوئیم واجب بر تقدیر ترکب یا مرکب است از اجزای خارجی یا از اجزای عقلی و هر دو قسم باطل است اما بطلان قسم اول بواسطه آنکه اگر جزوی از اجزای واجب ممکنست واجب نیز ممکن خواهد بود

چه امکان جزو مستلزم امکان کل است بدیهة و اگر جمیع اجزای او واجب الوجود باشد پس قطع
نظر از انکه مرکب از دو واجب یا بیشتر محض اعتبارات مثل مرکب از زید و عمرو دو خاصیت
از و بهم میرسد یکی احتیاج در وجود باجزا چنانکه ظاهر است و دیگی عدم بر ذاتش روا نبودن چه عدم
مرکب باعتبار عدم جزویست از اجزا و مفروض انیست که اجزا همه واجبند پس عدم بر هیچیک روا نخواهد
بود و چون خاصیت اول منافات دارد با واجب بودن و خاصیت دوم با ممکن بودن پس واجب
الوجود نه ممکن باشد و نه واجب و حال انکه موجود منحصر است در واجب و ممکن چنانکه دانسته شد و خلاف
مفروض نیز هست زیرا که مفروض این است که واجب الوجود هست و اما بطلان قسم دوم بواسطه
انکه اگر هر یک از ان اجزا نظر بذات بذاته موجود اند پس هر یک واجب الوجودی باشد مغایر با کل
در ذات و وجود زیرا که بنابرین وجود جزو عین ذات جزو است همچنانکه وجود کل عین ذات کلیست
و چون شکی نیست در مغایرت ذات جزو با ذات کل پس بر تقدیریکه وجود هر یک از اجزا عین ذات
باشد وجودشان نیز مغایر وجود کل خواهد بود پس لازم می آید که آن اجزا اجزای خارجی باشند
نه عقلی و این خلاف مفروض است زیرا که مفروض ان بود که اجزای عقلیه اند و نیز دانسته
شد بطلان جزو خارجی و اگر بعضی از انها نظر بذات موجود نباشد ممکن خواهد بود و امکان جزو
مستلزم امکان کل است بدیهة و نیز اگر جزو عقلی داشته باشد لازم می آید که ذات جزو عین ذات
کل باشد بواسطه انکه جزو واجب باید که بذاته موجود باشد و الا ممکن خواهد بود و امکانش مستلزم
امکان کل است و هرگاه نظر بذات موجود باشد عین وجود خواهد بود چنانکه دانسته شد و چون
وجودش با وجود کل متحد است و وجود کل عین ذاتست پس ذات جزو عین ذات کل باشد و این محال
است زیرا که شی جزو نفس خود نمیتواند بود بدیهة دیگر باید دانست که همچنانکه واجب الوجود جزو خارجی
و ذهنی ندارد جزو مقداری نیز ندارد و جزو مقداری عبارتست از اجزائیکه عقل بمعاونت وهم
از شی انتزاع کند مانند اجزائیکه از جسم و مقدار انتزاع میکند مثل نصف و ثلث و ربع و غیر انها
و باعث بر صحة انتزاع کشیدگیست خواه از یک جهة مثل خط و خواه از دو جهة مثل سطح و خواه از
سه جهة مثل جسم که در طول و عرض و عمق هر سه کشیدگی دارد بنحویکه عقل بمعاونت وهم اجزا در

بہ سبب جہت نصف و ثلث و ربع و غیر اینہا از اجزا متغایر بحسب اشارہ منقسم می سازد و این نحو
اجزا متحد اند در ماہیت با کل زیرا کہ نصف جسم مثلا جسم است و ہمچنین ثلث و ربع و فرقی نیست در اب
بودن میانہ قطرہ و دریا ہر چند یکی بیشتر است از دیگری و این چنین اجزای موجود بالفعل
نیست بلکہ موجود است بوجود کل در ضمن کل مثلا در جسم ہر چند اجزای متعدد فرض کنی آن جسم
یک موجود است بالفعل کہ آن اجزا در ان بالقوۃ موجود است و بعد از پارہ شدن آن
جسم آن اجزا موجود بالفعل میشوند و لہذا درین وقت صادق است کہ دو جسم است یا سہ جسم
یا بیشتر بقدر انچہ از پارہ شدن بہم رسد و بعد از دانستن جزو مقداری و خواصش میگوئیم محال است
کہ واجب جزو مقداری داشتہ باشد از برای آنکہ بنا برین تقدیر ذات واجب با ذات آن جزو متحد
خواہد بود چنانکہ دانستہ شد از خاصیت جزو مقداری و آن جزو مادام کہ با کل پیوستہ است
موجود بالفعل نیست چنانکہ ظاہر شد و ہرچہ ذاتش در وقتی از اوقات موجود بالفعل نباشد نظر
بذات بذاتہ موجود نخواہد بود زیرا کہ محقق شد کہ ہرچہ نظر بذات بذاتہ موجود باشد بہیچ وجہ عدم
بذاتش رہ نیست پس اگر واجب جزو مقداری داشتہ باشد لازم می آید کہ نظر بذات بذاتہ
موجود نباشد و حال آنکہ در اساس اول دانستہ شد کہ واجب نظر بذات بذاتہ موجود است و گاہ
اجزای مقداری نداشتہ باشد جسم و مقدار نخواہد بود زیرا کہ جسم و مقدار منقسم میشوند باجزای
مقداری بلکہ در ماہیت ہر دو انقسام اجزای مقداری معتبر است **دیگر** آنکہ واجب الوجود
جوہر نیست زیرا کہ جوہر ممکنیست کہ قایم بنفس باشد مثل آب و آتش و عقل و نفس و واجب ممکن نیست
بدیہۃ **و عرض** نیست زیرا کہ عرض موجودیست کہ در تحقق وجود محتاج است بمحل خود مثل رنگ
کہ محتاج است بجسمی کہ محل آنست و واجب الوجود محتاج بغیر نیست بلکہ ہمہ باو محتاج اند **و مجرد
است** یعنی در مکان و جہت نیست زیرا کہ ہر موجود قایم بنفس کہ در مکان و جہت باشد البتہ فوقش
از تحت و یمینش از یسار ممتاز است بدیہۃ پس منقسم باشد باجزای مقداری و دانستہ شد کہ
واجب اجزای مقداری ندارد و نیز ذوق سلیم و فطرۃ مستقیم حاکم است کہ آفرینندہ مکان و جہت
از مکان و جہت بیرون است و بودنش بمکان و جہت بان ماند کہ شخصی در نفس الامر و واقع در

در زمین با آسمان خیالی خود باشند تدبر فانه دقیق لطیف حقیق بالاذعان **و هرگاه**
واجب بیرون باشد از احاطه مکان و جهة دیده نخواهد شد زیراکه دیدن چیزی بچشم متحقق نمیشود بدون بودن آن
چیز در جهة و مکان مقابل دیده بیننده چنانکه ظاهر است و خلافش مکابره محض است **لا تدرکه الابصار**
و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر دیگر بدانکه ذات و حقیقت واجب الوجود
کلی نیست زیراکه کلی در مرتبه ذات بذاته موجود و متشخص نیست بلکه تحققش در ضمن اشخاص است و در
ضمن هر شخصی موجود و بتشخص آن شخص موجود و متشخص است چنانکه ظاهر است از تحقق ماهیة انسان در ضمن
زید و عمرو و غیرهما و دانسته شد که واجب الوجود در مرتبه ذات بذاته موجود است پس ذات واجب
کلی نخواهد بود و چون کلی نیست و تحققش بنفس ذات است بی انضمام امری دیگر تشخص و تعینش نیز
بنفس ظاهر است **منهج چهارم** در توحید یعنی تقریر دلیل بر وحدانیت واجب الوجود بتحقیق باید
دانست که مفهوم واجب الوجود غیر از آن یکذات جزئی حقیقی که در عربی مسمی بلفظ الله است
دیگر فردی ندارد زیراکه اگر دو واجب باشند باید که در جمیع صفات مثل عالمیت و قادریت
و خالقیت و رازقیت و احدیت و غیر اینها مشترک باشند و الا لازم می آید که احدهما از دیگری
اکمل و اشرف و اقوی باشد و این منافات دارد با واجب الوجود بودن چنانکه ظاهر است و سابقا
نیز دانسته شد و نیز باید که در هیچیک از صفات احدهما اقوی از دیگری نباشد و الا ذات دیگر
واجب الوجود نخواهد بود و هرگاه در جمیع صفات و خواص مشترک و مساوی باشند باید که در ذات
نیز مشترک باشند زیراکه عقل جمیع عقلا از اتحاد صفات و لوازم اشیا حکم جزم میکند بر
اتحاد اینها یا در تمام ذات یا در جزو ذات مثلا عقل چون زید را با عمرو میسنجد و می بیند که در بسیاری
از صفات و آثار مثل نطق و کتابت و ضحک و غیر اینها شریکند بایکدیگر حکم می کند باشتراک
اینها در ذات و اتحادشان در نوع و چون او را با آب یا سنگ میسنجد و می یابد که در بسیاری
از صفات از یکدیگر ممتازاند حکم نمیکند باتحاد در نوع چه اگر حکم باشتراک در ذات از راه
اتحاد در صفات و آثار نبود بایستی که عقل تجویز کند مثلا که زید با نمک و یا یاقوت با پنبه از یک
نوع است و آب دجله با آب فرات بهیچوجه مشترک نیست نه در تمام ذات و نه در جزو ذات

ه زائد بر ذات نیست ۱۲

و این خلاف بدیهه جمیع عقلا است و هرگاه عقل از اتحاد بسیاری از صفات حکم صادق جزم میکند
بر اتحاد در ذات و ذاتی یقین است که از اتحاد و تساوی در جمیع صفات بطریق اولی حکم
خواهد کرد در واقع چگونه عقل تجویز کند که دو چیز در جمیع صفات و خواص مشترک باشند و اصلا
احدهما در صفتی از صفات مشترکه بر دیگری زیادتی نداشته باشد و متعدد ابهیچ وجه در ذات
یا جزو ذات مشترک نباشند پس ظاهر شد که اگر دو واجب الوجود باشد البته مشترک خواهد بود در تمام ذات یا
جزو ذات و بنابر اول لازم می آید که ذات و حقیقت آن دو واجب امر کلی باشد مشترک میانه هر دو
و دانسته شد که ذات واجب کلی نیست و الا واجب واجب نخواهد بود چنانکه گذشت و بنابر ثانی لازم
می آید ترکب واجب از اجزا و این نیز محالست چنانکه دانسته شد مفصلاً **و** **بگر** گفته میشود که اگر دو واجب
الوجود متعدد باشد باید که هر یک قادر و توانا باشند بر ایجاد هر ممکنی از ممکنات و الا یا عجز هر دو
لازم می آید یا عجز احدهما باید که غالب بر قدرت و توانائی دیگری نباشد و الا احدهما واجب نخواهد
بود و هرگاه هر دو بر ایجاد جمیع ممکنات بنحو از قدرت داشته باشند پس نمیتواند بود که صدور
هر یک از ممکنات از مجموع آن دو واجب باشد باین معنی که فاعل و موجد مجموع من حیث المجموع
هر یک هر یک زیرا که هرگاه هر یک هر یک باستقلال از برای ایجاد کافی باشد دیگر فاعل بودن
مجموع من حیث المجموع آن دو واجب معقول نیست در واقع دو واجب که هر یک فاعل تام و بنفس
اراده خود مستقل اند در ایجاد چگونه فاعل ناقص و جزو علت میتوانند شد و نمیتواند که احدهما
ایجاد بعضی کند و دیگری ایجاد بعضی دیگر زیرا که هرگاه هر دو واجب باشند و بر همه اشیا یک
نحو از قدرت و علم داشته باشند دیگر اختیار کردن احدهما بعضی از ممکنات را و دیگری بعضی دیگر
را ترجیح بلا مرجح است چنانکه ظاهر است و نمیتواند بود که احدهما همیشه ایجاد کند و دیگری اصلا ایجاد
چیزی نکند زیرا که هرگاه هر دو قادر و عالم بر جمیع حقایق باشند پس اختیار کردن احدهما ایجاد را
و اختیار نکردن دیگری ایجاد را مستلزم ترجیح مرجوح است اگر ایجاد یا ترک ایجاد بهتر باشد
یا مستلزم ترجیح بلا مرجح است اگر مساوی باشند پس روشن شد که اگر واجب الوجود متعدد باشد
عالم موجود نمیتواند شد لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا **مقام دوم**

و قدرت و توانائی احدهما ۱۲

در نبوة مشتمل بر فاتحه و چهار رکن **فاتحه** در بیان معنی مراد از نبی بدانکه نبی عبارت است از انسانیکه خدا تعالی او را بخلق فرستاده باشد از برای ارشاد و هدایت و رسانیدن احکام الهی بخلایق و همچنین رسول لیکن جمهور علما مثل صاحب کشاف و میر سید شریف و غیرهما در تفرقه میانه نبی و رسول چنین گفته اند که نبی اعم است از یکه دینی و کتابی داشته باشد مثل موسی یا مروج دین سابق باشد مثل ذکریا و یحیی و رسول باید صاحب دین و کتاب باشد و این مخالفت دارد با حدیث مروی از ابو ذر که رسول خدا صلعم گفته نبی صد و بست و چهار هزار است و از ان جمله سیصد و سیزده رسولند و صد و چهار کتاب بر ایشان نازل شده و چه بمقتضای این حدیث لازم نیست که هر رسول صاحب کتاب باشد و حق در تفرقه نبی و رسول چنانکه در کتب اهل بیت علیهم السلام روایت شده از امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع این است که رسول باید ملک را معاینه ببیند و با وسخن کند و نبی لازم نیست که ملک را معاینه ببیند بلکه نبوت بالهام و خواب دیدن و سماع صوت نیز متحقق میشود **رکن اول** در بیان ضرورت وجود نبی بدانکه لطف و حکمت بی اندازه الهی همواره مقتضی اصلحیت و اکملیت نظام عالم است و پیوسته هر نوعی از انواع موجودات در خور استعداد و قابلیت بمرتبه از کمال ممتاز گردیده اند لعل در کان از پرتو خورشید تربیتش کامیابست و گوهر در صدف از رشحه ابر رحمتش سیراب و شکی نیست در شرافت و علو نشاء انسانی و وسعت عرض مراتب ترقیات و تنزلاتش که در یکطرف از اعلی علیین ملکیه گذشته و در یکسو بقعر هاویه بهیمه پیوسته و نزد هر عاقل محقق است که بر حکمت و لطف بی اندازه الهی مهمل و معطل واگذاشتن نوعی چنین که در حقیقت اشرف انواع موجودات عالم امکان است روا نیست بلکه واجب و لازم است تربیت و تکمیل تا بحسب خصوصیت اشخاص کمالات ممکنه نوع بفعل آید و ظاهر است که کمال حقیقی نوع انسانی آنست که متحلی باشد بفضایل مثل علم و حلم و خلق و صفای باطن و امثال اینها و مصفی باشد از رذایل مثل جهل و حسد و بخل و امثال اینها و مصدر اعمال حسنه باشد مثل صدق و عدل و احسان و مجتنب از افعال قبیحه باشد مثل کذب و ظلم و عدوان و امثال اینها و شکی نیست که این نحو از کمال بی معلمی ربانی که همه مراتب را مطابق وحی الهی بخلایق ارشاد نماید و طریقه استکمال این کمالات را چنانکه باید باشخاص بیان

فرماید و همه را از جانب خدای تعالی بوعد و وعید مطابق نفس الامر بتحصیل کمالات مطلوبه بازدارد
ممتنع الحصول است **دیگر** بر عقلا مستور نیست که هر یک از افراد انسان به تنهایی از عهده نظام
تعیش و زیستن خود بر نمیتواند آمد بلکه محتاج اند باجتماع عظیم که هر یک در امری از امور معاون
یکدیگر باشند مثل آنکه بعضی در سرانجام غذا مدخلیت داشته باشند و بعضی در تهیه لباس و بعضی در ساختن
مسکن و همچنین در سایر مایحتاج چنانکه بالفعل مشاهده میشود و پس لابد است از آمیزش با یکدیگر و اشتغال
بمعاملات و مناکحات و وفای عهود و این نحو از نظام بطریقیکه از حیف و میل و فساد نوع
خالی باشد بی ناظمی کامل که بیان کند طریقه عدل در مناکحات و معاملات و سایر امور ضروریه و
تعلیم دهد طریقه اکتساب صنایع و استخراج اغذیه و ادویه را و مردم را ترغیب و تحریص نماید
بر اموریکه موجب صلاح نظام باشد و همه بر اطاعت اوامر و نواهی او رضا دهند دست نمیتواند
داد و اینچنین حاکمی نمیتواند یافت شد مگر از جانب خدایتعالی **دیگر** بر ارباب فطرت مستقیم
ظاهر است خصوصیات ناگوار این دار فانی که در آن تحصیل هر نحوی از انحای کمالات متضمن
آزار و زحمت بیشمار است و وصول هر قسم لذتی از لذات مشتمله بتعب و الم بسیار و معهذا همواره کاملان
از او ضایع و رنجور و ناقصان مسرور اند و بدانرا بر نیکان دست جور و تطاول دراز است پس
نسبت بلطف و حکمت الهی بقا و تعیش نفوس انسانی منحصر درین سرای غرور بودن روا نیست بلکه
لابد است از نشاء دیگر که برخلاف این نشاء هر کس در خور خصوصیات خوبی خود از رحمت بی منتهای
منعم حقیقی کامیاب گردد و در پاداش صفات و کردار ناشایسته بمقتضای عدالت منتقم حقیقی
معذب شود و شکی نیست که علم بطریقه وصول بمراتب ارجمند این چنین نشاء از خصوصیات عقاید
و اوصاف و اعمال موجب نجات و منافیات مستلزم هلاک بدون مرشدی ربانی بهم نمیتوان رسانید
و چگونه بهم رسد و حال آنکه هیچ انسانی از پیش خود واقف بر مقتضای اکثر افعال و اعمال و اختلاف
احکام اینها بسبب تفاوت ازمنه و اوقات نمیتواند شد و عقاید و اوصاف را نیز هر شخصی بحسب
خصوصیات نفس و طبع و مزاج و حالات خود می پسندد و پس بغیر ارشاد خدایتعالی و آنکه از جانب
او مامور باشد بارشاد راه نجات بدست آوردن ممکن نیست و آن معلم ناچار است از دو جهت

بشریه که بان اعتبار مجانست و مصاحبت با مکلفین که لازمه تعلیم و تعلم ایشان باشد متحقق شود و موجب سعی و رغبت در استکمال و اکتساب باشد و دیگری جهت روحانیه و تقدس که بان اعتبار مستعد فیوضات نامتناهی و قرب جناب الهی بوده از درگاه فیاض مطلق استفاضه احکام نفس الامریه و خصوصیات افعال و اعمال و چگونگی حالات نموده بخلایق رساند پس از دلایل مذکوره محقق شد که لابد است خلایق را انسانی کامل که از جانب خدایتعالی مقتدا و راهنماینده باشد و او عبارت است از نبی

رکن دوم در طریقه علم به نبوت بدانکه علم به نبوت نبی بسیار باشد که عقلا را از ملاحظه اوضاع و اطوار و وضع احکام و قواعد نبی بهم رسد چنانکه از اخبار و علامات مذکوره در کتب و صحف انبیای سابق نیز بهم میرسد و گاه باشد که از برای نفوس کامله محض تایید ربانی و نحوی از الهام بهم رسد خواه بشرف صحبت نبی مشرف شده باشد مثل امیر المومنین علی بن ابیطالب ع و خواه نشده باشد مثل اویس قرنی و انچه بسبب آن جمیع ارباب هدایت را علم بهم میرسد معجزه است و آن عبارت است از امر خارق عادت یعنی مخالف انچه عادت بران جاری است که ظاهر کنند از مدعی نبوت از برای تصدیق دعوی نبوت خود بطریقیکه دیگران در مقام برابری از معارضه اش عاجز آیند مثل اژدها شدن عصای حضرت موسی ع و زنده گشتن مرده بدعای حضرت عیسی ع و وجه دلالت معجزه بر نبوت ظاهر است چه هرگاه شخصی دعوی نبوت کند و بگوید شاهد بر صدق قول من اینست که خدایتعالی فلان معجزه را ظاهر میکند و مطابق انچه او گفته بظهور آید البته عقول سلیمه را اعتقاد ثابت جازم بهم میرسد که این شخص فرستاده خداست چنانکه هرگاه شخصی بحضار مجلس پادشاهی بگوید من از جانب پادشاه مامور شده ام که شما را بفلان کار باز دارم و شاهد بر صدق دعوی من انکه پادشاه فلان وزنه را مرتبه می بندد و میکشاید یا سه بار از تخت بر میخیزد و می نشیند و پادشاه سخن ان شخص را همه می شنیده باشد خواه حاضر باشد نزد ان جماعت بی حجاب و خواه حجابی در میان باشد و بعد از ان مطابق گفته آن شخص از پادشاه بظهور آید همه حاضرین را یقین بهم میرسد که انشخص راست میگوید و این بسیار ظاهر است نیز اگر خدایتعالی معجزه را بر طبق گفته مدعی کاذب ظاهر سازد تصدیق کاذب کرده باشد در کذب و چنانکه کذب بر خدایتعالی روا نیست تصدیق کاذب در کذب نیز روا نیست

چه این تصدیق نیز در حقیقت کذب است چنانکه روشن است نزد عقل مستقیم و نیز چگونه عاقلی تجویز
میکند که از خدای تعالی با کمال خیریت و نهایت لطف و رحمت نسبت بعباد اینچنین تصدیقیکه موجب
اضلال ابدی و گمراهی دایمی عباد است بظهور آید تعالی عن ذالک علواً کبیراً و همچنانکه از دیدن معجزه علم
به نبوت بهم میرسد از علم بظهور معجزه از راه اخبار متواتره نیز بهم میرسد جزماً زیرا که موجب اذعان
و اقرار بنبوة علم بظهور معجزات است چنانکه دانسته شد و شنیدن بطریق تواتر مفید یقین است بالبدیهة
چنانکه ظاهر است علم بوجود مکه مثلاً از برای جمعیکه انرا ندیده اند پس هرگاه علم یقینی بظهور معجزه از راه
اخبار متواتر بهم رسد به نبوت نیز بهم خواهد رسید قطعاً **رکن سیوم** در تقریر دلیل بر نبوت خاتم النبیین
باید دانست که حضرت ابو القاسم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب پیغمبر خدا است زیرا که دعوی نبوت کرد و معجزه
ظاهر ساخت و از مقدمات سابقه بوضوح پیوست که هرکه دعوی نبوت کند و برطبق دعوی خود معجزه ظاهر
سازد پیغمبر است اما ثبوت دعوی نبوت خود از راه تواتر ثابت است و هیچکس را دران شکی و ریبی
نیست و اما معجزه بواسطه انکه بتواتر محقق شده که انحضرت قران را آورد از برای صدق دعوی
نبوت و جمیع فصحا و بلغای قبایل عرب در برابر سوره از سوران با نهایت کثرت و شدت عداوت با اسلام
و فرط عصبیت و تقلید هرچند سعی کردند چیزی نتوانستند آورد و لهذا همه اعتراف کردند که این
کلام از جنس خطبه خطبا و شعر شعرا نیست و جمعی انرا بسحر نسبت دادند و در عجز از معارضه بمرتبه رسیدند
که از مکالمه سر پیچیده بمقاتلت در دادند و جمیع این مقدمات در ظهور بمرتبه ایست که اصلا انکار را
دران راه نیست و غیر قران نیز از انحضرت معجزات و خوارق عادات بسیار بظهور آمده که برتقدیر عدم
تواتر بعضی از انها شکی در متواتر بودن قدر مشترک میانه انها نیست مثل شق قمر و حرکت کردن
درخت از جای خود و آمدن نزد انحضرت و باز بفرموده او بجای خود رفتن و جاری شدن آب
از میان انگشتان او بنحویکه جمیع لشکر و چهارپایان از ان سیراب شدند و تسبیح گفتن سنگریزه
در دست انحضرت و خبر دادن بزغاله مسموم در روز خیبر از سم و سیر گردانیدن جمعی کثیر از طعام
اندک و گرویدن جن و برگردانیدن افتاب از برای نماز علی بن ابیطالب ع و گویا شدن سوسمار
و شهادت به نبوة دادن و شکوه کردن ناقه از صاحبش و با وجود چیزی نخواندن و از کسی تعلیم

گرفتن از احوال واقعی سابقین مثل آدم و نوح و لوط و یوسف و موسی و عیسی و صالح و هود و یونس و داود و سلیمان و اصحاب کهف و ذو القرنین و امثال ایشان از انبیا و غیر انبیا خبر دادن و بر جمیع حقایق و معارف مطلع بودن و تدریج سوال در ماندن و خبر دادن از وقوع امور بسیار در زمان آینده و همه بفعل آمدن مثل فتح مکه و فتح خیبر و مغلوب شدن روم و مفتوح گشتن خزاین فارس و روم بدست اهل اسلام و مقاتله کردن مرتضی علی ع با سپاه عایشه و طلحه و زبیر و با خوارج نهروان و با معاویه و اختلاف امت و بهفتاد و سه فرقه شدن و مسلط گشتن اهل اسلام بر بلاد و غالب آمدن این دین بر ادیان انبیای سابق و امثال این خوارق که اشاره با نها شد از اندازه بیرون است و در هر کتابی از کتب اصحاب حدیث و سیر و تفسیر برخی از انها بتفصیل روایت شده چنانکه بر ارباب تتبع ظاهر است و نیز از ملاحظه اوصاف و اطوار آنحضرت از نسب و حسب علم و حلم و خلق و همت و مروت و عدالت و امانت و دیانت و شجاعت و فتوت و زهد و قناعت و ریاضت و عبادت و ترک علایق و صفای طینت و مجاهده با نفس و حسن سلوک باخلاق و راستی در گفتار و درستی در کردار و رعایت صله ارحام و حق فقرا و مساکین و ایتام و سایر صفات حمیده هر مستقیم العقلی را جزم و یقین ثابت بهم میرسد که نیست مگر رسول رب العلمین **و همچنین** از اندک تاملی در احکام و ضوابط این حضرت هر صاحب بصیرتی را علم قطعی بهم میرسد که از برای نظام کل و مصلحت حال هر شخصی از اشخاص در هر امری از امور و انتظام سلسله جمعیت و آمیزش جمیع ناس تعین این نحو قواعد و احکام مغیر خدا و رسول از دیگری نمیتواند آمدن و این در نهایت ظهور است **و نیز انبیای سابق** در کتب و صحف خود بوجود آنحضرت بشارت داده اند **از انجمله در سفر اول توریت** باین مضمون مذکور است که بگو ای ابراهیم با سمعیل که زود باشد که بفرستم بخلایق از نسل تو مادر را با دوازده رئیس بزرگ **دیگر در فصل چهل و نهم سفر اول** مذکور است که تاج و عصای پادشاهی از طایفه یهود متغیر نخواهد شد و سلطنت از بیت یهودا برطرف نخواهد شد تا انکه بیاید انکه آمدنیست و برسد انکه وعده شده است داد خواهد بود انتظار عالمیان و آرزوی آدمیان **دیگر در فصل بست و چهارم سفر چهارم توریت** مذکور است که خواهم دید او را اما نه اکنون نظاره خواهم کرد او را لیکن نه دریں

ایام طلوع خواهد کرد ستاره از اسمعیل و سر خواهد کشید نهالی از ابراهیم و مغلوب خواهد ساخت
سلاطین صاحب هیبت را و پراگنده خواهد کرد جمیع فرزندان شیث را و تمام زمین میراث او خواهد بود
و در **فصل نود و پنجم زبور حضرت داود علیه السلام** مذکور است که خواهد آمد تا داد
جهت داوری و محاکمه کردن در زمین بتدبیر و حکم خواهد کرد در زمین از روی عدالت و راستی
و ولاة و هدایت خواهد فرمود در حقیقت خود جمیع طوایف را براه راست و طریق نجات **و در فصل سیزدهم**
چهاردهم انجیل بجمع و ضبط یوحنا از زبان حضرت عیسیٰ مذکور است که گفته اگر دوست
میدارید مرا اوامر و احکام مرا محفوظ نمائید و من خواهم طلبید از پدر فارقلیطا را و خواهد فرستاد
بشما تا بماند بشما ابد الآباد **دیگر در آیه بیست و ششمش مسطور است** که فارقلیطا روح
مقدس که او را خواهد فرستاد پدر بنام من او بشما تعلیم خواهد کرد جمیع چیزها را و بیان خواهد نمود جمیع
آن چیزها را که بشما گفته باشم **دیگر در فصل پانزدهمش** مذکور است که چون بیاید فارقلیطا
که او را خواهد فرستاد پدر بشما روح حقیقت که از پدر صادر خواهد شد او شهادت خواهد داد
از من و شما نیز شهادت خواهید داد چراکه از ابتدا با من بودید **دیگر در فصل شانزدهم همش**
مسطور است که لیکن من راستی و حقیقت را میگویم بشما خوب است از برای شما که من بروم
چراکه تا نروم فارقلیطا نخواهد آمد نزد شما پس اگر بروم خداوند فرستاد او را بشما پس چون بیاید
او پاک کند دنیا را از گناه و بیان خواهد کرد عدالت را **دیگر در فصل آخرش مسطور است**
که لیکن من دعا خواهم کرد و خواهد فرستاد خدا موعود خود را بسوی شما اما شما در شهر قرار بگیرید
و بتعلیمات من عمل نمائید تا آنکه برسد فارقلیطا پس محلی و آراسته بفضایل علوی و کمالات سماوی
خواهید شد **و در فصل پنجاهم صحیفهٔ اشعیای پیغمبر علیه السلام** مذکور است
که خداوند عطا کرد او را زبان فصیح تا مقاومت تواند کرد با آنانکه از سخن گفتن گردن افراخته
اند و سر آمده اند **و در فصل بیست و سیم صحیفهٔ ارمیائی پیغمبر ع** مذکور است که
اینک روزها خواهد آمد میگوید خداوند که خواهم برانگیخت و مبعوث خواهم ساخت محبوب خود داود را
و نهال عدالت را و پادشاهی کند و ملک راند و پادشاه و دانای اسرار و حکیم خواهد بود در زمین

حکم و عدالت خواهد کرد **دیگر در فصل سی امش** مذکورست که ولیکن بندگی و اطاعت خواهند کرد بصاحب دولت
خدائی خود و بداود پادشاه خویش که مبعوث و مرسول خواهم ساخت او را برایشان و او خواهد بود
متمم ادیان و خاتم پیغمبر و داود در لغت عربی بمعنی حبیب است **و در باب سیوم فصل**
سی و چهارم صحیفه ازکنائیل پیغمبر علیه السلام مذکورست که خواهم بر انگیخت بر فوق
خلایق بنده خود داود را که چوپان که بچراند ایشان را و رهنمونی کند بصراط مستقیم و او خواهد بود چوپان خلایق
ابد الاباد و من خواهم بود خدا و صاحب ایشان **و در فصل هفتم صحیفه دانیال پیغمبر علیه السلام**
مذکورست که پس میدیدم در رویای شب که اینک با ابرهای آسمان ابن البشر می آید تا انتهای زمان و قران
ایام دولت و رسالت او و رسید در حضور حق آوردند او را و داد باو قدرت و عزت و مملکت و جمیع قبایل و
طوایف و زبانها او را خدمت و اطاعت خواهند کرد قدرت او ست قدرت ابدی که از و سلب نخواهد شد
فاید بدانکه در توریت موافق آنچه شنیده شده از مجموع یاد ماد بدال مهمله و بائی موحده که در عدد با
لفظ محمد یکیست آنحضرت خواسته شد و توافق در عدد نزد علمای یهود معتبر است **و موافق** کلام علامه
دوانی در تفسیر سوره **قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ** نیز باد داخل است اگرچه او بذال معجمه روایت کرده و در
وجه توافق در عدد گفته عدد ذال معجمه نزد یهود عدد دال مهمله است و مطابق آنچه از زبور و صحف دیگر
تحریر یافت باید ماد باشد بدال مهمله بدون لفظ بائی موحده والله اعلم **فارقلیط** اول بفا
و ثانی بقاف بروح حق و یقین و کاشف المخفیات نزد ایشان تفسیر شده چنانکه ظاهر میشود از کلام شارح مقاصد
و بمعنی تسلی دهنده نیز شنیده شده است والله اعلم **دیگر بدانکه** ایات مذکوره همه در کتب و صحف
متداوله نزد یهود و نصاری موجود است و علمای موثوق القول اسلام نیز بسیاری از انها را با ایات دیگر
در تصانیف خود ذکر کرده اند و از اتفاقات حسنه آنکه در حین اشتغال باین تالیف در بلده کشمیر
چندی روزی با دوستی از اهل اسلام صحبت روی داد که مدتها از شهرهای معظم فرنگ از دانایان نصاری
استفاده علوم کرده بود و بر لغات و اصطلاحات اهل حکمت و تفسیر ایشان اطلاع داشت و در نوشتن
و خواندن خط ایشان نیز قادر بود و با خود داشت اکثر کتب و صحف انبیا مترجم بزبان فرنگ و مرقوم
بخط ایشان که همه را نزد نصاری خوانده بود و موافق گفته مفسرین ایشان تفسیر میکرد و آنچه درین

مختصر تحریر یافته همه را لفظاً باللفظ از آن کتب بفارسی ترجمه برداشته مرقوم ساخت مگر آیه اول
توریت که در سابق ایام از حافظی از حفاظ توریت که شرف اسلام یافته بود فرا گرفت و از و مکرر
شنیده می شد که میگفت این آیه مرا باسلام دلالت کرده **تنبیه** وچون محقق شد نبوت آنحضرت بیقین
باید دانست که مبعوث است بر جمیع خلایق و خاتم النبیین است زیرا که خدا تعالی در قران مجید بان
شهادت داده چنانکه در یکی فرموده **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ** و در جای دیگر فرموده **وَلَكِنْ
رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ** واحادیث متواتره نیز در ینباب واقع شده بنحویکه قابل تاویل نیست **رکن
چهارم** در عصمت نبی و بعضی دیگر از شرایط **بدانکه** عصمت عبارت است از حالتی که بعنایت ربانی در
شخص متحقق میشود که بسبب آنحالت با وجود قدرت منتفی میگردد داعی و میل بدی و گناه از انشخص و
علمای اهل بیت عصمت را در انبیا شرط میدانند و میگویند نبی باید معصوم باشد از جمیع گناهان و بدیها و آن
نزد عقول سلیمه نهایت ظهور دارد زیرا که نبی معلم و راهنماینده خلایق است از جانب خدا تعالی در طریقه
علم و عمل و همه کس ماموراند از جانب خدا تعالی باطاعت امر و نهی او و واسطه است از برای تکمیل افراد بشر در
جمیع صفات و افعال حسنه و تنزیه از اوصاف و افعال قبیحه و امین خداست در رسانیدن احکام
الهی بعباد و اینچنین کسی بالبدیهه باید معصوم باشد و حال آنکه بر تقدیر معصوم نبودن او خود محتاج خواهد
بود بهادی و منع کننده دیگر و خلایق از و متنفر خواهد بود و قول و فعلش نزد ایشان محل اعتماد و اعتبار
نباشد و از روی جزم و رسوخ مطیع اوامر و نواهی او نخواهند شد و اینها همه منافات دارند با نبوت چنانکه
ظاهر است جمیع این مراتب بر صاحبان انصاف و فطرت مستقیم در واقع کسی را که خدا تعالی بانهایت قدرت
و حکمت از بندگان خود برگزیند و واسطه نجات خلایق گرداند چرا معصوم نباشد و لهذا در قران مجید
بشیطان فرموده **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ** و از شیطان حکایت نموده که گفت **فَبِعِزَّتِكَ
لَأُغْوِيَنَّهُمْ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ** و از ائمه معصومین نیز احادیث متواتره روایت
شده مشتمل بر آنکه انبیا از اصلاب طاهره متولد شده اند و همیشه از جمیع بدیها و ذنوب مطهر بوده و خواهند بود و اهل سنت
بواسطه پاس مرتبه ائمه خود که باصناف فسوق و خطیات آراسته اند عصمت انبیا را منکرند و در کتب خود بسیاری از
ایشان را بگناهی و خطایی متهم ساخته اند نعوذ بالله منها **و نیز** نبی باید در عقل و ذکا و حفظ و رای و علم و حلم

و شجاعت و سایر صفات کمال از همه اکمل باشد و همچنین باید مبرا باشد از هر امریکه از امور منافر طبع خواه از قسم امراض باشد مثل برص و جذام و خواه از قبیل اوصاف مثل دنائت نسب و بدی حال آبا و امهات و خواه از صنف کسب و پیشه مثل جولاهی و حجامی و امثال اینها از امور خسیسه الحمد لله الذي جعلنا من امة خير المرسلين وشيعة اهل بيته المعصومين مقام سیوم

در امامت مشتمل بر دوازده اصل **اصل اول** در بیان برخی از اوصاف امام و شرایط امامت **اصل دوم** در حدیث غدیر خم و متعلقات آن **اصل سیوم** در آیه انما ولیکم الله **اصل چهارم** در حدیث منزلت **اصل پنجم** در آیه تطهیر و بعضی از مناسبات **اصل ششم** در حدیث تمسک و مناسبات ان **اصل هفتم** در ذکر اخباریکه مشتمل است بر وصایة و دلالت و خلافت و امثال ان **اصل هشتم** در ذکر احادیثی که تصریح شده انها بامامت ائمه اثنا عشر و حدیث من مات و لم یعرف امام زمانه **اصل نهم** در ذکر برخی از فضایل امامت مستنبطا از ایات و احادیث و بیان افضلیت امیر المومنین علي بن ابیطالب علیه السلام **اصل دهم** در مطاعن خلفای ثلثه **اصل یازدهم** در ذکر برخی از کلمات و خطب حضرت امیر که دال است بر بطلان خلافت خلفای ثلثه **اصل دوازدهم** در قلع ماده شبهه اهل خلاف از اجماع و غیره درین اصول اندراج یافته دلایل و براهین قاطعه بر امامت بلا واسطه امیر المومنین علي بن ابیطالب و بطلان امامت خلفای ثلثه بنحویکه هرکس خود را از تعصبات و تقلیدات معرا سازد و از روی انصاف و طریقه راه نجات جوئی در اینها تامل کند البته حق در نظرش جلوه گر خواهد شد و بصراط مستقیم دین مبین و اصل خواهد گردید ربنا افتح بيننا و بين قومنا بالحق وانت خير الفاتحين **اصل اول** بدانکه امامت باتفاق عبارت است از اولی بتصرف و صاحب اختیار بودن در دین و دنیای امت بجانشینی رسول خدا و هر دو فرقه متفق اند در انکه بعد از نبی ناچار است از امامیکه رئیس و صاحب اختیار و اولی بتصرف باشد در امور دین و دنیای امت تا حافظ احکام دین و حامی ملت باشد و امر کند بمعروف و نهی کند از منکر و خلق را قواعد شریعت و لوازم معرفت و عبودیت تعلیم دهد و داد مظلوم از ظالم بستاند و حدود مقرره شارع چنانکه باید برایشان جاری سازد و ناظم مصالح دینداری و رعیت پروری بوده باشد و جهاد کند با عدای دین و غنایم

وخمس وصدقات را از روی عدالت موافق فرموده خدا و رسول بمصرف رساند لیکن فرقه ناجیه امامیه را عقیده آنست که معصوم باشد و اهل سنت چون میدانند که هرگاه عصمت شرط امامت باشد حقیقت امامت خلفای ایشان برهم میخورد میگویند عصمت در امامت شرط نیست زیرا که ابوبکر مستحق العصمة نبود و بر صاحب عقل مستقیم پوشیده نیست که اینچنین شخص واجب الاطاعة که جمیع امور مذکوره و سایر احکام دین و دنیای امت بحکم او وابسته است باید معصوم باشد در علم و عمل و الا فوائد مترتبه بر امامت کما ینبغی بظهور نخواهد آمد و آن شخص نیز محتاج خواهد بود بامام و رهنمای دیگر چنانچه ظاهر است بر اهل انصاف و از امامتش خلل در دین راه خواهد یافت زیرا که از فتاوای غلطش بدعت منتشر خواهد گشت و احکام حقه دین محو و متروک خواهد شد و بسیار باشد که مفاسد عظیمه بظهور آید که بهیچ وجه اصلاح پذیر نباشد مثل اگر غلط کند در تعیین خلیفه بعد از خود و کسان را که قابل خلافت و امامت نیست و در واقع چنین نباشد و از دو امر منافی امامت بظهور آید پس اگر امت بامامتش گردن نهند باعث انهدام دین است و اگر قصد خرلش کنند از رهگذر نزاع با اعوان و انصار و خدام او و بهانه جوئی طالبان مال و جاه دنیوی و قاصدان ریاست دیگر مفاسدی چند مترتب گردد که دین حق از میان گم شود چنانکه متحقق است در نظر در کشته شدن عثمان و بظهور آمدن فتنها از عایشه و طلحه و زبیر و خوارج نهروان و معاویه تا آنکه کار نیابت و امامت و خلافت خدا و رسول بمعویه و یزید و امثال این ظالمان بی دین قرار گرفت و مردم اطاعت این قسم بدان را بر خود واجب شمردند و از این رهگذر چه ظلمها که بر ذریه خیر المرسلین نرفت و چه بدعتها که در دین بهم نرسید و نزد عقل مستقیم و منصف خالی از تعصب ظاهر است قبح امامت امامی که آنچه مردم را بآن امر کند خود بفعل نیاورد و آنچه را از آن نهی فرماید از خودش بظهور آید و لهذا خدا تعالی در قران مجید از برای توبیخ آنکس که امر بخوبی کند و خود بفعل نیاورد فرموده أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ و سخن اینچنین شخصی مصدر هدایت نساختن و بافعال و اعمال او تشبیه نجستن در جمیع عقول سلیمه مذکور است و از اینجاست که خدا تعالی عباد را مامور ساخته به پیروی راستان چنانکه فرموده كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ و نیز خدای تعالی اطاعة اولی الامر را مثل اطاعة خود و اطاعت رسول بر امت واجب ساخته مطلقا بدون شرطی و قیدی فرموده أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

چه مراد از اولو الامر موافق قول مفسرین هردو فرقه ائمه و خلفاست و جمعیکه اطاعت شان در وجوب مشتمل
اطاعت خدا و رسول باشد و در سلک اطاعت خدا و رسول مندرج باشند باید معصوم باشند جزماً و این نزد رجوع
بفطرت مستقیم و رعایت جانب انصاف بنهایت ظهور دارد و لهذا پیشوای ایشان **امام فخر رازی**
در تفسیرش بصواب متکلم شده و گفته این آیه دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطای اولو الامر
و الا لازم می آید که هم امر باطاعت شان شده باشد و هم نهی از اطاعت زیراکه اطاعة در محرمات حرام
است **و نیز گفته** که مراد از صادقین در آیه **كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** معصومینند لیکن چون دیده
که اعتراف بمقتضای این دو آیه مستلزم بطلان امامت خلفای ایشان است گفته مراد از صادقین
و اولو الامر معصوم اجماعست و مخفی نیست رکاکت این تاویل چه از صادقین و اولو الامر اجماع خواستن
از قبیل آسمان گفتن و ریسمان خواستن است چنانکه روشن است بر ذوق سلیم ارباب محاوره و کلمات
در تفسیر این دو آیه سخنان بسیار وارد می آید و چون مقام گنجایش ذکر تمام کلام او و اجرای ابحاث نداشت
بهمین اندک پرداخت و چون محقق شد وجوب عصمت در امام باطل شد امامت ابوبکر چه او معصوم نبود و متعین
شد امامت بلا واسطه امیر المومنین علی بن ابیطالب زیراکه باتفاق شیعه و سنی امام اول یا علی ابن ابیطالب
است یا ابوبکر پس از بطلان امامة ابوبکر متعین خواهد شد امامت بلا واسطه علی بن ابیطالب **و نیز**
خدا تعالی در آیه تطهیر از عصمتش خبر داده چنانکه بتفصیل خواهد آمد در اصل پنجم **و عجیب تر آنکه** اهل خلاف
بعدم عصمت اکتفا نموده فسق و ظلم را نیز مبطل امامت نمی دانند و لهذا امامت خلفای بنی امیه
و بنی عباس با همه ظلمها و فسقها معترفند **نسفی** که از علمای معتبرین ایشان است در عقایدش
گفته معزول نمیشود امام در امامت بسبب فسق و جور **و ملا سعد الدین تفتازانی** در شرحش
بر عقاید بر مطلب نسفی دلیل گفته باین مضمون که از برای آنکه ظاهر شد فسق و منتشر گشت جور از امامان بعد
از خلفای راشدین و حال آنکه پیشینیان مطیع و منقاد ایشان بودند و نیز در شرح مذکور گفته که اهل
حل و عقد از امت اتفاق نموده اند بر خلافت خلفای عباسی **و هم ملا سعد الدین** در شرح
مقاصد گفته که منعقد میشود امامت بقهر و غلبه پس اگر کسی مردم را مغلوب بسازد و از راه شوکت منعقد
میشود امامتش هرچند فاسق و جاهل باشد و بعد ازین گفته اگر کسی بقهر و غلبه امام شود و دیگری بیاید او را

مقهور و مغلوب سازد مغلوب معزول میگردد و غالب امام میشود و نیز گفته که امام معزول نمیشود
بفسق **و خواجه محمد پارسا** که مخالفین او را مرشد و مقتدای خود میدانند در کتابش که مسمی است
بفصل الخطاب گفته نزدیک ما سلطان جابر همچو سلطان عادل باشد و از پس وی نماز باید گذاردن و خروج
بر وی روا نبود **و در شرح وقایه** که کتاب معتمد فقه حنفیست مذکور است که امام را حد شرب
خمر نباید زد از برای آنکه او نایب خداست اکنون بدیده انصاف نظر باید کرد که اینچنین مذهبی موافق دین
و ملت خیر المرسلین و خاتم النبیین است حاشا و کلا سبحان الله فاسق را خدا تعالی در قرآن مجید از اهل دوزخ
شمرده **وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ** و نیز فرموده که اعتماد بخبر فاسق نکنید و گفته **وَإِنْ
جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا** و نیز فرموده **وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ** و این قوم
بواسطه رعایت حال ظالمان و رسوخ بر بدعت ملوک بنی امیه و بنی عباس فاسق را نایب خدا و خلیفه و جانشین
پیغمبر و اولی بتصرف در جمیع امور دین و دنیای امت میدانند العیاذ بالله **دیگر** آنکه امام باید منصوص
باشد یعنی نصی از خدا و رسول بر امامتش واقع شده باشد و دلیل برین مطلب بسیار است از انجمله آنکه امامت
بعد از نبوت اعظم الطاف الهی است چه بقای احکام دین و هدایت امت بوجود امام است و چون بر واجب
الوجود که خیر محض است لطف و رحمت واجب است پس همچنانکه نبی را برگزید و از روی لطف باظهار معجزه خلق را
بر نبوتش راه نمود کسی را از برای امامت برگزیند و عباد را از و خبر دهد تا اینگونه لطف عظیم را از عباد باز
نداشته باشد **دیگر آنکه** هیچ عقل خالی از تعصب و اعوجاج تجویز نمیکند که خاتم النبیین اینچنین امری
جلیل القدر که حفظ ملت و جمیع امر دین بآن وابسته است مهمل واگذارد و هیچگاه امت را از صاحب
این مرتبه خبر ندهد با آنکه همواره سعیش در هدایت و ارشاد امت مصروف بود و هر جزئی از جزئیات را از برای
امت بیان میفرمود و از نهایت شفقت و مهربانی با امت و فرط رهنمائی هیچ دقیقه از دقایق آداب
خلا را فروگذاشت ننمود باختیار امت باز نگذاشت **دیگر** آنکه هر یک از انبیا که از دنیا رحلت کرده اند از برای
هدایت امت و حفظ ملت وصی تعیین نموده اند پس خیر المرسلین که خاتم پیغمبرانست و دینش اکمل ادیانست
و رسالتش رحمت عالمیان است چنانکه خدا تعالی از ان خبر داده و فرموده **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا
رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ** چه معنی دارد که تعیین هادی و راه نماینده امت و حافظ دین و ملت نکند و مهمل گذارد

هرگاه انحضرت در ایام حیات بدون تعیین خلیفه و جانشین بهیچ سفری بیرون نرود پس چه احتمال دارد که تعیین شخصی که بعد از رحلت جانشین و نایب انحضرت باشد نماید **دیگر آنکه** عصمة از شرایط امامت چنانکه دانسته شد و چون از امور باطنیست و علم به بواطن حاصل نمیشود از برای مکلفین مگر از اخبار خدا یا رسول چنانکه روشن است بر عقلا پس باید از خدا یا رسول نصی در حق امام باشد تا علم بعصمتش حاصل شود پس محقق شد که امام باید منصوص باشد از جانب خدا و رسول و اهل خلاف خود معترفند که نصی بر امامت ابی بکر واقع نشده بلکه امامتش به بیعت منعقد گشته پس باطل شد امامت ابی بکر و متعین شد امامت بلا واسطه امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلم **دیگر** باید دانست که چون احکام دین و دنیایی امت منوط بحکم امام است باید عالم باشد باحکام دین و واقف شد بر خصوصیات احکام قرانی از محکم و متشابه و مجمل و مفصل و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و همچنین بر احادیث نبوی چنانکه ظاهر است و باید کمال رای و شجاعت داشته باشد تا از عهد مجاهده با اعدای دین تواند بر آمد و نیز باید اعلم امت باشد زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل که در حقیقت تقدیم متعلم است بر معلم و جاهل بر دانا قبیحست عقلا و لهذا در قران مجید فرموده أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ یعنی آیا کسیکه هدایت میکند بسوی حق سزاوار تر است با آنکه متابعت کرده شود یا آنکس که هدایت نمی نماید مگر وقتیکه هدایت کرده شود یعنی او را راه نماید و چگونه جایز باشد و حالانکه علم سرمایه برتری و افضلیت است و لهذا خدا تعالی آدم را بسبب افزونی در علم مسجود ملایکه ساخت چنانکه محقق است از آیه شریفه وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و همچنین طالوت را از حیثیت زیادتی در علم و قوت بدن از قوم خود برگزید و برایشان فرمانروا گردانید چنانکه ظاهر است از آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ و نیز از برای تقدم رتبه عالم فرموده و هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و اگر کسی فی الجمله در امر امامت تامل نماید میداند که امام در جمیع صفات کمال باید از امت افزون و اکمل باشد چه غرض اصلی از دین و ملت تکمیل افراد انسانی است و بیرون بردن نفوس از ظلمت بدی و نقص و رسانیدن بنور خوبی و کمال و چون امام به نیابت نبی مرشد طریقه استکمال است پس باید مثل نبی در جمیع کمالات علمی و عملی از همه در پیش باشد تا این فایده مترتب شود و چنانکه ظاهر است بر هر مصنف صاحب فطرت و باتفاق اکمل افضل در علم و شجاعت و سایر کمالات

علی بن ابیطالب است پس محقق شد امامت بلا واسطه آنحضرت الحمد لله علی ما بین لنا طریق الحق

اصل دوم در حدیث غدیر خم بدانکه این حدیث از جهة کثرت راوی و مذکور بودن
در کتب احادیث صحاح سنی و شیعه و همچنین تفاسیر معتبره و تواریخ معتمده دو فرقه بمرتبه رسیده
که شک و شبهه در صحت آن راه ندارد مگر از راه تعصب و عناد و حکمش حکم سایر متواترات است چنانکه ظاهر است
بر متتبع منصف و بعد ازین نیز دانسته خواهد شد و تمام سخن درین حدیث در ضمن سه ارشاد بوضوح می پیوندد
و بالله الاستعانة والتوفیق **ارشاد اول** در بیان حدیث و ذکر پاره از راویان بدان وفقک
الله که کیفیت وقوع این حدیث بطریقیکه موافقت دارد باقوال اصحاب حدیث و ارباب تفسیر و تاریخ هر
طایفه این است که چون پیغمبر آخر الزمان از حجة الوداع یعنی حجیکه بعد از مراجعت از آن بقرب دو ماه
از دنیا رحلت فرموده برگشته بمدینه مراجعت نمود در اثنای راه هجدهم ذی الحجه این آیه نازل شد یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک
من الناس یعنی ای پیغمبر خدا برسان بخلایق آنچه فرستاده شده بتو از نزد پروردگار تو و اگر نکنی آنچه
بان مامور شده و نرسانی از انخلق پس نرسانیده باشی پیغام پروردگار خود را و ادای رسالت او نکرده
باشی و خدا تعالی نگاه میدارد ترا از مردم آنگاه آنحضرت فرود آمد در موضعی که آنرا غدیر خم گویند و نزول
نمود با آنکه نزول قافله و مسافران در آن موضع متعارف نبود و در میان روز در عین شدت گرما
فرمود تا از پالانهای شتران بلندی ساختند بطریق منبر پس بر بالای آن برآمد تا همه مردم آنحضرت را
ببینند آنگاه خطبه بیان فرمود و در آن خطبه خلایق را از رحلت خویش خبر داد و تحریص نمود مردم را
بر تمسک بقرآن مجید و اهلبیت پس فرمود که الست اولی بکم من انفسکم یعنی آیا من نیستم اولی بتصرف
در شما از نفسهای شما و در بسیاری از روایات بجای الست اولی بکم من انفسکم الست اولی
بالمؤمنین من انفسهم واقع شده یعنی آیا من نیستم اولی بتصرف در مومنین از نفسهای ایشان و
حاصل معنی هر دو عبارت یکی است و غرض این است که حضرت بیان کنند که من در امور هر مومنی
اختیار بیش از آن مومن دارم و حکم من در امور او جاری تر است از حکم خودش و بعد از گفتن آنحضرت
همه مردمان گفتند بلی همچنین است یا رسول الله پس آنحضرت دست مرتضی علی ع را گرفت و فرمود من

كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله

يعني پس هر كس كه من مولاي اويم پس علي مولاي اوست خدايا دوست دار آنكس را كه دوست دارد علي را و دشمن دار آنكس را كه دشمن دارد علي را و ياري ده آنرا كه ياري دهد علي را و فرو گذار و ياري مده آنكس را كه فرو گذاشت علي را آنگاه نازل شد آيه اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِيْ وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيْنًا يعني امروز كامل گردانيدم از براي شما دين شما و تمام كردم بر شما نعمت خود را و اختيار كردم براي شما اسلام را آنگاه رسول خدا فرمود الله اكبر والحمد لله على اكمال الدين واتمام النعمة ورضاء الرب برسالتي وولاية علي بن ابيطالب چون حديث بر سبيل اجمال تحرير يافت اكنون بتفصيلي كه در كتب پيشوايان و محدثان و علماي معتبر اهل خلاف واقع شده مذكور ميسازد بي زيادت و نقصان در معني مقصود پاره از سخنان بزرگان ايشان كه شهادت داده اند بصحت اين حديث تا حق بر صاحب انصاف و طالب نجات ظاهر شود بدانكه احمد حنبل كه يكي از ائمه اربعه اهل سنت است اين حديث را بطريق متعدده در مسند خود روايت كرده از آنجمله روايت كرده از براء ابن عازب كه گفت بوديم با رسول در سفري پس فرود آمديم بغدير خم و ندا كرده شد در ميان ما كه الصلوة جامعة و پاك كرده براي رسول خدا زير دو درخت پس گذارد نماز ظهر را و گرفت دست علي بن ابيطالب را و گفت الستم تعلمون اني اولى بالمومنين من انفسهم يعني آيا نميدانيد شما كه من اولي بمومنانم از نفسهاي ايشان گفتند بلي ميدانيم باز گفت الستم تعلمون اني اولى بكل مومن من نفسه يعني آيا نميدانيد شما كه من اولي بهر مومنم از نفس او گفتند بلي پس گرفت دست علي را و گفت فمن كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه آنگاه ملاقات كرد علي بن ابيطالب عمر گفت هنيئا لك يا بن ابي طالب اصبحت مولى كل مومن ومومنة يعني مبارك و گوارا باد ترا اي علي گرديدي مولاي هر مرد و زن با ايمان ديگر روايت كرده اند از زيد بن ارقم كه گفت فرود آمديم با رسول الله بوادي كه آنرا غدير خم ميگفتند آنگاه امر كرد بصلوة پس نماز گذارد و خطبه ادا فرمود از براي ما و سايه كرده شد از براي رسول خدا بجامه كه بر درخت انداخته شد پس آنحضرت گفت الستم تعلمون الستم تشهدون اني اولى بكل مومن من نفسه

یعنی شما میدانید آیا شما گواهی میدهید که من اولی بهر مومنم از نفس گفتند بلی یعنی میدانیم و شهادت
میدهیم آنگاه گفت فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
دیگر روایت کرده ابی طفیل و گفت جمع کرد علی بن ابیطالب مردم را در رحبه یعنی فضای مسجد کوفه
و سوگند داد بخدا مسلمانان را که هر کس انچه از رسولخدا در غدیر خم شنیده برخیزد و بگوید پس برخاستند
سی کس از مردم که دران روز حاضر بودند و شهادت دادند که دران روز گرفت پیغمبر دست علی را و بمردمان
گفت اتعلمون انی اولی بالمومنین من انفسهم ایا میدانید که من اولی بمومنینم از نفسهای ایشان
گفتند بلی یا رسول الله آنگاه حضرت گفت من کنت مولاه فعلی مولاه دیگر روایت کرده از عطیه
که گفت امدم نزد زید بن ارقم پس گفتم خال من از تو روایت کرد از برای تو حدیثی در شان علی بن ابیطالب
روز غدیر خم و من دوست میدارم که از تو بشنوم پس گفت بدرستیکه شما جماعت عراقید انچه در شماست پس
گفتم نیست از تو بر من باکی ضرری انگاه گفت بلی بودیم در جحفه و ان موضعی است که غدیر خم در حوالی انست
پس رسولخدا نماز ظهر گذارد در حالتی که گرفته بود دست علی را گفت ایها الناس الستم تعلمون
انی اولی بالمومنین من انفسهم پس همه گفتند بلی میدانیم انگاه حضرت گفت فمن کنت مولاه
فعلی مولاه دیگر روایت کرد از رباح بن حرث که گفت آمدند قومی نزد حضرت مرتضی علی و بوی
گفتند السلام علیکم یا مولانا پس گفت انحضرت که چون من مولای شمایم و حال انکه شما قوم
بیگانه اید ایشان جواب دادند که ما شنیده ایم از رسولخدا که گفت در غدیر خم من کنت مولاه فعلی
مولاه و راوی میگوید که من پرسیدم که کیستند این قوم گفتند که ما انصاریم و در ایشان است ابو ایوب انصاری
دیگر روایت کرده از ابو هریره که پیغمبر گفت روز غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه دیگر روایت
کرده ابن اسحق که گفت شنیدم از عمر حدیث غدیر خم را با زیادتی که بعد از اللهم وال من والاه دعا
من عاداه گفت وانصر من نصره واحب من احبه وابغض من ابغضه دیگر روایت
کرده از زاذان بن عمر که گفت شنیدم که علی در رحبه مردم را قسم داد و گواهی طلبید انچه در روز غدیر خم
شنیده اند بگویند پس برخاستند سیزده نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم که رسولخدا میگفت من
کنت مولاه فعلی مولاه دیگر روایت کرده از سعد بن ابی وقاص که گفت بدرستی علی را چهار

منقبت هست که مرا اگر یکی از اینها بود دوست تر بود نزد من از فلان و فلان یکی آنچه روز خیبر حضرت رسول‌خدا در حق آنحضرت فرمود چنانکه دانسته خواهد شد در اصل نهم انشاء الله تعالی دیگری انت منی بمنزلة هرون من موسی سیوم من کنت مولاه فعلی مولاه و احمد گفت که یکی دیگر را سفیان راوی فراموش کرده بود **دیگر** روایت کرده از ابو لیلی گفت پرسیدم از زید بن ارقم که گفت رسول الله من کنت مولاه فعلی مولاه پس گفت زید آری گفت از رسولخدا ص چهار مرتبه و **ثعلبی** که از اکابر علمای معتبر و مقدم مفسرین ایشان است در تفسیر سوره سال سائل بعذاب واقع روایت کرده که پرسیدند از سفیان بن عتبه که سال سائل در حق که نازل شده او گفت یاد کرده بسؤال کننده گفت بتحقیق سوال کردی از من مسئله را که سوال نکرده بود پیش از تو آنرا از من احدی روایت کرده مرا جعفر بن محمد الصادق ع از پدران خود چون رسولخدا ص در غدیر خم مردم را جمع کرد و گرفت دست علی را و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه منتشر شد این خبر ببلاد پس شنید از حارث بن نعمان فهری بر شتر سوار شده بمدینه آمد آنگاه از ناقه پیاده شد بخدمت رسولخدا ص آمد آغاز منازعت نمود و گفت ای محمد ص ما را بکلمه شهادت امر کردی از تو قبول نمودیم و نماز پنجگانه ما را مأمور ساختی و از تو قبول کردیم و امر کردی بروزه یکماه قبول کردیم و بعد از این با اینها راضی نشدی تا آنکه بلند کردی دستهای ابن عم خود را و تفضیل دادی او را بر ما و گفتی من کنت مولاه فعلی مولاه آیا این کار را از خود کردی یا از جانب خدای تعالی رسولخدا ص گفت قسم بخدای که نیست الهی غیر او که این امر از جانب خدا بود پس حارث پشت گردانید و متوجه ناقه خود شد و میگفت خدایا آنچه میگوید محمد ص اگر حق است پس بر ما سنگ ببار از آسمان یا بفرست بر ما عذابی دردناک هنوز نرسیده بود بناقه اثر که سنگی از آسمان بر سر او خورد که از مقعدش بیرون آمد پس نازل شد سال سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج و ترجمه ظاهر آیه اینست که طلب کرد طلب کننده عذابی را که واقع است برای کافران هیچکس نیست آنرا دفع کننده و باز دارنده از خدائیکه صاحب آسمانهاست هر یکی بر زیر دیگری **دیگر** روایت کرده در تفسیر خود از ابن عباس در آیه یا ایها الرسول بلغ الخ که نازل شد در حق علی بن ابیطالب ع و مأمور شد نبی که برساند در حق او پس گرفت رسولخدا ص دست علی را و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه **دیگر** روایت کرده از براء بن عازب

که چون آمدیم با رسول خدا صلعم در حجة الوداع بغدیر خم پس ندا کرد که الصلوٰة جامعة پس پاک کرده شد بر آن
بوتهٔ زیر درخت پس گرفت دست علی ع را وگفت الست اولی بالمومنین من انفسهم آیا من نیستم اولی بمومنین
از نفسهای ایشان گفتند بلی یا رسول الله باز گفت الست اولی بالمومنین من انفسهم گفتند بلی آنگاه فرمود
هذا مولا کل من انا مولاه یعنی اینکس است مولای هر که مولای اویم اللهم وال من والاه وعاد
من عاداه پس ملاقات کرد عمر با علی ع وگفت هنیئاً لک یا علی بن ابیطالب اصبحت مولی کل مومن و
مومنة **دیگر** روایت کرده در تفسیر قول خداتعالی یا ایها الرسول بلغ الخ از امام محمد باقر ع که معنیش
اینست که بلغ ما انزل الیک من ربک فی فضل علی ابن ابیطالب ع پس چون نازل شد این آیه گرفت
رسول خدا صلعم دست علی را وگفت من کنت مولاه فعلی مولاه **و ابی داود سجستانی** که قدوه
محدثین مقبول الروایت ایشان است و روایت او نهایت اعتبار دارد پیش ایشان در صحیح خود که
مشهور است بکتاب سنن روایت کرده است از شرحه و زید ابن ارقم که گفت رسول خدا صلعم من کنت مولاه
فعلی مولاه **و همچنین ترمذی** که از جمله محدثین مسلم الثبوت مقبول الروایة ایشان است وکتاب
او را نیز صحیح میدانند در صحاح خود از شرحه و زید ابن ارقم روایت کرده که رسول خدا صلعم گفت من کنت مولاه
فعلی مولاه **و در جمع بین الصحاح الستة** که عبارت است از موطای مالک بن انس وصحیح
مسلم وصحیح بخاری وصحیح ابو داود سجستانی وصحیح ترمذی ونسخهٔ کبیر صحیح نسائی در باب مناقب امیر المومنین علی
بن ابیطالب ع از صحیح ابی داود وصحیح ترمذی آنچه مذکور شد روایت شده **و ابن مغازلی شافعی**
که از اکابر فقها ومحدثین ایشان است این حدیث را در کتاب خود که مشهور است بمناقب بطرق متعدده
روایت کرده از آنجمله روایت کرده از پسر زن زید بن ارقم که گفت برگشت پیغمبر خدا از مکه در حجة الوداع
تا آنکه فرود آمد بغدیر خم بجحفه پس امر کرد تا زیر چند درخت را از خارها پاک کردند وبعد از آن ندا کرد که الصلوٰة
جامعة پس رفتیم بسوی رسول خدا صلعم در روزیکه بسیار گرم بود وبعضی ردای خود را بر سر می انداختیم وبعضی
در زیر پاهای خود از شدت گرما تا آنکه رسیدیم برسول خدا صلعم پس گذارد نماز ظهر را وبعد از آن بجانب ما توجه
شد وگفت الحمد لله وراوی ذکر کرده است از آنحضرت خطبه بلیغ طویلیکه مشتمل است بر مواعظ ونصایح
واخبار از رحلت وتحریص بر تمسک بکتاب الله وعترت ونگاهداشتن عزت وحرمت این هر دو وبعد از آن

چنین روایت کرده که پس گرفت دست علی ابن ابیطالب را و بلند کرد و گفت من کنت ولیه فهذا
ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه سه مرتبه ١٩ دیگر روایت کرده باسناد از ابی
هریره که گفت هر که روزه بگیرد روز هجدهم ذی الحجه نوشته میشود از برای او روزه شصت ماه انگاه گفت
و این روز غدیر خم است که گرفت رسول خدا دست علی بن ابیطالب را و گفت الست اولی بالمومنین
من انفسهم گفتند بلی یا رسول الله پس گفت من کنت مولاه فعلی مولاه ٢٠ و عمر ابن خطاب
گفت بخ بخ لک یا ابن ابیطالب اصبحت مولائی و مولا کل مومن و مومنة پس فرستاد خدای
تعالی آیه الیوم اکملت لکم دینکم را ٢١ دیگر روایت کرده باسناد از زید بن ارقم که گفت بگواهی
طلبید علی مردم را در مسجد که هر که شنیده است از نبی که میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال
من والاه وعاد من عاداه و برخیزد و گواهی دهد و بودم من از انکه کتمان شهادت کردم پس
کور شد چشم من ٢٢ دیگر روایت کرده باسناد از جابر بن عبد الله انصاری که گفت بدرستیکه رسول خدا
فرود آمد بخم و دوری گزیدند مردم از انحضرت پس امر کرد علی را تا جمع ساخت مردم را و بعد از انکه
جمع شدند برخاست انحضرت در میان ایشان در حالتی که تکیه کرده بود بر دست علی ابن ابیطالب پس
بعد از انکه حمد کرد خدای را گفت ایها الناس بدرستیکه مرا ناگوار آمد تخلف شما از من تا اینکه مخیل شد
نزد من اینکه نیست درختی دشمن تر نزد شما از درختیکه نزدیک من است بعد از ان گفت لیکن منزلة
علی ابن ابیطالب را خدا از من بمنزلة من گرفته است از و پس راضی شود خدای از و چنانکه من از و راضیم
زیرا که او اختیار نکرد بر نزدیکی و دوستی من چیزی دیگر را بعد از ان بلند کرد دستهای علی را و گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه انگاه مردم شروع کردند بعذر
خواهی و گریه میکردند و تضرع مینمودند و میگفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ما دوری نگزیدیم از تو مگر
از برای انکه مبادا گران باشیم بر تو و پناه میبریم بخدا از سخط رسول او پس راضی شد پیغمبر خدا از ایشان
٢٣ دیگر روایت کرده باسناد از عمر بن سعد که گفت حاضر بودم در حالتیکه علی بر منبر بگواهی طلبید اصحاب
رسول را در واقعه روز غدیر پس دوازده مرد که از انجمله بود ابو سعید خدری و ابو هریره و انس بن مالک
شهادت دادند که شنیده اند از رسول خدا که میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه

وعاد من عاداه **دیگر** روایت کرده باسناد از ابن ابی اوفی که گفت حضرت رسول گرفت بازوی علی را و گفت ایها الناس الستم تعلمون انی اولی بالمومنین من انفسهم گفتند بلی یا رسول الله پس گفت فمن کنت مولاه فعلی مولاه **دیگر** روایت کرده باسناد از عبدالله بن مسعود که گفت بدرستیکه نبی گفت من کنت مولاه فعلی مولاه **دیگر** روایت کرده باسناد از عمر بن الخطاب که او گفت گفت رسولخدا از برای علی من کنت مولاه فعلی مولاه **دیگر** روایت کرده از رباح بن حرث حدیث آمدن قومی از عرب نزد امیر المومنین و گفتن السلام علیک یا مولانا بهمان مضمون که احمد حنبل روایت کرده تا آخر که گفتند در ماست ابو ایوب انصاری **و بیهقی** که از پیشوایان حدیث اهل خلاف است و روایت نزد ایشان بسیار معتبر است روایت کرده این حدیث را از براء بن عازب بهمان مضمون که روایت کرده از واحمد حنبل از اول حدیث که گفت بودیم با رسول در سفر پس فرود آمد بغدیر خم تا آخر که گفت پس گفت عمر بن الخطاب هنیئاً لک یا علی بن ابیطالب اصبحت مولی کل مومن و مومنة **و اخطب خطبای** خوارزم موفق ابن احمد مکی که از مشاهیر علمای ایشان است در کتاب مناقب بچند طریق روایت کرده است از ابی طفیل و او از زید بن ارقم که گفت چون مراجعت کرد رسولخدا از حجة الوداع و فرود آمد بغدیر خم امر کرد تا پاک کنند پای درختان را بعد از ان گفت که من اجابت دعوت حق خواهم کرد و بدرستی که گذاشته ام در میان شما دو امر عظیم که یکی بزرگتر است از دیگری و آن دو امر یکی کتاب خداست و دیگری اهلبیت من پس بدرستیکه انها از هم جدا نمیشوند هرگز تا آنکه وارد شوند بر من نزد حوض کوثر انگاه گفت بدرستیکه خدای عز و جل مولای منست و من مولای هر مومنم و بعد از ان گرفت دست علی را و گفت من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و ابی طفیل گفت که من گفتم بزید بن ارقم که تو خود از رسولخدا شنیدی این را پس گفت زید که نبود زیر درختها احدی مگر آنکه دید بچشم خود و شنید بگوش خود **دیگر** روایت کرده باسناد از براء ابن عازب این حدیث را بهمین مضمون که احمد حنبل و بیهقی روایت کرده اند از اول که گفت حضرت رسول است تا آخر قول عمر که گفت اصبحت مولا کل مومن و مومنة تفاوتیکه هست این است که در روایت اخطب بعد از قالوا بلی چنین واقع شده که فقال هذا ولی من انا ولیه اللهم

وال من والاه وعاد من عاداه من كنت مولاه فعلي مولاه **دیگر** روایت کرده باسناد
از ابی سعید خدری که گفت بدرستیکه پیغمبر روزیکه طلبید مردم را بغدیر خم امر کرد تا پاک کرده شد خاریکه
بود در زیر درخت واین روز پنجشنبه بود بعد از ان خواند مردم را بعلیؑ یعنی مردم را بولایت علیؑ دعوت
کرد وگرفت بازوی او را پس بلند کرد او را تا انکه مردم دیدند سفیدی زیر بغل حضرت رسولؐ را
وهنوز از هم جدا نشده بودند که نازل شد آیه **الیوم اکملت لکم دینکم** پس گفت رسول خداؐ الله
اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضاء الرب برسالتی والولایة لعلی بعد از ان گفت
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
پس حسان بن ثابت انصاری گفت یا رسول الله رخصت ده مرا تا بگویم چند بیت در این باب رسول خداؐ
فرمود بگو ببرکة الله پس حسان گفت ای جماعة قریش بشنوند شهادت رسول خداؐ را وبعد از ان گفت
شعر ینادیهم یوم الغدیر نبیهم ❁ بخم واسمع بالنبی منادیا ❁ وبعد از دو بیت دیگر گفت **شعر** فقال
له قم یا علي فانني ❁ رضیتك من بعدي اماما وهادیا ❁ اگرچه اخطب چهار بیت را ذکر کرده
بود از ان قصیده ولیکن دو بیت از ان چهار که دلالتش بر مطلوب ظاهر بود ذکر شد ودیگر متروک شد
تا بر جمعیکه بشعر عربی مربوط نیستند دشوار نگردد وحاصل معنی هر دو بیت این است که ندا میکرد
ایشان را روز غدیر نبی ایشان در موضع خم پس گفت نبی مر علیؑ را که برخیز یا علیؑ پس بدرستیکه
رضای من در آنست که تو بعد از من امام ومقتدا ورهنماینده خلق باشی **دیگر** روایت کرده باسناد
از عبد الرحمن ابن ابی لیلی واو از پدرش که گفت خیر داد در روز غدیر خم رسول خداؐ مردم را که علیؑ
مولای هر مومن ومومنه است وگفت مر علی را که انت امام كل مومن ومومنة وولي
كل مومن ومومنة بعدي یعنی توئی بعد از من امام وصاحب اختیار هر مرد وهر زن با ایمان
دیگر روایت کرده باسناد از ابن عباس که رسول خداؐ مر علی را گفت انت ولي كل مومن ومومنة
من بعدي **دیگر** روایت کرده از ابو جعفر ویعقوب ابن اسحاق که عمر ابن خطاب بعلیؑ ابن ابیطالب
گفت هذا مولاي ومولا كل مومن ومومنة **دیگر** روایت کرده از سعید ابن وهب
وعبد خیر که گفت ما هر دو شنیدیم از علیؑ بن ابیطالب که در رحبه مردم را بگواهی طلبید درباره آنچه شنیده

اند از رسول خدا در روز غدیر پس برخاستند جمعی از اصحاب رسول و شهادت دادند که ما شنیدیم
که رسولخدا میگفت من کنت مولاه فان علیاً مولاه **دیگر** روایت کرده از ابی بریده حدیث روز
هشتدهم ذی الحجه را بهمان مضمون که ابن مغازلی مذکور شد لیکن در روایت اخطب نزول آیه اکملت
لکم دینکم مذکور نیست و در قول عمر بجای کل مؤمن و مؤمنة کل مسلم واقع شده است **دیگر** روایت
کرده باسناد از رباعه ابن ایاس وا و از جد خود که گفت بودیم ما در جنگ جمل با علی پس آنحضرت طلحه
را طلبید و بعد از آنکه طلحه آمد باو گفت قسم میدهم ترا بخدا و گواهی میطلبم آیا شنیدی تو از رسولخدا که
میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه طلحه گفت آری
شنیدم آنحضرت گفت پس چرا با من مقاتله میکنی گفت بخاطرم نبود **دیگر** نامه را که عمرو بن عاص بمعویه
نوشته بود بعینه از مطبع معاویه شدن در کتاب خود آورده و دران نامه از فضایل مرتضی علی بسیار مندرج
است از انجمله یکی این است که بتحقیق که گفت رسولخدا در حق علی روز غدیر خم من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل
من خذله **دیگر** روایت کرده از اصبغ بن نباته که گفت در هنگامی که نامه علی ابن ابیطالب را
نزد معویه برده بودم و در مجلس او جمعی بودند از صحابه مثل عمرو بن عاص و ابو هریره و غیر ایشان گفت
معویه که علی قاتلان عثمان را پیش ما بفرستد من بمعویه گفتم تو سلطنت میخواهی و طلب قاتلان عثمان
را وسیله ساخته پس او را اید و من خواستم که غضب او را بیشتر سازم گفتم با ابی هریره که
ای صاحب رسول الله من قسم میدهم ترا بخدایی که نیست غیر او و بحبیب او مصطفی که در غدیر خم
حاضر بودی گفت آری حاضر بودم گفتم چه شنیدی که رسول خدا در حق علی گفت گفت شنیدم
که گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من
نصره واخذل من خذله انگاه گفتم پس تو دوستی میکنی با عدوی او و دشمنی میکنی با دوست
او پس ابوهریره آهی برکشید و گفت انا لله وانا الیه راجعون **دیگر** روایت کرده اخطب خوارزم
و ابن مغازلی و همچنین ابن مردویه از عامر بن واثله حدیثی طولانی مشتمل بر آنکه در روز شوری حضرت
امیرالمؤمنین بواسطه تمام حجت یکیک فضایل خود را می شمرد و قسم میداد اصحاب را که دیگری غیر من هست

درمیان شما که صاحب این فضیلت باشد ایشان اقرار میکردند و میگفتند که نیست درمیان ما غیر از تو صاحب
این فضیلت و از جمله اکابر عامر بن واثله روایت کرده اند که او گفته از علی ابن ابیطالب ع شنیدم اینست که
قال فانشدکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله من کنت مولاه فعلی مولاه لیبلغ
الشاهد منکم الغایب غیری قالوا اللهم لا یعنی گفت امیر المومنین که پس گواهی میطلبم و سوگند
میدهم شما را بخدا که درمیان شما هست کسیکه گفته باشد از برای او رسول الله این کلمات را غیر از من همه
گفتند نیست و این حدیث متضمن بسیاری از فضایل آنحضرت است انتهی و انشاء الله تعالی در جای خودش مفصلا مذکور
خواهد شد و هم ابن مردویه مذکور که از مشایخ معتبر ایشان است و کلامش سند است نزد علمای
چهار مذهب در کتاب مناقبش روایت کرده باسناد از ابی سعید خدری که گفت بدرستیکه رسول خدا طلب
کرد مردم را در غدیر خم و آن روز پنجشنبه بود و امر کرد تا پاک کردند پای درخت را از خار بعد
از آن خواند مردم را بعلی پس گرفت بازوی او را و بلند ساخت تا آنکه دیدند مردم سفیدی زیر بغل رسول خدا
را و هنوز جدا نشده بودند از هم که نازل شد آیه الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر پس گفت رسول خدا
الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب برسالتی و الولایة لعلی
بعد از آن گفت اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من
خذله پس ملاقات کرد عمر بن الخطاب علی را و گفت هنیئا لک یا ابن ابیطالب اصبحت و امسیت
مولی کل مومن و مومنة آنگاه حسان بن ثابت انصاری اذن از رسول خدا طلبید و گفت چند بیت
درینباب و ذکر کرده ابن مردویه اینها را و چون دو بیت از آن ابیات تحریر یافت در روایت اخطب
خوارزم بعد از این درینجا مذکور نشد دیگر روایت کرده از عبد الله بن مسعود که ما در عهد رسول خدا چنین میخواندیم
که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین یعنی برسان
آنچه نازل شده بتو از پروردگارت که علی مولای مومنان است دیگر روایت کرده از عبد الله بن عباس
و زید بن علی زین العابدین که ایشان گفتند چون مامور شد رسول خدا به تبلیغ فضایل علی و امر شد از جانب
خدا که بگوید درباره علی آنچه خدا فرموده پیغمبر گفت یا رب این قوم تازه ایمان آورده اند یعنی میترسم
که قبول نکنند آنچه درباره علی بگویم پس چون برگشت از حجة الوداع و بغدیر خم رسید آیه یا ایها الرسول

بلغ ما انزل الیه نازل شد پس گرفت آنحضرت بازوی علی را و با مردم گفت ایها الناس الست
اولی بکم من انفسکم گفتند بلی یا رسول الله آنگاه گفت اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه واخذل من خذله واحب من احبه
وابغض من ابغضه و ابی عبد الله مرزبانی که از مشایخ کبار ایشان است این حدیث را
باسناد از ابن عباس درجزو چهارم از کتب سرقات الشعر روایت کرده موافق روایت اول ابن مردویه
از ابی سعید خدری لیکن در روایت مرزبانی ملاقات عمر و تهنیه کردن مذکور نیست و امام واحدی که از
بزرگان و مشاهیر ایشان است در کتاب خودش که مسماست باسباب نزول روایت کرده باسناد از ابی
سعید خدری که گفت نازل شد یا ایها الرسول الخ در غدیر خم در حق علی بن ابیطالب و زهیر که
یکی از معتبرین محدثین ایشان است روایت کرده که بعد از حجة الوداع پیغمبر منزل ساخت بغدیر خم در روز هشتدهم
ذی الحجه وقت زوال آنگاه خطبه فرمود که مشتمل بود بر اینکه من میگذارم در میان شما امری که اگر بآن متمسک
شوید بضلالت نخواهید افتاد بعد از من و آن کتاب خداست و اهلبیت من و این هردو از یکدیگر جدا نمیشوند تا در
کنار حوض کوثر بمن رسند و تحریص کرد مردم را بر رعایت کتاب خدا و اهل بیت بعد از آن سه مرتبه گفت
ایها الناس من اولی بالمومنین یعنی ای مردمان کیست اولی بتصرف در مومنین همه گفتند خدا و رسول
او اولی بمومنین اند بعد از آن گرفت دست علی را اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه سه مرتبه بعد از آن فرمود الا فلیبلغ الشاهد منکم
الغائب یعنی آگاه باشید پس باید که برساند هر که از شما حاضر است بکسیکه غایب است و حافظ ابو
الفرح که از معتمدین اهل خلاف است که در کتابش که مسماست بمرج البحرین این حدیث را باسناد روایت
کرده از مشایخ خود و در آنجا گفته که پس گرفت رسول دست علی او گفت من کنت مولاه واولی به من نفسه
فعلی ولیه و حافظ ابو الفتوح که از معتمدین ایشانست در کتاب موجز در فضل خلفای اربعه
روایت کرده است باسناد از حذیفه ابن اسید غفاری و عامر ابن لیلی بن ضمره که گفتند وقتیکه حضرت رسول
از حجة الوداع مراجعت نمود بجحفه رسید امر کرد تا پاک کردند پای چند درخت نزدیک بهم را که منع کرده بود که
کسی در زیر آنها فرود نیاید بعد از آن با مردم نماز گذارد و در زیر آن درختها و آن روز غدیر خم بود و بعد الفراغ

از نماز گفت ایها الناس و راوی خطبه که مشتمل است بر خبر دادن آنحضرت از رحلت خود ذکر کرده و بعد از آن
چنین روایت کرده که گفت آنحضرت ایها الناس الا تسمعون الا فان الله مولانی وانا اولی بکم
من انفسکم الا ومن کنت مولاه فعلی مولاه حاصل معنی آنکه ای مردمان آگاه باشید و می‌شنیده
باشید که بتحقیق خدا مولای منست و من اولی بشما ام از نفسهای شما آگاه باشید که هر که من مولای اویم پس علی
مولای اوست آنگاه گرفت دست علی را و بلند ساخت تا دیدند آن را قوم پس گفت اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه و ابن صباغ مالکی نیز در کتاب فصول المهمه این حدیث را از زهری و واحدی و ابو الفتوح
عجلی بهمین مضمون که درین کتاب تحریر یافت روایت کرده و از احمد حنبل و ترمذی نیز روایت کرده است
و ابو القسم عبد الله حسکانی که از مشاهیر است باسناد روایت کرده از ابی سعید خدری که گفت در وقت
نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم رسول الله گفت الله اکبر علی اکمال الدین واتمام
الدین واتمام النعمة ورضاء الرب برسالتی وولایة علی ابن ابیطالب بعد از آن فرمود
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من
نصره واخذل من خذله و در مشکوة که از صحاح معتبره ایشان است از براء ابن عازب و زید
بن ارقم این حدیث مذکور است که گفتند بدرستیکه رسولخدا چون فرود آمد بغدیر خم گرفت دست علی را پس گفت
الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم گفتند بلی پس گفت اللهم من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه پس ملاقات کرد عمر علی را و گفت هنیئا لك یا
ابن ابی طالب اصبحت وامسیت مولی کل مؤمن ومؤمنة و علامه نیشابوری شافعی که
از عظمای مفسرین ایشان است در تفسیر خود روایت کرده از ابی سعید خدری که آیه یا ایها الرسول اه نازل
شد در فضل علی بن ابیطالب روز غدیر خم پس رسولخدا گرفت دست علی را و گفت من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه پس ملاقات کرد عمر با علی و گفت هنیئا لك
یا ابن ابیطالب اصبحت مولای ومولا کل مؤمن ومؤمنة و هم نیشابوری بعد ازین بلا فاصله گفته که این حدیث
قول ابن عباس و براء ابن عازب و امام محمد باقر است و محمد ابن طلحه شامی شافعی که یکی از فضلای
کامل ایشان است در کتاب مطالب السؤال از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده که پیغمبر با امیر المؤمنین

گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و هم ابن طلحه در کتاب مذکور گفته که این روایت در صحیح ترمذی بر وجه اجمال
مذکور گفته و در غیر این کتاب بتفصیل مذکور است، و آن بعد از مراجعت حضرت رسول از حجة الوداع بود
روز هشتدهم ذی الحجه در موضعیکه مذکور است بغدیر خم دیگر روایت کرده که روزی امیر المومنین از جمع
پرسید که آیا در میان شما کس هست که در روز غدیر خم از حضرت رسول شنیده باشد که گفت من کنت
مولاه فعلی مولاه پس سیزده نفر از آن جماعة شهادت دادند که از حضرت رسول شنیده اند و بعد
از ذکر روایت محمد بن طلحه چنین گفته که چون لفظ من افادهٔ عموم میکند دلیلست بر آنکه هر که حضرت رسول مولی
و صاحب اختیار او باشد علی هم نسبت با وچنین است بعد از آن گفته که ازینجهت حضرت رسول مولی را
مطلق واگذاشته و مقید بیکی از معانی که درآنها مستعمل است نکرده تا دانسته شود که هر نسبتی که میانه پیغمبر
و افراد مسلمین است همان نسبت بعینه میان علی و انشخص خواهد بود و بعد از آن گفته که این حدیث
صریح است دریکه حضرت پیغمبر علی را بخصوص بدرجه و منقبتی ساخته که هیچکس غیر او از جانب رسول باین
منزله بهره مند گشته **و حافظ ابو نعیم** که از قدوه مشایخ این طایفه است در کتاب حلیة الاولیا
روایت کرده از ابو سعید خدری که گفت آیه **الیوم اکملت لکم دینکم** آه در روز غدیر نازل
شد بعد از آنکه حضرت رسول خدا دست امیر المومنین را گرفت او را بر بالای منبر برده بر مردم نمود و گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه و چون آیه نازل شد حضرت پیغمبر فرمود الله اکبر و الحمد لله
علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضاء الرب برسالتی وولایة علی ابن ابیطالب
و صاحب کتاب وسیلة المتعبدین عمر بن الخضر الملا که از معتمدین است در کتاب مذکور روایت
کرده که در روز غدیر حضرت رسول فرمود الست اولی بالمومنین من انفسهم گفتند بلی
دیگر فرمود الیس ازواجی امهاتکم یعنی آیا نیست زنان من بمنزله مادران شما گفتند بلی آنگاه گرفت
دست علی را و گفت ان هذا مولا من انا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
پس ملاقات کرد عمر با علی و گفت هنیئا لك یا ابن ابیطالب اصبحت مولای و مولا کل مومن
و مومنة **و شیخ ابن اثیر جزری شافعی** که از عظمای اکابر ایشان است در کتاب
اسنی المطالب فی مناقب علی ابن ابیطالب روایت کرده باسناد از عبد الرحمن بن ابی لیلی که گفت شنیدم

از ذکر الست اولی بالمومنین من نفسه گفته ۱۲

از علی ابن ابیطالب ع که در رحبه گواهی میطلبید مردم را که کیست که شنیده باشد از رسولخدا که می گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس برخاستند
دوازده نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم این را از رسولخدا **و سید جمال الدین** عطاالله
صاحب کتاب روضة الاحباب که در حدیث نزد ایشان مشهور است در کتاب مذکور چنین روایت کرده
که رسولخدا در اثنای مراجعت از حج چون بمنزل غدیر خم که از نواحی جحفه است رسید نماز پیشین را
در اول وقت گذارد و بعد از ان روی بسوی یاران کرد و گفت الست اولی بالمومنین من
انفسهم یعنی آیا من نیستم اولی بمومنین از نفسهای ایشان و در روایتی آنکه فرمود گوئیا مرا بعالم بقا
خواندند و من اجابت کردم بدانید که در شما دو امر عظیم میگذارم و یکی از دیگری بزرگتر است قران و
اهلبیت من و احتیاط کنید که بعد از من با ان دو امر چگونه سلوک خواهید نمود و رعایت حقوق انها چه
کیفیت خواهید کرد و ان دو امر از یکدیگر جدا نخواهند شد تا لب حوض کوثر بمن رسند انگاه فرمود من
کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله
و ادر الحق معه حیث کان و مرویست که قدوه اصحاب عمر بن خطاب گفت ای علی بامداد کردی مولای من

و مولای هر مومن و مومنه گفت
ز دل عداوت او دور دار تا نخوری
که بر کمال معالیش بل اتی است گواه

که از برای سر دین خویش تاج ساخت
ز تیغ مغضبی زخم عاد من عاداه

ز خاک پای جوانمرد وال من والاه
گواه پاکی اصلت ولای شاهی دلت

تا اینجا بود عبارت صاحب کتاب روضة الاحباب **و ابن ابی الحدید**
که از مشاهیر علمای معتبر ایشان است در شرح نهج البلاغه روایت کرده که بگواهی طلبید علی ع مردم را در رحبه
و گفت کدام یک از شما شنیده اید از رسول خدا که میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه پس برخاستند دوازده
نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم و انس بن مالک در انجا حاضر بود برنخاست پس علی ع انس را گفت
ای انس تو خود حاضر بودی چه مانع شد ترا از برخاستن و شهادت دادن انس گفت یا امیر المومنین ع از
کبر سن مرا فراموش شده است انحضرت گفت خداوندا اگر دروغگو باشد انس بزند از کله بر روی او
که عمامه او را تواند پوشانید بعد از ین جنین گفته که طلحه بن عمر و گفت و الله که دیدم که برصی بعد از ان
در میان دو چشم انس و از تتبع روایات ظاهر میشود که انحضرت مکرر از برای اتمام حجت مردم را بگواهی

[illegible]

مستطیده است **وسبط ابن جوزی** شیخ اہل سنت صاحب کتاب مراۃ الزمان کہ از عظمای
ایشان است در کتاب مذکور گفتہ کہ اتفاق کردہ اند علمای سیر در یکہ قصہ غدیر بعد از رجوع پیغمبر از
حجۃ الوداع بود در روز ہیجدہم ذی الحجہ وجمع بودند صد وبست ہزار اصحاب نبی وگفت پیغمبر من کنت
مولاہ فعلی مولاہ **وغزالی** کہ از پیشوایان جلیل القدر مسلم الثبوت ایشان است در کتاب سر العالمین
وکشف ما فی الدارین در مقالہ چہارم کہ تعیین کردہ است آنرا از برای تحقیق امر خلافت بعد از ذکر اختلاف
وابحاث بہمین عبارت گفتہ لکن اسفرت الحجۃ وجہہا واجمعت الجماہیر علی متن الحدیث
فی یوم غدیر خم باتفاق الجمیع وہو یقول من کنت مولاہ فعلی مولاہ فقال عمر بن الخطاب بخ بخ
یا ابا الحسن اصبحت مولای ومولا کل مومن ومومنۃ بعد ازین گفتہ این عبارت کہ وہذا تسلیم ورضی
وتحکیم ثم بعد ہذا غلب الہواء لحب الریاسۃ وحمل عمود الخلافۃ وعقود البنود
وخفقان الہوا فی قعقعۃ الرایات واشتباک ازدحام الخیول وفتح الامصار سقاہم
کاس الہوا فعادوا الی الخلاف الاول فنبذوہ وراء ظہورہم
فاشتروا بہ ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون وحاصل معنی فقرہ اول غزالی آنست کہ لیکن روشن شد
وجہ حجت ودلیل واجماع کردند جمہور بر حدیث روز غدیر در حالیکہ حضرت رسول میگفت من کنت مولاہ
فعلی مولاہ آہ وحاصل معنی وہذا تسلیم تا آخر آنکہ این مبارکباد گفتن عمر تسلیم ورضا است بولایۃ مرتضی علی
وکردن نہادن بحکم رسول خدا پس بعد ازین تسلیم وانقیاد غالب شد ہوای نفس از جہت دوست داشتن
ریاست وبزرگی وبرداشتن ستون خلافت وبرچمہای علم ہا وپیچیدن باد ومضطرب شدنش در حالت
رفتن علمہا ونشانہا از پیش وپس ومشتبک بنظر آمدن ہیئۃ حاصل در وضع دست وپای اسپان در یکجا
جمع شدہ وفتح کردن شہرہا ودوستی این امور الجماعت را از جام ہوای نفس شراب داد پس ایشانرا
برین داشت کہ خلافت را از وگرفتند وبرگشتند بحالیکہ پیش از اسلام داشتند وعہد ومیثاق روز
غدیر را شکستہ بپس پشت انداختند وخریدند باین شکستن عہد چیز اندک وبی اعتبار پس بدست آنچہ آنرا
خریدند **قاضی زادہ کرمرودی** در کتاب اعتقادیہ اش نقل کردہ کہ در کتاب انوار بدریہ دیدہ شد کہ ابن
جوزی در باب سیوم از کتابش کہ مسماست بتذکرۃ خواص الامۃ نقل نمودہ کہ ابو حامد غزالی در کتاب سر العالمین

وکشف ما فی الدارین حکایت روز غدیر را روایت کرده ونقل کرده است ابن جوزی از کتاب قاضی زاده مذکور عبارت
غزالی را از هذا الحکیم تاثیر ها بیشتر دون بروایت ابن جوزی از غزالی لیکن بجای **فعادوا الی الخلاف**
فحملهم الی الخلافة نقل کرده است وغرض از ذکر این سخن دفع جدل بعضی از جاهلانست که در حین
اضطرار میگویند لا نسلم که کتاب سر العالمین از غزالی باشد شاید دیگری بنام او تصنیف کرده باشد الحق کدام
عاقل برخود می پسندد که اوقات خود را مصروف داشته کتابی تصنیف کند دروغ وافترا بنام دیگری نسبت دهد
هر ذی عقلی میداند که این قسم امور از محال عادیست والا اعتماد بر هیچ کتابی نمی ماند **وطبرانی**
که از معتبرین محدثین ایشان است باسناد روایت کرده که رسولخدا در غدیر خم خطبه ادا فرمود در زیر خیمه
و روایت کرده است خطبه را که مشتمل است بر خبر از رحلت آنحضرت و اگاهانیدن خلایق بر صدق وقوع حشر و
شهادت دادن مردم بر رسانیدن آنحضرت پیغام الهی را و بعد از ان چنین روایت کرده که آنحضرت گفته
ایها الناس ان الله مولای وانا مولی المومنین وانا اولی بهم من انفسهم من کنت مولاه
فعلی مولاه فهذا مولاه یعنی علی اللهم وال من والاه وعاد من عاداه **ودارقطنی** که یکی از محدثین
مسلم الثبوت ایشان است بعد از نقل حدیث روایت کرده که چون شنیدند ابوبکر و عمر انچه حضرت رسول فرمود
گفتند مر علی را **که امسیت یا ابن ابیطالب مولی کل مومن ومومنة** یعنی گردیدی شامگاه مولای هر مومن و
مومنه **ونسایی** که از عمده محدثین انهاست حدیث غدیر خم را نیز روایت کرده است **وهمچنین ذهبی** و
تصحیح سند نیز کرده است و اگر کسی تتبع کند کتب ارباب حدیث فرق اسلام را در همه آنها می یابد این روایت را
مگر در بعضی که مصنفش از نهایت تعصب مذکور نساخته باشد و علمای مخالفین در خصوص خبر روز غدیر خم روایت
این حدیث تصانیف کرده اند از انجمله شیخ بزرگ ایشان **ابو العباس** همدانی مشهور بابن عقده که کلامش
سند است نزد اصحاب هریک از چهار مذهب کتابی درین باب تصنیف کرده است که مسماست بکتاب ولایت
و ذکر کرده این حدیث را در ان کتاب بصد و پنج طریق و اسم یاره از راویان که از انها روایت کرده
این است امیر المومنین علی ابن ابیطالب و ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن ابن عوف
و سعد ابن مالک و عباس ابن عبد المطلب و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن عباس و عبد الله ابن جعفر
بن ابیطالب و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و سعد ابن زراره انصاری

وحبشی ابن جناده وخزیمه ابن ثابت انصاری وحذیفه بن الیمان وعبد الله بن عمر وبراء ابن عازب وسمرة
بن جندب وسلمه بن اکوع اسلمی وعمران ابی سلمه وسهل ابن سعد انصاری وثابت ابن یزید وعمران
بن حصین خزاعی وبریده بن الحصیب وجبله بن عمرو انصاری وزید بن حارثه انصاری وانس بن مالک
انصاری وعبد الله بن ثابت انصاری وابو امامه انصاری وعامر بن ابی لیلی انصاری وحسان ابن ثابت
انصاری وقیس بن ثابت انصاری ومالک ابن حویرث وحذیفه ابن اسید غفاری وثابت ابن ودیعه انصاری
وابو هریره وهاشم ابن عتبه ابن ابی وقاص ومقداد ابن عمرو کندی وعبد الله بن عبد الله وابو لیلی انصاری
وابو رافع غلام رسول الله وابو زینب انصاری وعبد الله بن بشر مازنی وسعید بن سعید بن عباده انصاری
ونعمان بن عجلان انصاری وجندب بن سفیان وحبیب ابن بدیل ورقاء خزاعی وفاطمه بنت رسول الله
وام سلمه وام هانی بنت ابی طالب وعایشه وجریر ابن عبد الله بجلی وابو سعید خدری وعدی ابن حاتم و
زید ابن ارقم وجابر بن سمره واسامه بن زید ووحشی بن حرب وابو الحمراء خادم رسول الله وعامر ابن
واثله وعبد الله بن ابی اوفی وعطیه بن بشر مازنی **وابن مغازلی** بعد از روایت این حدیث نقل کرده
از استاد و محدث خودش ابو القاسم محمد بن عبد الله اصفهانی که او گفت **هذا حدیث صحیح عن رسول
الله** ونیز گفته بتحقیق که روایت کرده اند حدیث غدیر خم از رسول خدا قریب بصد نفر که از جمله ایشان اند عشره
مبشره واین حدیثی است ثابت و واقع ونمیدانم که چرا مخصوص شد علی باین فضیلت و دیگری با او شریک
نشد تا اینجا بود مضمون قول ابن مغازلی **وشیخ ابن کثیر** شامی شافعی در تاریخش در آنجا که ذکر احوال محمد بن جریر
طبری شافعی کرده نیز گفته که من دیدم از محمد بن جریر کتابی در دو جلد ضخیم که جمع کرده بود در ان کتاب
روایات حدیث غدیر خم واو نقل کرده است از ابو المعالی جوینی شیخ اهل سنت که او تعجب میکرد ومی
گفت من دیدم یکجلد کتاب در بغداد در دست صحافی و دران کتاب بود روایات روز غدیر خم و بر پشت
ان کتاب نوشته شده بود که **المجلد الثامن والعشرون من طرق من کنت مولاه فعلی مولاه** و
ابن جوزی در کتاب خصایص بعد از ذکر روز غدیر خم گفته که روایت کرده این حدیث را از
صحابه عمر ابن خطاب وبراء ابن عازب وسعد بن ابی وقاص وطلحه وعباس وابن عباس وحسین بن علی وعبد الله
بن مسعود وعمار یاسر وابو ذر غفاری وابو ایوب انصاری وابن عمر وعمران بن حصین وزید بن حصین و

و ابو هریره و جابر بن عبد الله انصاری و ابو رافع غلام پیغمبر و جریر بن عبد الله و انس بن مالک و ابو حذیفه
ابن اسید غفاری و زید بن ارقم و عبد الرحمن بن عمر دیلمی و یزید بن شراحیل و عامر ابن ابی لیلی انصاری
و وهب ابن حمزه و وحشی بن حرب و سعید بن جناده و عمر ابن شراحیل و عامر بن سمره و مالک بن حویرث
و ابو ذویب شاعر و عبد الله بن ربیعه **و شیخ جزری** شافعی که در کتابش که مسمی است باسنی المطالب بعد از ذکر روایت
غدیر خم بطرق کثیره بیشتر مذکور شد گفته که این حدیث صحیح است از امیر المومنین بروات بسیار و متواتر
است از رسول خدا و روایت کرده اند این حدیث را جمعی کثیر بعد ازین گفته اعتمادی نیست بر سخن کسانیکه
اطلاع بر علم حدیث ندارند بتحقیق که روایت شده این حدیث از ابو بکر و عمر و طلحه و زبیر و سعد بن ابی
وقاص و عبد الرحمن بن عوف و عباس بن عبد المطلب و زید بن ارقم و براء بن عازب و بریده بن حصیب
و ابی هریره و ابی سعید خدری و جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن عباس و حبشی بن جناده و عبد الله
بن مسعود و عمران بن حصین و عبد الله بن عمر و عمار بن یاسر و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و سعد بن
زراره و سمره ابن جندب و زید بن ثابت و انس بن مالک و از غیر ایشان از صحابه و ثابت شده است که
این قول پیغمبر خداست که در خطبه روز غدیر خم در حق بن ابیطالب فرمود و ان روز روز هشتدهم ذی الحجه
بود در وقتیکه برگشته بود از حجة الوداع تا اینجا بود مضمون کلام جزری **و ابن حجر** عسقلانی متاخر
که عالم ایشان است با نهایت تعصب و عناد در کتابش که مسمی است بصواعق محرقه بعد از ذکر این حدیث
گفته که این حدیثی است صحیح و شک نیست در صحت آن بعد ازین گفته که طرق این حدیث بسیار است
و بسیاری از اسانیدش صحیح است و نیست التفاتی بسخن آنکس که منع این حدیث میکند و میگوید علی در یمن
بود زیرا که ثابت شده است برگشتن علی از یمن و حج دریافتنش در ان سال با پیغمبر و نیز مردود است
سخن کسیکه میگوید فقره **اللهم وال من والاه و عاد من عاداه** موضوع است زیرا که تصحیح
کرده است ذهبی بسیاری از انرا تا اینجا بود مضمون کلام ابن حجر **و صاحب کشاف** تصریح کرده
است بفقره ثانی این دعا در سوره نحل در تفسیر آیه **ان الله یامر بالعدل والاحسان** و چنین
گفته که در وقتیکه انداخته شد از خطبه لعنت ملاعین یعنی بنی امیه بر امیر المومنین گذاشته شد این آیه بجای آن
بعمر خودم قسم که آن لعن فاحشه و منکر و بغی بود بسیار گرداند خدا تعالی از برای آنکه این بدعت گذاشت

غضب و عقوبت و خواری را بواسطهٔ قبول دعای پیغمبر که گفته است در شان امیر المومنین و عاد من عاداه تا اینجا بود مضمون کلام صاحب کشاف که دال است بر ملعون بودن معاویه که واضع این بدعت کفر آمیز گشت **و در کتب تواریخ** معتبرهٔ ایشان نیز حدیث غدیر خم مذکور است با زیادتیها چنانچه ظاهر است بر متتبع و السنهٔ شد سابقا از شهادت ابن جوزی و شعرای موثق القول معتمد در قصاید خود نیز ذکر کرده اند مثل حسان بن ثابت انصاری چنانکه مذکور شد **و همچنین** کتب ارباب لغت مثل صاحب صحاح و غیره و مفسرین مثل صاحب کشاف و غیره اشعار سنی بعنوان سند و دلیل ذکر کرده اند در قصیدهٔ عینیه گفته که شعر ویوم الدوح دوح غدیر خم ٭ ابان له الولایة لو اطیعا ٭ حاصل مضمون آنکه در روز دوح یعنی غدیر خم آشکار کرد حضرت پیغمبر از برای مرتضی علی ولایت را ای کاشکه اطاعت کرده شده بود و مردم به بیعت کردن مرتضی علی ثابت قدم بودند **و فاضل الدین** حموییه در کتاب عقایدش که مسماست بمنهاج الفاضلین نقل کرده که کمیت گفت بعد از آنکه این قصیده را گفته بودم شبی حضرت امیر المومنین را بخواب دیدم فرمود که قصیدهٔ عینیه بر من بخوان و من بر آنحضرت میخواندم چون این بیت را خواندم آنحضرت فرمود **شعر**

ولم ار مثل ذاک الیوم یوما ٭ ولم ار مثلها حقا اضیعا

و ابن جوزی در کتاب مرات الزمان خواب مذکور را با بیتی که آنحضرت فرموده از استاد خود روایت نموده و معنی بیت آنحضرت این است که ندیدم مثل این روز روزی و ندیدم مثل این حق حقیکه ضایع شده باشد و اشعاری که متضمن خبر غدیر خم است از جمله بیت سید حمیری است که اخطب خوارزم در مناقب خود آورده **نظم**

من الذی احمد بینهم ٭ یوم غدیر الخم ناداه
اقامة من بین اصحابه ٭ وهم حوالیه فسماه
هذا علی ابن ابیطالب ٭ مولی لمن قد کنت مولاه
فوال من والاه یا ذا العلی ٭ وعاد من قد کان عاداه

یعنی کیست در میان شما آن کس که احمد مرسل روز غدیر خم خواند او را و برپا داشت او را از میان اصحاب در حالتی که صحابه در اطراف آنحضرت بودند پس نام برد او را باین طریق که علی ابن ابیطالب مولای هر کسی است که من مولای اویم پس دوست دار هر کس که دوست دارد او را ای خداوند صاحب رفعت و دشمن دار هر کس را که دشمن دارد او را **و از جملهٔ اشعاری** که شیخ ابو الفتوح خزاعی رازی در تفسیر خود از قیس ابن سعد بن عباده که از اکابر صحابه است آورده این دو بیت است **نظم**

وعلی امامنا وامام

بسوا انا اتی به التنزیل | یوم قال النبی من کنت مولاه | فهذا مولاه خطیب جلیل | و از این اخبار

و مقالات روشن شد که این حدیث بحسب روایات اهل سنت و شهادت علما و محدثین ایشان صحیح و متواتر است بحیثیتی
که شک کردن در آن مثل شک کردن در سایر یقینیات محض مکابره و عناد و غایت تعصب و ضلالت نعوذ بالله
منها زیرا که تواتر نیست مگر رسیدن خبر از راه تعدد روایت بمرتبه که عقل را بر صدق آن جزم بهم میرسد
و بر صاحب انصاف و طالب نجات پوشیده نیست که عقل سلیم تجویز کذب این همه روایات متعدده و اقوال
متکثره نمیکند بلکه بر صدق آن اعتقاد ثابت و جازم بهم میرساند خصوص وقتیکه روایت شده باشند در کتب
مخالفین در حق علی بن ابیطالب ع که در زمانهای مدید ملوک صاحب اقتدار مثل خلفای بنی امیه و بنی عباس در اخفای
فضیلت او کوشیده باشند بمردم در حق خلفای ثلثه فضایل روایت کنند و در حق آنحضرت معایب و همواره همت
ایشان مصروف بوده باشد در قتل اولاد و اتباع آنحضرت و نهب و غارت اموال محبین او چنانکه ظاهر است
بر متتبع اخبار زمان سابق از کتب مخالف و موافق و اگر چه این حدیث و سایر احادیث دال بر امامت آل
پیغمبر آخر الزمان را علمای اهل بیت ع مثل شیخ ثقة محمد بن یعقوب کلینی و شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ محمد بن بابویه
قمی و شیخ مفید و سید مرتضی و سید رضی الدین ابن طاوس و شیخ ابو علی طبرسی و علامه حلی و امثال
این بزرگان در کتب مبسوطه خود باسانید صحیحه متواتره از صحابه کرام و ائمه اثنا عشر که جمیع فرق امام
بر جلالت قدر و عظم شان ایشان گواهی میدهند روایت کرده اند لیکن بواسطه اتمام حجت بر روایات مستخرجه
از کتب ایشان اختصار نموده **فایده** باید دانست که این کلام هدایت فرجام در غیر روز غدیر نیز از حضرت
رسول خدا ص در حق امیر المومنین علی ابن ابیطالب ع صادر شده چنانکه احمد حنبل و ابن مغازلی و اخطب
خوارزم و ابن مردویه و ذهبی باسناد صحیح روایت کرده اند از بریده بن الحصیب که گفت بغزا رفتم همراه
با مرتضی علی ع پس دیدم از و جفای و بعد از آنکه بخدمت حضرت رسول ص آمدم اظهار کردم نارضامندی
خود را پس دیدم که متغیر شد روی رسول خدا ص آنگاه گفت یا بریده **الست اولی بالمومنین من انفسهم** گفتم
بلی یا رسول الله پس گفت **من کنت مولاه فعلی مولاه** و در بعضی از روایات ابن مردویه واقع شده که ان
علیا اولی الناس بکم بعدی دیگر روایت کرده احمد بن حنبل از پسر بریده و او از پدرش که گفت در
وقتیکه مسلمانان در یمن بر بنی زبید ظفر یافتند علی بن ابیطالب ع از اسیران زنی از برای خود بر داشت پس خالد

بن ولید این را نوشت و بمن داد که برسول خدا ص برسان من آمدم و نامه خالد را بآنحضرت رسانیدم بعد از آنکه نامه خوانده شد دیدم در روی آنحضرت آثار خشم و غضب پس من عذر خواستم که یا رسول الله کسی مرا فرستاده که شما همراه او کرده اید و مرا چاره نبود در رسانیدن آنچه او داده بود پس رسول خدا گفت لا تقع فی علی فانه منی وانا منه وهو ولیکم بعدی یعنی بد مگو در باره علی پس بدرستیکه من از ویم و او از منست و او ولی شماست بعد از من دیگری روایت کرده باتفاق ابن مغازلی اخطب خوارزم باسناد از عمران بن حصین که گفت فرستاد رسول خدا ص جمعی را بجهاد و سردار کرد بر ایشان علی بن ابیطالب ع پس بدست حضرت امیر المومنین افتاد کنیزکی و او را برای خود اختیار کرد و آن مردم را از این خوش نیامد پس چهار کس از اصحاب عهد کردند که وقتیکه بخدمت رسول ص میرویم خبر خواهیم کرد او را از این کار علی بن ابیطالب بعد از آنکه نزد حضرت رسول ص آمدند و سلام کردند یکی برخاست و گفت یا رسول الله چنین و چنین کرده آنحضرت از آنکس اعراض کرد و جوابش نداد پس برخاست دیگری و گفت آنچه اول گفته بود آنحضرت از او نیز اعراض کرد و جواب نداد و همچنین سیومین نیز برخاست و گفت و جواب نشنید و بعد از آن چهارمین برخاست و گفت آنچه اینها گفتند پس حضرت رسول ص متوجه او شد در حالتی که آثار غضب در روی آنحضرت ظاهر بود و گفت ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن یعنی چه میخواهید از علی بدرستیکه من از علیم و علی از من است و او دوست و ولی هر مومن و ترمذی و حاکم نیز روایت کرده اند از عمران بن حصین که رسول خدا ص گفت ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی

ارشاد دوم در استدلال چون محقق شد تواتر این حدیث اکنون باید دانست که لفظ مولی در لغت عرب بمعنی آنکه بمعنی ناصر و محب و همسایه و پناه بدیگران برده و ابن عم و آزاد کننده و آزاد کرده شده آمده است بمعنی اولی بتصرف نیز آمده است چنانکه ظاهر است بر متتبع لغت عرب و اشعار فصحا و ابو عبیده که در لغت کلامش سند است و مصنفین کتب لغت مثل صاحب صحاح و غیره از او روایت میکنند و از جمله معاندین اهل بیت است در کتابش که مشهور است بمجاز و مشتمل است بر تفسیر آیات قرآنی در سوره حدید در قول خدای تعالی ماویکم النار هی مولیکم مولی را باولی تفسیر کرده است و چنین گفته اراده شده از هی مولیکم هی اولی بکم یعنی آتش اولی بشما است از کافران و از شعر لبید و اخطل

که دو شاعر مسلم الثبوت‌اند بسند آورده است که مولی بمعنی اولی آمده است و همچنین ابن قتیبه که یکی از علمای
معتبر مخالفین است درین آیه مولی را نیز بمعنی اولی تفسیر کرده است و فراکه آن از مشاهیر علمای نحو و عربیت
است در کتابش که مسماست بکتاب معانی القرآن در تفسیر این آیه نیز مولی را بمعنی اولی گرفته است
و گفته است که مولی و ولی در لغت عرب بیک معنی دارد و ابوبکر انباری که از معتبرین ایشان است در کتابیکه
که مشهور است بتفسیر المشکل در ذکر اقسام مولی گفته است که مولی بمعنی اولی است و از رسول خدا صلعم روایت شده
که فرموده ایما امرأت تزوجت بغیر اذن مولاها فنکاحها باطل و تفسیر کرده‌اند درین حدیث مولی را
باولی و معنی حدیث را چنین گفته‌اند که هر زن که شوهر کند بدون رخصت کسیکه اولی بتدبیر امور او است نکاحش
باطل است و صاحب صحاح نیز مولی را بمعنی اولی تفسیر کرده است و در شعر اخطل و صاحب قاموس
نیز یکی از معانی مولی ولی بمعنی صاحب تصرف گرفته است و شیخ ابن اثیر جزری در نهایت مولی را در
قول ابن عمر بن الخطاب یعنی اصبحت مولی کل مؤمن بولی بمعنی صاحب تصرف تفسیر کرده است و همه قبایل
عرب بزرگ و سرکرده خود را بلفظ مولای بمعنی سید و مطاع و اولی بتصرف خطاب میکنند و این خطاب
در میان ایشان نهایت شیوع دارد و ازینجاست که ملا سعد الدین در شرح مقاصد بعد از ذکر آیه هی مولاکم
و حدیث ایما امرأة انصاف داده گفته استعمال مولی بمعنی متولی و مالک امر و اولی بتصرف شایع است در کلام
عرب و اسم است از برای اولی بتصرف و منقول است از بسیاری از ایمه لغت بعد ازین بدانکه از معانی مولی
غیر اولی بتصرف صلاحیت ندارد که درین مقام مراد باشد اما ابن عم و همسایه و پناه دهنده و آزاد شده و آزاد
کننده خود ظاهر است بهر که فی الجمله شعوری داشته باشد و مستلزم کذب نیز هست ولهذا هیچکس تجویز نکرده است
و محب و ناصر از برای آنکه هرگاه رسول خدا صلعم جمع کند اصحاب را و ایشان را مخاطب ساخته بگوید من کنت
مولاه فعلی مولاه هر مصنف صاحب فطرت را بیقین بهم میرسد که مقصود آنحضرت اثبات منزلتی عظیم و مرتبه
رفیع است از برای علی ع که موجب امتیاز او باشد از سایر اقران و اصحاب و غرض از اظهار فایده ایست
تام کثیر النفع خصوص وقتیکه در جای فرود آید که منزل متعارف قافله نباشد و در گرمای صعب مردم را حاضر
کند و از پالان شتران منبر ساخته خطبه فرماید و خبر دهد از رحلت خود و مردم را تحریص و ترغیب نماید به
متمسک شدن بقرآن و اهل بیت و بعد ازین دست علی را بگیرد و در حق او چنین کلامی بگوید پس ببین شد که منظور

آنحضرت امری عظیم بوده که نهایت اعتداد و فایده دران متصور باشد و مخفی نیست که اثبات محب و ناصر بودن
از برای مرتضی علی ع آنچنان مرتبه نیست که موجب زیادتی و امتیاز او باشد از اقران و اصحاب زیراکه مؤمنین
همه محب و ناصر یکدیگراند چنانچه قران مجید ازان خبر داده که والمومنون والمومنات بعضهم اولیاء
بعض یعنی بعضی از ایشان دوستدار و ناصر بعضی دیگراند و چندان فایده نیز بران مترتب نیست زیراکه از
کمال اطاعت دیگری امیر المومنین نسبت بحضرت رسولخدا و نهایت دینداری و فرط مجاهده اش باکفار بر
هیچکس مخفی نبود که آنحضرت محب و ناصر آنکس نشد که رسول خدا محب و ناصر ایشان است پس چه معنی دارد که
خاتم المرسلین درچنین حالتی وچنین روزی بعد از چنین خطبه خبر دهد از چنین ظاهر کم فایده الحق اگر کسی طالب راه
نجات باشد و از روی انصاف نظر کند بمجرد گفتن آنحضرت این کلام را در حق علی بن ابیطالب ع قطع نظر از امور
دیگر یقینش حاصل می شود که مراد نیست اولی بتصرف و مقتدا بواسطه آنکه در محاوره عربان مولی را به بندگان
و پیشوایان خود اطلاق نمیکنند مگر بمعنی مطاع و اولی بتصرف و امثال این معانی نزدیک بهم و متبادر از مولی
نسبت بامثال این جماعت همین است و این نهایت ظهور دارد نزد کسیکه بر مخاطبه و مکالمه عربان اطلاع دارد
دیگر از امور یکه دلیل قاطع است بر آنکه مراد از مولی اولی بتصرف است جزما و یقینا و احتمال معنی دیگر معقول
نیست فقره سابق است بواسطه آنکه هرگاه رسولخدا اولا بفرماید که الست اولی بکم من انفسکم و بر این کلام
متفرع سازد کلام بعد ازین را و بفرماید فمن کنت مولاه فعلی مولاه هر شنونده که باشد از مولی بغیر از اولی
چیزی دیگر در ذهنش در نمی آید مثل آنکه لفظ شیر اگرچه در فارسی مستعمل است در سبع مخصوص ولبن اما هرگاه در
محفلی عاقلی از جمعی بپرسد که آیا در فلان بیشه شیری درنده است بعد از آنکه بگویند آری هست او بگوید هر که شیر
را بیارد نزد من او را انعام میدهم یقین که هر کس میشنود میداند که مراد سبع است و احتمال لبن در خاطرش
خطور نمیکند پس روشن شد که با ملاحظه فقره الست اولی بکم احتمال معنی دیگر غیر اولی بتصرف از طریقه
دریافت عقلا بیرون است و این معنی نزد اهل انصاف نهایت ظهور دارد بنحویکه بهیچوجه قابل تشکک و مجادله
نیست و از مویدات ظاهره آنکه اگر از مولی اولی بتصرف مراد نباشد تهنیت و مبارکباد گفتن عمر دران روز
بی صورت خواهد بود چنانچه ظاهر است و همچنین شعر گفتن حسان بن ثابت انصاری و تصریح بامامت کردن و همچنین
آمدن حارث بن نعمان فهری و آن طور گفتگو با رسولخدا کردن و این قسم جواب شنیدن و همچنین استشهاد

طلبیدن مرتضی علی ع مردم را در رحبه روز شوری چنانکه گذشت و حدیث صحیح بریده و عمران بن الحصین
چنانکه گذشت در فایده بروایت احمد حنبل و ابن مغازلی و غیرهما نیز دلالت دارد بر انکه مراد اولی بتصرف است
و نیز ذوق سلیم می یابد که دعای اللهم وال من والاه و عاد من عاداه تا آخر درین مقام در حق کسی
مناسب است که انحضرت از برای او فضیلتی جلیل مثل خلافت و ولایت اثبات کرده باشند نه محب ناصر بودن دیگر
از قراین واضحه بر اراده معنی اولی بتصرف ایه شریفه یا ایها الرسول است چنانکه دانسته شد بواسطه انکه تا نهایت
اهتمام در شان امری نباشد خدا تعالی پیغمبر خود را با نقسم تاکید و مبالغه بتبلیغ آن مامور نمیسازد و غیر اولی بتصرف امری که
این مایه اهتمام بشان ان باشد متصور نیست دیگر از امارات لایحه بر مراد بودن اولی بتصرف آیه الیوم اکملت لکم
دینکم است چنانکه مذکور شد زیراکه انچه بسبب او دین تمام شود غیر اولی بتصرف امری دیگر نیست و انچیزی دیگر
بعد از نزول این آیه از نبی بظهور نیامد که موجب اکمال دین و اتمام نعمت شود و لهذا انحضرت دران روز فرمود
الحمد لله علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضاء الرب برسالتی و الولایه لعلی بن ابیطالب
و بر منصف مخفی نیست که هر یک از امور مذکوره باستقلال مقتضی این است که مراد اولی بتصرف است چه جای ملاحظه مجموع
این امور و انکار را باعثی و موجبی غیر از ضلالت و جهالت نیست و هرگاه مراد از مولی اولی بتصرف باشد پس انحضرت
خلیفه و وصی بحق خواهد بود بعد از رسول خدا ص زیراکه خلافت نیست مگر اولی بتصرف بودن در امت بعد از
خدا و رسول ص الحمد لله علی ما هدانا **ارشاد سیوم در ازاله شکوک** مخفی نیست که از انچه درین
اصل تحریر یافت محقق شد تعصب و مکابره کسانیکه منع از صحت و تواتر این حدیث کرده اند مثل قاضی عضد در
مواقف و ملا سعد الدین در شرح مقاصد و مقلدش ملا علی قوشجی در شرح جدید تجرید و اصفهانی در شرح
قدیم و ابن حجر در صواعق محرقه و در منع تواتر مستند باین شده اند که بعضی از منکرین مرتبه اهل بیت رسالت
مثل ابن حاتم رازی این حدیث را قبول ندارد و چشم پوشیده اند ازینکه در تواتر اتفاق همه کس شرط نیست
و خود در جمیع کتب اصول تصریح کرده اند و لهذا بسیاری از اخبار نزد جمعی متواتر است و گروهی دیگر انکار
می کنند مثل انکار یهود و نصاری تواتر معجزه متواتره خاتم النبیین را و انکار اهل بدع اخبار متواتره در بلاد
دیگر را و هیچ فکر نمیکنند که امثال این سخنان در حقیقت رد روایات و کتب و اقوال محدثین و پیشوایان ایشان
است و موجب این است که بر هیچ حدیثی اعتماد نتوان کرد زیراکه هرگاه این مایه اخبار متعدده و اقوال متکثره

که جمیع را مقتدایان ایشان در کتب معتبره خود از صحابه پیغمبر ص که نزد ایشان همه عادلند روایت کرده باشند
و بزرگان ایشان مثل ابن مغازلی و شیخ جزری و ابن عقده و غیرهم بر صحت و تواترش اعتراف کرده باشند
معتقد علم نباشند و بمضمونش جزم بهم نرسد دیگر کدام بر کتاب و کدام حدیث اعتماد می ماند با آنکه فرقه از علمای ایشان
را عقیده آنست که تواتر از خبر پنجکس بهم میرسد و زمره میگویند از دوازده کس و بقول جمعی از بیست کس و محققین
ایشان که عدد مخصوص شرط نکرده اند چنین گفته اند که تواتر حد معینی ندارد و گاه باشد که از عددهای مذکوره
بهم رسد و گاه باشد که از بیشتر بهم رسد پس هر گاه که بقول پنجکس یا شش یا زیاده تواتر بهم تواند رسید بخبر این
همه روات و صحابه چرا بهم نرسد و از غرایب مجادله آنکه ابن حجر در صواعق اولاً خود اقرار کرده که این حدیث
صحیح است و شک در آن نیست و اعتراف نموده بصحت روایت احمد حنبل که در رحبه سی کس از صحابه آنچه
از رسولخدا در روز غدیرخم شنیده بودند از برای علی شهادت دادند و ثانیاً منع صحتش کرده است
و ازین نوع مناظرات ظاهر میشود که طلب حق منظور نیست و غرض منحصر است در جدل و انکار و نیز ظاهر شد
افترای قاضی عضد که با این همه روایات صحیحه و اخبار متواتره و اقوال معتبره گفته که مرتضی علی ع در حجة الوداع
با حضرت رسولخدا ص همراه نبود و همچنین محقق شد از تقریر استدلال و وجود قراین واضحه بطلان آنچه مصنفین
مذکور و غیرهم بعد از تسلیم تواتر گفته اند که ما قبول نداریم که مولی بمعنی اولی بتصرف باشد بلکه بمعنی ناصر
است از عجایبات مکابراة آنکه فقره الست اولی بکم بالمومنین را میگویند دلالة ندارد بر آنکه مراد از مولی
اولی بتصرف است و کلام اللهم وال من والاه وعاد من عاداه که دعای است بر سر خود و هیچ تعلقی با قبل
ندارد دلیل گرفته اند از برای آنکه مولی بمعنی ناصر است هر ذی شعوری میداند که فقره اول نص قاطع
است بر اراده اولی بتصرف و فقره اللهم وال من والاه هیچ دخلی بمطلب ندارد و عجب از ایشان که فقره عاد
من عاداه را دلیل نگرفته اند از برای آنکه مراد از مولی عدو است دانسته شد از قرآن مجید و حدیث نبوی و
شهادت ارباب لغت و تفسیر کذب قاضی عضد و ابن حجر که گفته اند مولی در لغت بمعنی اولی نیامده است و آنچه
قاضی عضد اصفهانی و مقلدان ایشان گفته اند که بر تقدیریکه بمعنی اولی باشد قبول نداریم که بمعنی اولی بتصرف
است بلکه مراد این است که اولی است در امری از امور دیگر مضحکه صریحیست بواسطه آنکه هر گاه حضرت رسولخدا ص
بفرماید که هر که من اولی باویم علی نیز اولی باوست دیگر غیر اولی بتصرف چیزی معقول نیست خصوص وقتیکه

بگوید هرکه من اولی باویم از نفسش علی نیز اولی باوست و لهذا هرکه بگوید من اولی بفلانیم از نفسش
بغیر از اختیار در امور آنکس داشتن چیزی دیگر فهمیده نمیشود آری اگر در بعضی از مقامهای خالی از قرینه
حالی و مقالی که دالست بر اولی بتصرف کسی بگوید فلانکس اولی است بفلان و لفظ از نفسش و امثال آن نیز مذکور نسازد
ممکن است که اولویه در امری از امور مقصود باشد نه آنکه در چنین مقامی رسولخدا در مجمع اصحاب
خطاب کند و بگوید در حق مرتضی علی ع که هرکه من اولی باویم از نفسش علی ع اولی باوست و مرادش
این باشد که علی در امری از امور اولی است اینطور محملهای رکیک از برای رسولخدا بهم رسانیدن
محض جرات و بی پروایی است نعوذ بالله و از این خوش قماش تر جوابی است که ملا سعد الدین در شرح
مقاصد نسبت بخود داده و افتخار کرده که قوم ذکر نکرده اند و ملا علی مقلدش نیز در شرح تجرید ذکر کرده
و آن اینست که بر تقدیر یکه مراد اولی بتصرف باشد همین قدر ثابت میشود که علی امام است در یک وقتی
از اوقات آینده و هیچ دلالت ندارد بر امام بودن خلفای ثلثه پیش از مرتضی علی ع الحق پیغمبر
آخر الزمان در آوان رحلت از برای هدایت امت اصحاب را جمع سازد و تعین نماید خلیفه چهارم
را و بهیچگونه سه خلیفه دیگر را که مقدم اند نام نبرد با آنکه کلام آنحضرت صریحست در آنکه مرتضی علی ع مولای
آن سه کس نیز هست زیرا که چنین فرموده که پس هرکه من مولائی اویم علی مولائی اوست و شکی نیست
که رسولخدا مولای آنها بوده پس علی ع نیز مولائی آنها خواهد بود کجیست که انصاف دهد و ببیند که از شدت
اضطراب و حیرانی و نهایت رسوخ بر طریقه آبا و اجداد و غایت اعتقاد بر آئین ناشایسته معویه و سایر
ملوک بغی دانشمندان ارتکاب چه قسم جواب میکنند و بچه نوع تراهات خورسند میشوند عجب از میر
سید شریف که درین قسم سخنان همه جا متابعت قاضی عضد کرده و چشم از ثواب پوشیده است این بود
خلاصه آن بحث ها که محققین الفئتین درینمقام کرده اند یقین که بعد از ملاحظه جمیع مراتب سخن بر ارباب
هدایت حق مستور نخواهد ماند والله الهادی الی الصراط المستقیم **اصل سیوم** آیه انما ولیکم
الله و این اصل متضمن دو تکمیل است **تکمیل اول** در شان نزول و استدلال به آنکه باتفاق
ارباب سیر و اجماع مفسرین موثق القول هر دو فرقه این آیه در شان امیر المومنین علی ع نازل شده در
زمانی که خاتم را بسایل داد در حالت رکوع ثعلبی روایت کرده از عنایت بن الربعی که گفت وقتی ابن

عباس نشسته بود بر کنار زمزم و روایت میکرد از رسولخدا در این حالت آمد مردی که ردای خود را بعمامه پوشیده بود و هرگاه ابن عباس میگفت قال رسول الله او نیز میگفت قال رسول الله پس گفت باو ابن عباس بخدا قسم که بگو کیستی الخ دعمامه گشاد از روی خود و گفت ای مردم هر که شناسد مرا بشناسد و هر که نشناسد بداند که من جندب ابن جناده بدری ابو ذر غفاری شنیدم از رسولخدا باین گوشها والا کر شواد و دیدم باین دو چشم والا کور شواد که میگفت علی قائد البررة وقاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله یعنی علیست سرگروه پیشوای ابرار و کشنده کفار منصور است کسیکه نصرت دهد اورا و خوار است کسیکه اورا خوار کرد اما بعد از ان گفت بدانید که من با رسولخدا روزی از روزها نماز ظهر میگذاردم که سوال کرد سائلی در مسجد و هیچکس چیزی نداد پس ان سایل دست بسوی آسمان کرد و گفت خدا وندا گواهی میدهم که طلب کردم در مسجد پیغمبر تو و کسی چیزی بمن نداد و علی درین هنگام در رکوع رفته بود پس اشاره کرد بسایل بانگشت کوچک خود که انگشتر داشت انگاه سایل آمد و گرفت ان خاتم را در حضور پیغمبر خدا پس انحضرت بعد از فراغ نماز سر بسوی آسمان کرد و گفت اللهم ان موسی سالك وقال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری فانزلت علیه قرانا ناطقا سنشد عضدك ونجعل لکما سلطانا اللهم وانا محمد نبیك وصفیك اللهم فاشرح لی صدری و یسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ظهری یعنی بارخدایا بدرستی که موسی بن عمران پیغمبر تو از تو مسئلت نمود و گفت خدایا گشاده گردان سینه مرا و اسان کن کار مرا و زایل کن عقده را از زبان من تا بیابند قول مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که او هرون است برادر من و شریک کن اورا در کار من پس فرستادی براو قران ناطق که زود باشد که قوی سازم بازوی ترا به برادر تو و بگردانیم از برای شما دو کس سلطنت را و من محمدم پیغمبر تو و صفی تو خدایا پس گشاده گردان سینه مرا و اسان گردان برمن کار مرا و بگردان وزیری از برای من از اهل من که او علی بن ابیطالب است و قوی ساز باو پشت مرا بعد ازین ابو ذر گفت هنوز تمام نکرده بود رسولخدا دعا را که نازل شد جبرئیل و گفت یا محمد بخوان انحضرت

فرمود چه بخوانم جبرئیل ع گفت بخوان انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون یعنی نیست ولی شما مگر خدا و پیغمبر خدا و آنکسانیکه ایمان آوردند و برپای میدارند نماز را و میدهند زکوه را در حالیکه برکوع رفته اند در نماز **واخطب خوارزم** روایت کرده از ابن عباس که گفت آمد ابن سلام با جمعی از قومش که ایمان آورده بودند و گفتند یا رسول الله قوم برای ایمان آوردن ما بتو و بخدمت تو آمدن و حدیث شنیدن ما را از خود دور کرده اند با ما مجالست و مناکحت نمیکنند پس گفت رسول خدا ص ایشان را انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون بعد از آن حضرت رسول بمسجد آمد و سایلی را دیده از وی پرسید که کسی چیزی بتو داد سایل گفت آری انگشتری پس گفت آنحضرت که بود آنکس که بتو داد سایل اشاره بعلی ع کرد که این بود آنحضرت گفت در چه حالت سایل گفت در حالیکه راکع بود پس حضرت رسول ص تکبیر گفت و بعد از آن خواند انما ولیکم الله تا آخر **و در صحیح نسائی و جمع بین الصحاح الستة** نیز روایت شده از ابن سلام نزدیک بروایت اخطب مشتمل بر آنکه چون مرتضی علی ع در حین رکوع خاتم را بسایل داد و سایل پیغمبر خدا را از آن خبر داد خواند بر ما رسول خدا ص انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون **و در روایت** اخطب مذکور است که در آن روز حسان بن ثابت درین باب شعری چند گفت و آن شعرها را در مناقب خود آورده و دو بیت از آن بیتها که حسان ذکر کرده این است **شعر**

فانت الذي اعطيت اذ كنت راكعا ... فدتك نفوس القوم يا خير راكع
فانزل فيك الله خير ولاية ... وبينها في محكمات الشرايع

حاصلش آنکه تو آنکسی که بخشیدی در حالتیکه راکع بودی فدای تو باد جانهای قوم ای بهترین رکوع کنندگان پس فرستاد در شان تو خدای تعالی بهترین ولایت را یعنی امامت و مبین ساخت آنرا در قرآن که مشتمل است بر احکام محکمه دین و ملت **و ابن مغازلی** از ابن عباس روایت کرده باسناد از امیرالمؤمنین که مراد از الذین امنوا در انما ولیکم الله آنحضرت است **دیگر** روایت کرده از ابن عباس که گفت گذشت سایلی بر نبی ص و در دستش خاتمی بود پس گفت آنحضرت که بتو بخشید این خاتم را سایل گفت این راکع و آن علی ابن ابیطالب ع

بود که نماز میکرد پس رسول خدا فرمود الحمد لله الذي جعلها في وفي اهل بيتي انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون يعني حمد خدايرا که گردانيد اين فضيلت را در من و اهل بيت من و خواند انما وليكم الله تا آخر **بعد ازين** بايد دانست که اگرچه لفظ ولي را بمعني اولي بتصرف استعمال ميكنند بمعني ناصر و محب نيز استعمال ميكنند ليكن انچه صلاحيت دارد که درين ايه مراد باشد اولي بتصرف است زيرا که بمقتضاي صريح ايه حصر شده ولايت در خدا و رسول و ان بعض مخصوصيکه متصف باشند بايام اقامت صلوة و ايتاء زكواة در حالت ركوع پس اگر ناصر و محب مقصود مي بود حصر درست نبود زيرا که محب و ناصر بودن منحصر نيست در بعض مومنين که موصوف بصفات مخصوصه باشند بلکه همه ناصر و محب يکديگراند چنانچه دانسته شد در اصل سابق از آيه والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض و روايت ثعلبي نيز دلالت قطعي دارد بر اراده اولي بتصرف و بکثره گفتن حضرت در روايت اخطب وحمد گفتن در روايت مغازلي و خير ولايه گفتن در شعر نيز از امارات داله بر مقصود است و همچنين مقارنة با ولايت خدا و رسول ص نيز قرينه واضحه است بر اراده اولي بتصرف زيرا که متبادر از ولايت خدا و رسول ص نيست مگر اولي بتصرف بودن چنانکه ظاهر است نزد ارباب انصاف **تكميل دوم** در کشف ظلام بدانکه هرگاه قدماي مفسرين و ارباب سير متفق باشند در شان نزول که از جمله سماعيات است و مستنبط نيست مگر از قول مفسرين و محدثين و ارباب سير معتمد الروايت پس اگر بعضي از متاخرين مثل صاحب کشاف و بيضاوي بي روايتي صحيح و قول مفسرين قريب العهد احتمال ديگر راه دهند و بنحوي تفسير کنند که مختص باميرالمومنين نباشد به هيچ وجه معقول نيست بلکه از قبيل بدعت در شرعيات است و ناشي نشده مگر از روي عناد و جدل و لهذا قاضي عضد با نهايت تعصب در مواقف اعتراف کرده که اجماع کرده اند ائمه سير که مراد از الذين امنوا درين آيه علي بن ابيطالب ع است زيرا که در شان او نازل شد در وقتيکه خاتم را بسايل داد در نماز در حين رکوع و همچنان ملا سعد الدين در شرح مقاصد و ملا علي قوشچي در شرح تجريد اقرار نموده اند که باتفاق جميع مفسرين اين ايه در شان علي ع نازل شد در حين اعطاي خاتم بسايل در حالت رکوع و ابن حجر در صواعق از حسن بصري نقل کرده که از وي پرسيدند که اين ايه در شان علي ع نازل شده او در جواب

گفت علیؑ نیز از جمله مومنین است که در آیه مذکور شد از برای ابن حجر تا بعا نش سودمند نیست اصلا اما اولاً
از برای انکه از کجا که این قول از حسن باشد و بر تقدیر تسلیم در برابر اجماع مفسرین و روایات محدثین
سخن یک کس چه اعتبار دارد و اما ثانیا بواسطه انکه حال حسن نسبت بعلی مختلف فیه است چه جمعی او را
از دشمنان علیؑ میدانند بواسطه سخنهای ناشایسته که از و مشهور است و جمعی دیگر میگویند که او
دوست بود با علیؑ اما از نهایت خوف از ظلمه خود را در نظر ها طور دیگر وا می نمود ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه گفته که از کسانیکه گفته اند از دشمنان علی است و مذمت میکرده علیؑ را حسن بصری است
و روایت کرده از حماد بن سلمه که حسن بصری گفت اگر علیؑ در مدینه نان خشک میخورد بهتر بود از انچه
مرتکب شد دیگر گفته که روایت کرده اند از حسن از جمله کسانی بود که اختیار نکرد همراهی علیؑ را در
جهاد دیگر گفته که مرویست که حسن وضو میساخت و از وسواس آب بسیار بر اعضا میریخت پس علیؑ او را گفت
ای حسن آب بسیار میریزی حسن در جواب گفت ان خونهای مسلمان که امیر المومنین ریخت از این بیشتر است
انحضرت فرمود ترا بد آمد از کار من حسن گفت اری پس علیؑ گفت همیشه آزرده و دلگیر باشی و بسبب دعای
انحضرت حسن همیشه مهموم و گرفته خاطر بود و بعد از این گفته و اما اصحاب ما یعنی جمعی از معتزله میگویند او از محبین
علیؑ بن ابیطالب بود و نقل کرده از حسن روایت واقدی از ابان ابن عیاش که گفت من گفتم بحسن که پس
با این اعتقاد انچه از تو میگویند که در بارهٔ علیؑ گفته چه چیز است حسن گفت ای برادر خون مرا نگاهدار از این
ستمکاران که اگر چنین سخن نگویم مرا از رخواهند کشید تا اینجا بود مضمون کلام ابن ابی الحدید پس بر تقدیر
ظاهر شد که این کلام از حسن بصری محل اعتماد نیست زیرا که یا از روی عداوت ناشی شده یا از تقیه و انچه
گفته اند که ولی درین مقام بمعنی ناصر و محب است والا نه موافق آیه سابق است که مشتمل است بر نهی از دوست
گرفتن یهود و نصاری و نه مناسب آیه بعد که متضمن دوستی خدا و رسول و مومنان است ناموجه است زیرا که ایشان ...
که مانعی نباشد نه در صورتیکه صریح آیه منافی آیه دیگر شود و قراین واضحه دیگر نیز متحقق باشد چنانکه دانسته
شد با انکه باتفاق همه فرق آیات قرآنی در یک زمان نیامده و باین ترتیب که الحال مرتب است نازل
نشده و تا ایام خلافت عثمان باین ترتیب نبوده بلکه در زمانیکه عثمان مصحفها را سوخت این ترتیب یافت
و هرگاه این ترتیب ترتیب واقعی آیات قرآنی نباشد پس بر تقدیر مناسب نبودن آیه با ما قبل و ما

بعد بحث وارد می آید بر عثمان و تبعه او که موافق خواهش خود ترتیب داده اند بر جمیع که از راه و قرآین
و دلایل معنی مقصود ثابت میشود زیرا که برین تقدیر خدا تعالی همان نصرت و محبت که بخود و رسول
منسوب گردانیده با نحضرت نسبت داده و شکی نیست که نصرت و محبت خدا و رسول بر وجه کمال
در دین و دنیا و موجب هدایت و راهنمائی است پس باید که از انحضرت نیز مثل نصرت و محبت خدا و
رسول بر وجه کمال باشد و این مستلزم امامت است و خلافت نزد ارباب تامل و دیگر گفته اند که اگر
مراد اولی بتصرف باشد لازم می آید که امیر المومنین در زمان رسولخدا اولی بتصرف باشد و حال
آنکه نبود و این سخن نیز بصیور تست زیرا که اولی بتصرف بودن انحضرت در زمان رسولخدا محقق
است نزد امامیه و در روایات مخالفین نیز ثابت است چنانچه دانسته شد از احادیث صحیح بریده
و عمران ابن حصین در فایده اصل سابق و نیز مبین خواهد شد در حدیث متواتر منزلت در اصل
آینده و استبعاد اولی بتصرف بودن انحضرت باعثی ندارد غیر از عناد و چشم پوشیدن از مرتبه و قدر
منزلت او نسبت بخدا و رسول و سوق آیه نیز ابا ندارد از ظهور ولایت انحضرت بعد از ولایت
رسولخدا چنانکه ظاهر است نزد ذوق سلیم و آنچه گفته اند از جمع واحد اراده نمیتوان کرد محض
مکابره است زیرا که در محاورات جمع را در واحد بسیار استعمال میکنند از برای تعظیم چنانکه در
قران مجید خدا تعالی از ذات خود به نحن و امثال ان تعبیر کرده و فرموده نحن نقص و انا
انزلناه و امثال اینها همچنین آیه مباهله بروایات محدثین و اقوال مفسرین هر دو فرقه از انفسنا
حضرت علی بن ابیطالب خواسته شده و از نساءنا حضرت فاطمه و حال آنکه هر دو لفظ صیغه جمع است
و این قسم استعمالات در جمیع لغات متعارفست چنانکه مستور نیست بر ارباب مکالمه و لهذا مقتدای ایشان
صاحب کشاف گفته که بنا بر آنکه آیه در حق علی نازل شده باشد فایده صیغه جمع این است که سایر
مومنین نیز امید آنکه در تحت حکم این آیه در آیند مرتکب این قسم اعمال حسنه شوند با آنکه در روایات
صحیحه علمای اهلبیت وارد شده که هر یک از ائمه اثنا عشر در حین رکوع بسایل زکوة داده اند و بنا برین
صیغه جمع بمعنی خودش مستعمل باشد و آنچه گفته اند حصر برای نفی آن چیز نیست که در ان ترددی باشد و در
وقت نزول آیه امامت خلفای ثلثه نبود و پس حصر در ولایت و خلافت نخواهد صورت ندارد و بلکه محض

١١ از ازاله اوهام ... در تقدیر تسلیم مراد از ولی ... نیز معلوم

تلبیس است چه بر تقدیریکه در حین نزول آیه تردد بوده باشد حصر از برای نفی تردد نخواهد بود لهذا ورسول میدانستند که بعد ازین در امت بهم میرسد و بر همه عقلا ظاهر است که هر حکمی از احکام که ممکن است دران تردد بهم رسد از در محاوره بحصر ادا میکنند خواه در زمان تکلم تردد دران متحقق شده باشد خواه بعد از ان متحقق شود و خواه اصلا متحقق نشود مثلا هر گاه بکسی بگویند در فلان شهر که خواهی دید داخل مشو مگر از دروازه که بر سر راه تست صحیح است بمجرد امکان تردد هر چند دران وقت ترددی واقع نشده باشد و بعد ازین نیز واقع نشود پس ظاهر شد که این قسم بحثها ناموجه از ایشان ناشی نشده مگر از شدت اضطراب والله الملهم للطریق الصواب **اصل چهارم در حدیث منزلت** واین حدیث نیز از جمله احادیث متفق علیه است میانه هر دو فرقه و بر او ات بر یک از فریقین متواتر است چنانکه پوشیده نیست بر صاحب انصاف منتبع و بعد ازین نیز ظاهر خواهد شد واین اصل مشتملست بر سه هدایت **هدایت اول** در نقل حدیث مذکور از کتب معتبر و صحاح معتمد اهل خلاف وعلی الله التوکل و الاعتماد **احمد حنبل** در مسند روایت کرده از ابی سعید خدری که رسول خدا مر علی را گفت انت مني بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبي بعدي **دیگر** روایت کرده از مصعب ابن سعد ابن ابی وقاص و او از پدرش که گفت بدرستیکه رسول خدا در هنگامی که بیرون رفت بغزوه تبوک خلیفه ساخت علی را در مدینه پس گفت علی یا رسول الله دوست نمیدارم که بیرون روی تو و من نباشم پس گفت رسول خدا اما ترضی ان تکون مني بمنزلة هرون من موسی غیر انه لا نبي بعدي آیا راضی نیستی که بوده باشی تو بمنزلهٔ هارون از موسی مگر اینکه نیست پیغمبری بعد از من **دیگر** روایت کرده از مصعب بن سعد بن ابی وقاص و او از پدرش که گفت خلیفه کرد رسول خدا علی بن ابیطالب را در غزوهٔ تبوک پس گفت علی یا رسول الله آیا خلیفه میسازی مرا بر زنان و اطفال پس آنحضرت فرمود اما ترضی ان تکون مني بمنزلة هرون من موسی غیر انه لا نبي بعدي **دیگر** روایت کرده از زید بن ابی اوفی که پیغمبر در روز مواخاه علی را گفت انت مني بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبي بعدي **دیگر** روایت کرده از عایشه بنت سعد و او از پدرش که رسول خدا در وقت رفتن بغزوه تبوک علی را گفت اما ترضی ان تکون مني بمنزلة هارون من موسی الا النبوة **دیگر** روایت

کرده از اسماء بنت عمیس که رسولخدا ص مر علی ع را گفت انت منّی بمنزلة هرون من موسی الّا انه لیس بعدی نبی دیگر روایت کرده از سعید بن المسیب که گفت من گفتم بسعد بن مالک که من میخواهم بپرسم از تو حدیثی لیکن از تو میترسم که از او سوال کنم پس گفت مرا هرگاه که میدانی که نزد من چیزی هست سوال کن و مترس پس گفتم که بنی ص در حینیکه علی ع را خلیفه ساخت در مدینه گفت اما ترضی ان تکون منّی بمنزلة هرون من موسی گفت آری دیگر روایت کرده از سعید بن مسیب و او از عامر بن سعد و او از پدرش که گفت شنیدم از رسولخدا ص که میگفت علی ع را اما ترضی اَن تکونَ منّی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و سعید مذکور روایت کرده که من خواستم از سعد مشافهة بشنوم پس ملاقات کردم باو و مذکور ساختم از برای او آنچه پسر او روایت کرده بود پس گذاشت سعد انگشتان خود را در گوش و گفت اگر نشنیده باشم از نبی کر شواد گوشهای من و در صحیح مسلم در جزو چهارم در باب مناقب امیر المومنین علیه السلام روایت شده از سعید ابن مسیب همین مضمون که احمد از او روایت کرده بی تفاوت دیگر روایت کرده از مصعب ابن سعد ابن ابی وقاص که گفت خلیفه ساخت رسولخدا ص علی ع را در مدینه پس گفت علی ع یا رسول الله خلیفه میسازی مرا در میان زنان و اطفال پس گفت رسولخدا ص اما ترضی ان تکون منّی بمنزلة هرون من موسی غیر انه لا نبی بعدی دیگر روایت کرده از عامر ابن سعد که گفت امر کرد معویه ابن ابی سفیان بسعد ابن ابی وقاص و گفت که چه چیز مانع میشود ترا که سب نمیکنی ابو تراب را پس گفت سعد چه چیز گرانمایه بخاطرم هست که گفت رسول خدا ص از برای علی ع و ازین جهت هرگز سب نمیکنم او را والله که اگر میبود مرا یکی از آنها بهتر بود نزد من از شتران سرخ موی در وقتیکه خلیفه ساخت علی ع را در بعضی از غزوات و گفت علی ع یا رسول الله خلیفه میسازی مرا بر صبیان و نساء شنیدم که گفت رسولخدا ص اما ترضی ان تکون منّی بمنزلة هارون من موسی الّا انه لا نبی بعدی و دو امر دیگر که ذکر کرده است سعد یکی حدیث روز خیبر است و دیگری حدیث روز مباهله چنانکه مذکور خواهند شد در مقام خودش و مسعودی در کتاب مروج الذهب بعد از نقل این روایت چنین گفته که چون سعد گفت از برای معاویه این سخن را معویه از روی اعراض بسعد گفت پس تو چرا علی را یاری نکردی و سر از بیعت او پیچیدی و در صحیح ابی داود روایت شده

از سعد ابن ابی وقاص که گفت بدرستیکه رسول خدا صلعم گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی
الا انه لا نبی بعدی دیگر روایت شده از سعید ابن مسیب و او روایت کرده از عامر بن سعد و او
از پدرش که گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که می گفت علی را اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون
من موسی الا انه لا نبی بعدی و سعید مذکور روایت کرده که من خواستم که از سعد مشافهة
بشنوم پس ملاقات کردم با او و گفتم او را که تو شنیدی از رسول خدا صلعم این را پس گذاشت سعد انگشتان
خود را در گوش و گفت اگر نشنیده باشم آنرا کر شواد گوشهای من و در صحیح ترمذی این دو روایت
مذکور است بی تفاوت و در جمع بین الصحاح الستة نیز این دو روایت از صحیح ابی داود و صحیح ترمذی
مذکور است و در صحیح بخاری روایت شده از مصعب ابن سعد ابن ابی وقاص که گفت خلیفه ساخت
رسول خدا علی ابن ابیطالب ع را در مدینه پس گفت علی علیه السلام یا رسول الله میگذاری مرا در میان زنان و
اطفال پس گفت رسول خدا صلعم اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی
بعدی دیگر روایت کرده از ابراهیم ابن سعد و او از پدرش که رسول خدا صلعم مر علی ع را گفت اما ترضی
ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی و ابن حجر در صواعق
گفته که روایت کرده بزار از ابی سعید خدری و طبرانی از اسماء بنت عمیس و ام سلمه و حبشی ابن
جناده و ابن عمر و ابن عباس و جابر بن سمره و علی و براء ابن عازب و زید بن ارقم خلیفه ساخت رسول خدا
علی ع را در مدینه در غزوه تبوک پس گفت علی ع یا رسول الله خلیفه میسازی مرا بر زنان و اطفال پس
گفت رسول خدا اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی
و ابن مغازلی شافعی روایت کرده از عامر ابن سعد و او از پدرش که گفت رسول خدا صلعم از برای علی ع
انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی دیگر روایت کرده از سعید ابن
مسیب که گفت سوال کردم از سعد ابن ابی وقاص که آیا تو شنیدی از رسول خدا که میگفت برای
علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی پس انگشت در گوش نهاده
گفت شنیدم والا کر شواد گوشهای من دیگر روایت کرده باسناد از جابر که گفت رسول خدا صلعم از برای
علی در حین رفتن بغزوه تبوک اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا

انه لا نبي بعدي دیگر روایت کرده باسناد از ابراهیم ابن سعد ابن ابی وقاص و او از پدرش که رسولخدا
از برای علی در جنگی او را در مدینه خلیفه ساخت گفت الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون
من موسی الا انه لا نبي بعدی دیگر روایت کرده باسناد از عبد الله بن عباس که گفت
بیرون رفتند مردم از مدینه در غزوه تبوک و گفت علی ابن ابی طالب یا رسول الله من با تو بیایم
آنحضرت فرمود لا پس گریست علی بن ابیطالب از حرمان ملازمت آنحضرت آنگاه حضرت فرمود الا
ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انک لست بنبی دیگر روایت کرده
از حذیفه ابن اسید غفاری در حدیث سد ابواب که گفت رسولخدا ان علیاً منی بمنزلة هرون
من موسی دیگر روایت کرده از مصعب ابن سعد و او از پدرش که گفت معویه مرا آیا دوست
میداری علی را گفتم چگونه دوست ندارم او را و حال آنکه شنیدم که رسولخدا از برای او میگفت
انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبي بعدی دیگر روایت کرده باسناد از
عامر ابن سعد و او از پدرش که گفت رسولخدا از برای علی انت منی بمنزلة هارون من
موسی الا انه لا نبي بعدی دیگر روایت کرده از سعید ابن مسیب و او از سعد ابن ابی وقاص
که گفت رسولخدا مر علی را که بنشین در مدینه بجای من پس گفت علی یا رسول الله بدرستیکه تو بیرون
نرفته در غزائی که مرا همراه نبرده باشی پس رسولخدا مر علی را گفت ان المدینة لا تصلح الا
او بک وانت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبي بعدی گفت سعید ابن مسیب
که من گفتم بسعد که تو خود شنیدی از رسولخدا گفت بلی نه یکبار و دوبار دیگر روایت کرده باسناد
از عبد الله بن مسعود که گفت رسولخدا از برای علی انت منی بمنزلة هارون من موسی
دیگر روایت کرده باتفاق احمد بن حنبل از قیس ابن حازم که مردی از معویه ابن ابی سفیان مسئله پرسید
معاویه گفت از امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب بپرس که او داناتر است آنمرد گفت سخن ترا از سخن او
دوست دارم معویه گفت بد گفتی و لایق ملامت چیزی آوردی آیا کراهه میداری کسی را که رسولخدا او را
بعلم خود می پرورید و همیشه علم خود را باو ارزانی میداشت بتحقیق که رسول در باب او گفت انت
منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبي بعدی و عمر ابن خطاب از و سوال میکرد و علم از و

خواهیگرفت و من حاضر بودم پیش عمر که هرگاه چیزی بر و مشکل میشد میگفت علی اینجا نیست دیگر روایت کرده
از انس و حدیث مواخاة که گفت رسولخدا از برای علی الا انه منی بمنزلة هارون من
موسی الا من کنت مولاه فعلی مولاه قاضی ابو القاسم تنوخی که از یکی از علمای معتبر
ایشان است در رساله که در جمع این حدیث تصنیف کرده روایت کرده باسناد این حدیث را از عمر ابن
خطاب و امیر المومنین علی ابن ابیطالب و سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله
انصاری و ابی هریره و ابی سعید خدری و جابر بن سمره و مالک بن حویرث و براء ابن عازب و
زید بن ارقم و ابی رافع مولای رسول الله و عبد الله بن ابی اوفی و برادرش و زید بن ابی اوفی
و ابی شریحه و حذیفه ابن اسید و انس بن مالک و ابی برده اسلمی و ابی ایوب انصاری و عقیل
ابن ابی طالب و حبشی ابن جناده و معویه ابن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید ابن مسیب
و محمد بن علی بن الحسین و حبیب ابن ثابت و فاطمه بنت علی و شرحبیل ابن سعد و اخطب
خوارزم در مناقب مواخاة روایت کرده باسناد از عبد الله بن عباس که گفت رسولخدا مر علی را اما ترضی
ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لیس بعدی نبی دیگر روایت کرده
در نامه که عمرو بن عاص بمعویه نوشته پیش از مطیع شدن او معاویه را که گفت رسولخدا در حق علی
هو منی و انا منه و هو منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی دیگر
روایت کرده از عبد الله بن عباس که بیرون رفت رسولخدا بغزای تبوک پس گفت علی رسول را
که من بیرون آیم با تو آنحضرت فرمود لا پس گریست علی ابن ابیطالب بواسطه حرمان ملازمت حضرت
پیغمبر پس حضرت رسول گفت اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی
الا انه لا نبی بعدی دیگر روایت کرده از عبد الرحمن ابن ابی لیلی و او از پدرش که گفت رسولخدا
مر علی را انت منی بمنزلة هارون من موسی دیگر روایت کرده از عامر بن سعد ابن ابی وقاص
و او از پدرش که گفت شنیدم از رسولخدا که گفت مر علی را در بعضی از غزوات که تو باش در خانه
من تا برگردیدن من پس گفت علی یا رسول الله میگذاری مرا با نسا و صبیان پس گفت رسول خدا اما
ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبوة بعدی دیگر روایت کرده

باسناد از جابر بن عبد الله که گفت امد نبوی ما رسولخدا در حالیکه ما خوابیده بودیم در مسجد و در دست
آنحضرت بود شاخ تری از نخل خرما پس ما شتاب کردیم در گریختن و علی نیز شتاب کرد پس گفت رسولخدا
با علی بیا بدرستیکه حلال است در مسجد برای تو انچه حلالست از برای من الا ترضی ان تکون منی
بمنزلة هارون من موسی الا النبوة دیگر روایت کرده باسناد از سعید بن مسیب و او
از عامر بن سعد ابن ابی وقاص که گفت شنیدم که رسولخدا میگفت از برای علی انت منی بمنزلة
هارون من موسی الا انه لیس معی نبی و سعید ابن مسیب گفت من خواستم این را بطریق مشافهة
از سعد بشنوم پس ملاقات کردم با سعد و گفتم از برای سعد انچه گفته بود از برای من عامر انگاه سعد
گفت آری شنیدم سعید روایت کرده که من گفتم تو شنیدی پس سعد انگشتهای خود در گوشهای
خود گذاشت و گفت آری شنیدم و الا کر شوا د گوشهای من دیگر روایت کرده از مخدوج ابن زید
که گفت رسولخدا روز مواخات با علی انت اخی و انت منی بمنزلة هارون من موسی
غیر انه لا نبی بعدی دیگر روایت کرده از زید بن ابی اوفی در حدیثی طولانی در بیان روز مواخاه
و در انجا مذکور است که گفت رسولخدا از برای علی انت منی بمنزلة هارون من موسی
غیر انه لا نبی بعدی دیگر روایت کرده باسناد از عبد الله بن عباس که گفت شنیدم از عمر
بن الخطاب در حالیکه نزد او بودند جمعی پس مذکور کردند سابقین در اسلام را انگاه عمر گفت اما
علی بن ابیطالب پس شنیدم از رسولخدا که میگفت در شان او سه خصلت که اگر یکی از انها مرا
می بود بهتر بود نزد من از هر چیزیکه بر وافتاب می تابد یعنی از جمیع روی زمین و متفقا تش بودم
من و ابو بکر و جماعتی از صحابه که زد رسولخدا دست خود بر شانه علی و گفت انت اول المومنین
ایمانا و اول المسلمین اسلاما و انت منی بمنزلة هارون من موسی و در غیر
کتب مذکوره ایشان مثل مصابیح و مشکوة نیز انحدیث مذکور است و در جمیع تواریخ معتبر ایشان
نیز موجود است و در صحت این حدیث جمیع محدثین ایشان متفق اند چنانکه میر سید شریف در شرح
مواقف و ابن حجر در صواعق محرقه تصریح کرده اند و چنین گفته اند که انحدیث نزد محدثین و ائمه
حدیث صحیح است ابن عبد البر عالم و مقتدای ایشان در کتاب استیعاب بعد از ذکر برخی

از فضایل آنحضرت و سبقتش در اسلام باین مضمون گفته که تخلف نکرد علی ابن ابیطالب از هیچیک
از مشاهدی که حاضر میشد رسولخدا در آنجا از روزیکه آنحضرت بمدینه آمد مگر از تبوک که حضرت رسول
اورا خلیفه کرد بر مدینه و بر عیالش در غزوه تبوک و او را گفت انت منی بمنزلة هارون من
موسی الا انه لا نبی بعدی و بعد ازین باین مضمون گفته که روایت کرده اند این
حدیث را صحابه پیغمبر جماعتی و این حدیث از اثبت و اصح آثار است روایت کرده اند از رسولخدا
سعد بن ابی وقاص و طرق این حدیث از سعد بسیار بسیار است و تحقیق ذکر کرده اند از ابی
خیثمه و غیر او و روایت کرده اند آن را ابن عباس و ابی سعید خدری و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبد الله
و جمعی دیگر که بطول می انجامد ذکر انها تا اینجا بود مضمون کلام ابن عبد البر و از روایات مذکوره
طالب حق را جزم و یقین حاصل می شود و تواتر این حدیث از طرق ایشان و بطرق علمای شیعه
نیز تواترش ثابت است چنانکه بر ارباب اطلاع مخفی نیست **هدایت دوم** در بیان استدلال بدان
باید که این حدیث متواتر متفق علیه میان جمیع فرق اسلام نص صریحست بر امامت حضرت امیر
المومنین زیرا که رسولخدا اولا اثبات کرده است مرتبه و منزلتی که هارون نسبت بموسی داشت
از برای علی نسبت بخودش و ثانیا باستثنا اخراج کرده است از ان نبوة را و از اینجا هر عاقل منصف
را جزم بهم میرسد که جمیع منازل هارون از برای امیر المومنین ثابت است غیر آنچه آنحضرت
اخراج کرده و آنچه عقل باعتبار عرف بیرون کند مثل اخوة نسبی که اگر مطلب اثبات جمیع منازل
ممکنه نباشد استثنا در کلام آنحضرت بیصورت خواهد بود چنانکه ظاهر است بر هر که واقف اسلوب
محاوره و طریق روزمره گفتگو و لهذا هیچیک نمیگوید زید همچو عمر است مگر در تیراندازی و مرادش
این باشد که زید مثل عمر است در کتابت تنها و درین وقت معنی کلام آنحضرت چنین میشود که یک صفت
هارون مثلا یا دو صفت آن از برای علی ثابت است مگر نبوة مثل آنکه کسی بگوید زید چون عمر است
در کتابت مگر در تیراندازی و هر ذی شعوری میداند که درین مقام این طور سخن کردن از سفها مستبعد
است چه جای عقلا پس چگونه پیغمبر آخر الزمان که زبده اولین و آخرین و جامع جمیع مراتب کمالات
ذاتی و قولی و فعلی نسبت بمیتوان داد و هرگاه ثابت باشد منازل هرون غیر نبوة و اخوت نسبی

از برای امیر المومنین ع پس آنحضرت امام مفترض الطاعة باشد بعد از رسول خدا ص چه ظاهر است
که اگر هرون بعد از موسی می بود خلافت موسی بدیگری نمیرسید و لهذا خلافت حضرت موسی خلافة
و وصایه هرون را بیوشع بن نون داد بطریق امامت که بشبیر و شبیر پسران هارون برساند
بعد از کامل شدن ایشان چنانکه تصریح کرده است صاحب ملل و نحل و غیر او از علماء دیگر
آنکه موسی ع او را خلیفه کرد در قوم خود وقت رفتن بطور سینا چنانکه قرآن مجید از ان خبر داده
است که موسی گفت یا هارون اخلفنی فی قومی و شکی نیست که هارون از خلافت معزول نشد
اگر می ماند بعد از موسی ع بیخلاف خلیفه می بود و چگونه چنین نباشد و حال آنکه موسی بسبب نهایت محبت
و اعتمادی که بهرون داشت از خدا تعالی درخواست کرد تا او را شریک در نبوة گرداند و او را
قوی پشت سازد و بهرون چنانکه گفت اشرکه فی امری واشدد به ازری یعنی شریک کردان
هارون را در کار من و قوی ساز باو پشت مرا و هرگاه موسی را بهارون این پایه اعتماد و دوستی باشد
معزول شدن هرون از خلافت موسی احتمال ندارد و نیز هارون اولی بتصرف و واجب الاطاعة
بود در امت موسی و محبوب ترین مردم بود نزد حضرت موسی و پشت موسی قایم بود چنانکه از کلام
الهی ظاهر است و چون این منازل غیر نبوتست و هر منزلتی که غیر نبوة است باید که از برای علی ثابت
باشد چنانکه دانسته شد پس او اولی بتصرف باشد در امت آنحضرت و محبوب ترین خلایق باشد
نزد آنحضرت باو قوی پشت خواهد بود و این قسم صفات و منازل مستلزم خلافت و امامت است حقا
پس امیر المومنین امام بحق باشد بعد از پیغمبر آخر الزمان هدایت سیوم در دفع شبه و اوهام
از آنچه درین اصل تحریر یافت ظاهر شد عناد و تعصب قاضی عضد که در مواقف اولا انکار صحت این
حدیث کرده و ندانسته که این انکار در حقیقت انکار کتب صحاح و رد اقرار و اعتراف محدثین و پیشوایان
اوست و نیز معلوم شد که مصنفین مذکور در اثنا دسیوم از اصل دوم و غیرهم که منع تواتر این
حدیث کرده اند و گفته اند که از جمله خبر واحد است محض تعصب و انکار است و ناشی نشده مگر از
رسوخ بعضی بر مذهب آبا و اجداد و اعتماد بعضی دیگر بر آئین ناصواب ملوک بنی امیه و بنی عباس
و تابعان ایشان و همچنین آنچه گفته اند که ما قبول نداریم که حدیث دلالت میکند بر اثبات جمیع

منازل است والا کلام ناموجه خواهد بود چنانکه گذشت و داخل نبودن اخوة نسبی بسبب قرینه عقلی منافات ندارد و با عموم نمی بینی که ان الله بکل شیء قدیر عام است با آنکه بقرینه عقلی خدای تعالی داخل نیست و همچنین است در سایر عمومات و ازینجاست که اصولیین گفته اند که هیچ عامی نیست که نحوی از تخصیص نداشته باشد و از عجایب مکابرات و تعصبات آنکه قاضی عضد و ابن حجر داخل نبودن نبوت را نیز مستند خود ساخته اند از برای عام نبودن در جمیع منازل و حال آنکه دلیلست بر نقیض مطلب ایشان زیرا که نبوة باستثنا بیرون رفته و استثنا دال است بر عموم باتفاق ارباب عربیه و دریافت اصحاب محاوره و بر هر منصف غیر مجادل ظاهر است که هیچ فرقی نیست در افاده عمومیه میانه این حدیث و آنکه کسی بگوید زید و عمرو و خالد یک نسبت دارند مگر در شراکت خانه که زید با خالد شریک است و عمرو شریک نیست و از سوبدات آنکه اگر مراد خلافت چند روزه باشد صدور این کلام از حضرت رسول خدا صلعم در حق علی ابن ابیطالب ع در غیر غزوه تبوک بمعنی خواهد بود و حال آنکه از روایات سابق معلوم شد که آنحضرت در غیر غزوه تبوک نیز مکرر فرموده اند و نیز تمنا کردن عمر ابن خطاب و سعد ابن ابی وقاص این فضیلت علی ع را چنانکه مذکور شد در روایات سابقه بیصورت خواهد بود زیرا که خلافت چند روزه کمال معتد به نیست و دیگران نیز کردند در زمان حضرت رسول صلعم و آنچه گفته اند که هارون خلیفه و وصی نبود بلکه شریک در نبوة بود و بر تقدیریکه وصی باشد شاید که اگر می ماند بعد از موسی معزول می شد از وصایة باعتبار استقلال در نبوة پس بر تقدیر تسلیم عمومیة مدعی ثابت نمیشود زیرا که خلافت از جمله منازل هارون نیست نیز بیصورت و ناموجه است اما اولا از برای آنکه خلیفه نبودن هارون مخالف صریح قران است چنانکه از آیه یا هارون اخلفنی ظاهر است و اما ثانیا بواسطه آنکه اگر در وصایة و خلافت هارون فی الجمله شبه می بود یقین که اول در میان فرقه یهود بهم میرسید و حال آنکه همه او را وصی میدانند و ازینجاست که صاحب ملل و نحل که از معتبرین است و کلامش درین باب نزد همه کس سنداست در میان فرق مختلفه یهود گفته که هارون وصی موسی بود و اصلا اشاره باختلاف نکرده و اما ثالثا از برای آنکه شرکت در نبوة منافات ندارد با وصی و خلیفه بودن خصوص وقتی که یکی شریک غالب باشد و مرتبه اش ارفع و اعظم باشد از دیگری چنانکه موسی نسبت بهارون و همچنین استقلال در نبوة منافات ندارد

با وصي و خليفه بودن نگر و فتي كه ان پيغمبر ناسخ ملة و پيغمبر سابق باشد اما اگر مروج دين ان پيغمبر باشد
و باحكام او عمل كند چه منافات دارد بلكه همين معني عين خلافت و وصايت است نمي بيني كه يوشع بن
نون همچنانكه وصي موسي بود پيغمبر نيز بود چنانكه ظاهر است بر اهل خبرت و لهذا اصحاب كشاف از
رسل بعد از موسي اول او را نام برده در سورة البقرة در تفسير آيه و قفينا من بعده بالرسل و شارح
مقاصد در مبحث نبوة كتاب مذكور او را امثال آورده از براي پيغمبر مروج دين سابق و در بسياري
از انبيا چنين است كه بعضي وصي بعضي ديگر اند چنانكه ظاهر است بر متتبع احوال سلف و شكي نيست كه اگر
هارون مي ماند باز باحكام تورات عمل ميكرد و مروج ملة موسي مي بود پس نبي بودن هارون موجب بقاي
خلافت اوست زيراكه باعثي ندارد عزل از خلافت درين صورت سواي عدم استحقاق و هرگاه استحقاق
نبوة داشته باشد بطريق اولي مستحق خلافة بود پس معزول شدنش از خلافة احتمال ندارد با آنكه ممكن از
طريقه استدلال چنانكه سابق تحرير يافت اين بود كه نزد صاحب عقل سليم محقق و مبين است كه موسي
را ان اعتقاد و اعتماد نظر بهارون بود كه اگر هارون بالفرض مي زيست بعد از موسي پيغمبر نمي بود
البته او را خليفه و وصي ميكرد زيراكه پيغمبري عظيم الشان مثل حضرت موسي تا آن پايه اعتماد بهارون
نداشته باشد چگونه نبوتش را از خداي تعالي درخواست ميكند و هرگاه هارون اين منزلت داشت
نسبت بموسي پس بايد كه اين نسبت نيز امير المومنين به پيغمبر آخر الزمان داشته باشد و هرگاه اين نسبت
متحقق شد پس وصي بحق بعد از رسول خدا او خواهد بود و پوشيده نيست كه نسبت باين طريقه
از استدلال بعد از تسليم عموميت منعهاي ديگرها در برابر محض است و قاضي بيضاوي با آنكه در تفسير
نهايت كوشش نموده در كتمان فضايل اهل بيت و اظهار عناد و تعصب اشعار خود ساخته چنانكه بر
اهل تحصيل مستور نيست در طوالع منع صحة و تواتر اين حديث نكرده است ليكن وقتي نظر عجبي در جواب
بكار برده وگفته كه معني اين حديث در برادري و خويشيت و چيزي ديگر منظور نيست و بر هر ذي عقلي
ظاهر و هويداست كه اين سخن در بصورتي از منعهاي سابق چند مرتبه در پيش است و برين تقدير
معني حديث نه بالفظ حديث مربوطست و نه با محل صدورش از رسول خدا و يقين حاصل است
كه بمجرد اين قسم منعهاي جدل آميز و تشكيكهاي بصورت دلايل و براهين خلل نمي پذيرد و الا هرگز ادعا

بوجود خدا تعالی و نبوت پیغمبر از راه دلیل بهم نمیرسد زیرا که در هیچ مرتبه از استدلال زاد جدل و مکابره
مسدود نمیشود والله الهادی الی سبیل الرشاد **اصل پنجم** در آیه تطهیر و متعلقات آن و مقصود
ازین اصل در ضمن دو فیض باتمام میرسد **فیض اول** در تعیین اهل بیت و شان نزول آیه مذکوره
ارشدک الله تعالی که از روایات محدثین موثق و مفسرین معتبر و مورخین معتمد هر دو فرقه ثابت
و محقق است که مراد از اهل بیت پیغمبر آخر الزمان علی و فاطمه و حسن و حسین است و محل بیان اختصاص
ایشان بخطاب اهل بیت آنکه چون نازل شد آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا حضرت رسولخدا برامیر المومنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام
عبائی پوشانید و فرمود اللهم هولاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
یعنی خداوندا ایشان اهل بیت من اند پس ببر از ایشان معاصی و بدیها را و پاک گردان ایشان را پاک
گردانیدنی و در اوقات صلوة ایشان را بخطاب اهل بیت میخواند و میگفت الصلوة یا اهل البیت
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و حاصل معنی این آیه
اینست که جز این نیست که خدا تعالی میخواهد که ببرد از شما معاصی و بدی را ای اهل بیت رسالت و پاک گرداند
شما را از بدیها پاک گردانیدنی و احادیث و اخبار درین باب نیز متواتر است در کتب اهل سنت از انجمله
در **موطای** مالک بن انس امام اهل سنت روایت شده از انس که چون آیه تطهیر نازل شد قریب شش ماه
رسولخدا در وقت رفتن بنماز صبح بر در خانه فاطمه میگفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا **و در صحیح** ابی داود سجستانی
نیز بهمین طریق روایت شده از انس **و در صحیح** بخاری در جزو چهارم از عایشه روایت کرده باین مضمون
که رسولخدا بیرون آمد اول روز و پوشیده بود گلیمی آنگاه آمد حسن ابن علی پس داخل کرد آنحضرت امام حسن
را در آن گلیم و بعد از آن امام حسین آمد و او را نیز داخل کرد و بعد از آن فاطمه آمد و او را نیز داخل کرد
پس گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا **و صاحب**
کشاف نیز در تفسیر آیه مباهله بهمین مضمون از عایشه روایت کرده است بی زیاده و نقصان **و در صحیح**
مسلم در جزو چهارم نیز بهمین مضمون از عایشه مرویست **و در صحیح** ابی داود در تفسیر آیه تطهیر نیز

روایت از عایشه مذکور است **و در جمع بین الصحیحین** حمیدی از مسند عایشه نیز در حدیث شصت
و چهارم از متفق علیه صحیح مسلم و بخاری باین مضمون روایت شده **و در صحیح** نیز در جزو چهارم
در باب فضایل امیر المؤمنین از سعد ابن ابی وقاص چنین روایت شده که چون نازل شد آیه **فقل
تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم** آنگاه خواند رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را و گفت **اللهم هؤلاء
اهل بیتی** دیگر روایت شده در آخر جزو رابع که خواند رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را گفت
اللهم هؤلاء اهلبیتی و در صحیح ابی داود از ام سلمه نیز روایت شده باین مضمون که گفت که این آیه در
خانه من نازل شد و بود در آنخانه رسول خدا و علی ابن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین و من بر در خانه نشسته بودم
پس پوشانید آنحضرت بر ایشان گلیمی و گفت **اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم
تطهیرا** پس گفتم یا رسول الله آیا نیستم از اهل بیت پس گفت انک علی خیر من ازواج رسول الله
و حاصل معنی آنکه تو از ازواج رسول ترا خیری نصیب است **و در جمع بین الصحاح الستة** نیز مرویست از سجم
از موطای مالک و صحیح ابی داود مذکور شده **و در جامع** ترمذی نیز از ام سلمه مرویست که پوشانید رسول خدا
بر علی و فاطمه و حسن و حسین کسائی و گفت **اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی اذهب عنهم الرجس
و طهرهم تطهیرا** و ام سلمه گفت **و انا معهم یا رسول الله** آنحضرت فرمود **انک علی خیر**
و ترمذی حکم بصحت این حدیث کرده است و ذکر کرده که آن وقت نزول این آیه تا قریب شش ماه هرگاه رسول خدا
بنماز میرفت گذر میکرد بر در خانه فاطمه و میگفت **انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا و حاکم** که از یکی از محدثین مسلم الثبوت ایشانست در مستدرک بهمین مضمون
روایت کرده و گفته این حدیثی است صحیح **و طبرانی** در معجمش روایت کرده که نازل شد آیه **انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا** در شان پنج کس رسول خدا و علی و فاطمه
و حسن و حسین **و احمد بن حنبل** در مسند بطریق متعدده از ام سلمه روایت کرده در بعضی از آنها مذکور
است که نبی در خانه ام سلمه بود پس فاطمه آمد و از برای آنحضرت حریره آورد تا تناول فرماید از آن و
حریره نوعی است از طعام که با آرد و شیر می پزند آنگاه آنحضرت فاطمه را گفت بخوان شوهر و پسرانت
را نزد من پس آمدند علی و حسن و حسین و نشستند تا تناول فرمایند از آن حریره و بود در زیر رسول خدا گلیمی

خیبری که در لغت عرب ازاکسا گویند و من بر در حجره نماز میکردم که فرستاد خدا تعالی انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا پس پوشانید رسول خدا بر ایشان
کلیمی انگاه انحضرت دست مبارک را از زیر کلیم بیرون آورد و بدعا برداشت و بعد از ان گفت اللهم
هؤلاء اهل بیتی وخاصتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا وگفت ام سلمه
که من سر را بدرون خانه کردم وگفتم من باشمام یا رسول الله انحضرت گفت انك علی خیر و
بعضی دیگر چنین واقع شده که ام سلمه گفت بدرستیکه رسولخدا امر فاطمه را گفت شوهر و پسرانت را آر حضرت
فاطمه حاضر ساخت ایشان را و رسول الله انداخت بر سر ایشان کلیمی فدکی و بعد از ان دست خود را
گذاشت بر بالای ایشان وگفت اللهم ان هؤلاء ال محمد فاجعل صلواتك وبرکاتك
علی محمد وال محمد انك حمید مجید وگفت ام سلمه که من بلند کردم آن کلیم را تا داخل شوم
با ایشان پس انحضرت کسا را از دست من کشید وگفت انك علی خیر دیگر روایت کرده از واثله بن
اسقع بطرق متعدده و در بعضی از انها باین مضمون مذکور است که واثله ابن اسقع گفت من بر در خانه
فاطمه انتظار مرتضی علی میکشیدم که آمد رسول خدا و با او بود علی و حسن و حسین و گرفته بود انحضرت دست
حسنین را پس بدرون خانه فاطمه رفت و نزدیک خود نشانید فاطمه را و حسنین را بر دو ران مبارک
خود نشانید بعد از ان به پیچید بر ایشان جامه خود یا کسائی را و خواند انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا بعد از ان گفت اللهم ان هؤلاء اهل بیتی و اهل بیتی
احق و در بعضی چنین مرویست که واثله ابن اسقع گفت روزی رفته بودم بخدمت رسولخدا و بود
انحضرت در خانه ام سلمه پس امام حسن آمد و نشانید او را بر ران راست و او را بوسید دیگر امام حسین آمد
و نشانید او را بر ران چپ و او را بوسید و بعد از ان فاطمه آمد و نشانید او را در پیش روی خود و بعد
از ان خواند علی را و چون علی آمد انداخت بر ایشان کسا و بعد از ان گفت انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا دیگر روایت کرده از ابی الحمراء که گفت
اقامت کردم در مدینه نه ماه متصل و رسولخدا می آمد هر صبح و می ایستاد بر در خانه فاطمه و علی و
میگفت الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم

تطهیرا دیگر روایت کرده از عایشه که گفت بخدا قسم که دیدم من علی و فاطمه و حسن و حسین را که جمع
کرد رسولخدا ایشان را در جامه و بعد از ان گفت اللهم ان هؤلاء اهل بیتی وخاصتی
فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا عایشه گفت من گفتم یا رسول الله انا من اهلک
آنحضرت گفت تنحی انک علی خیر یعنی دور شو بدرستیکه تو بر خیری یعنی بر شرافت زوجیت وصاحب
کتاب وسیلة المتعبدین نیز بهمین مضمون روایت کرده از عایشه و ثعلبی در تفسیر این آیه نیز روایت
کرده از ابی الحمراء و از عایشه موافق آنچه احمد حنبل روایت کرده از ایشان دیگر روایت کرده از
ام سلمه موافق روایت احمد حنبل از ام سلمه دیگر روایت کرده موافق روایت احمد از واثله دیگر در
تفسیر آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا روایت کرده از ام سلمه که رسولخدا فاطمه را گفت شوهر و پسران
را نزد من آر پس آورد فاطمه ایشان را و انداخت آنحضرت کسائی بر ایشان و بعد از ان بلند کرد دست
خود را و گفت اللهم ان هؤلاء آل محمد فاجعل صلوتک وبرکاتک علی آل محمد فانک حمید
مجید گفت ام سلمه که پس من برداشتم کسا را تا داخل شوم با ایشان آنحضرت کشید از دست من کسا
را و گفت انک لعلی خیر دیگر روایت کرده از ابی سعید خدری که گفت رسولخدا نزلت انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا فی و فی علی والحسن
والحسین والفاطمه یعنی نازل شد آیه مذکور در شان من و علی و فاطمه و حسن و حسین وواحدی
نیز در تفسیرش که مسماست بوسیط بهمین طریق روایت کرده از ابی سعید خدری دیگر روایت کرده در
کتاب اسباب نزول از ام سلمه مثل روایت اول احمد بن حنبل از ام سلمه و در کتاب مصابیح از ابو العباس
اسفراینی که شیخ مفسرین و معتمد القول ایشانست مرویست که چون داخل کرد نبی علی و فاطمه و حسن و حسین را در
عبا گفت سه مرتبه اللهم هؤلاء اهل بیتی والهان عترتی واطایب ارومتی من لحمی و
دمی الیک لا الی النار اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا ام سلمه گفت من
گفتم یا رسول الله و انا معهم آنحضرت گفت انک الی خیر وانت من خیر ازواجی وصاحب
روضة الاحباب در تحفة الاحبا بعد از ذکر پنج حدیث که از ان جمله یکیش انست که از مصابیح نقل کرده
گفته که بتحقیق پیوسته که این آیه در شان این پنج تن است ولهذا ایشان را آل عبا میگویند و این دو

روایت کرده که چون این آیه نازل شد رسول الله فرمود خمسة منا معصومون انا وعلی والحسن
والحسین وفاطمه **واخطب** خوارزم روایت کرده از ابی سعید خدری که گفت بدرستیکه رفت رسولخدا بعد
از زفاف فاطمه بر در خانه علی چهل صباح وگفت السّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته الصّلوة یرحمکم
الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا **ودیگر** روایت
کرده از واثله ابن اسقع که گفت چون جمع کرد رسولخدا علی وفاطمه وحسن وحسین را در زیر جامه خود گفت
اللهم قد جعلت صلواتک ورحمتک ومغفرتک ورضوانک علی ابراهیم وآل ابراهیم
اللهم انهم منی وانا منهم فاجعل صلواتک ورحمتک ومغفرتک ورضوانک علی وعلیهم
وگفت واثله که من ایستاده بودم بر در خانه پس گفتم بر من یا رسول الله فدای تو باد پدر و مادر من آنگاه آنحضرت
گفت اللهم علی واثلة **ودیگر** روایت کرده از عبد الرحمن ابن ابی لیلی و او از پدرش حدیثی که مشتمل است
بر فضایل حضرت امیر المؤمنین و در آن حدیث بعد از ذکر فاطمه وحسن وحسین و ذکر صاحب الزمان مذکور است
که پیغمبر گفت اللهم هؤلاء اهلی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا
ودیگر روایت کرده از ابو سعید خدری که چون نازل شد آیه وأمر اهلک بالصلوة رسولخدا می‌آمد در
هر نماز بر در خانه فاطمه وعلی نه ماه ومیگفت الصّلوة یرحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا **وابو عبد الله** مرزبانی روایت کرده از ابی الحمراء که گفت در خدمت
رسول خدا بودم قریب نه ماه یا ده ماه وآنحضرت از خانه بیرون نمی‌آمد مگر آنکه میگرفت بازوی در خانه
علی را ومیگفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته پس میگفتند علی وفاطمه وحسن وحسین وعلیک
السلام یا نبی الله وبرکاته بعد از آن میگفت الصّلوة رحمکم الله انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا پس میرفت آنحضرت بمصلای خود **وسمعانی**
که از مشایخ معتبر ایشان است در رساله قوامیه روایت کرده از انس بن مالک که گفت بدرستیکه رسولخدا
گذر میکرد بر در خانه علی وفاطمه شش ماه در وقت نماز صبح ومیگفت الصّلوة یا اهل البیت سه
مرتبه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ومخفی نیست
که اخبار یکسر از نه ماه منافات ندارد با اثبات زیادتی از برای آنکه راوی متعدد است و یک خبر از مدتی

داده که دیده است دران مدت انحضرت را پس میشود که کی حاضر باشد تمام نه ماه در جوار انحضرت
مثل ابی الحمراء و دیگری در بعضی اوقات حاضر باشد و در بعضی اوقات حاضر نباشد و نیز از اخبار
ظاهر میشود که این تلطف از رسولخدا مکرر در مواضع متعدده نسبت به آل عبا بظهور آمده پس اگر در بعضی
از روایات زمان و مکان غیر بعضی دیگر باشد منافات ندارد **تنبیه** ازین احادیث صحیحه متواتر المعنی
صاحب انصاف را یقین بهم میرسد که مراد از اهل بیت ایشانند و علمای اهل بیت نیز متواتر از ائمه معصومین
و صحابه کرام روایت کرده اند و جمهور مفسرین متقدم اهل خلاف نیز در تفاسیر خود تصریح کرده اند و لهذا ابن
حجر در صواعق بعد از ذکر این آیه چنین گفته که اکثر مفسرین بر آنند که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و
حسین نازل شده و روایات متعدده نیز از احمد و غیره نقل کرده پس سخن بعضی از متعصبین مثل
صاحب کشاف که بواسطه کتمان منزلة آل پیغمبر آخر الزمان چشم از احادیث صحیحه کتب صحاح خود و اقوال مفسرین
پوشیده و گفته این آیه در شان ازواج پیغمبر است مجرد آنکه در میان دو آیه که متعلق بازواج است
واقع شده کذب محض است و قطع نظر ازین همه احادیث هر ذی شعوری میداند که اگر در حق ازواج
می بود بایستی که همچنانکه در آیه قبل و آیه بعد همه جا بضمیر مونث خطاب واقع شده درین آیه نیز در لفظ عنکم
و یطهرکم بجای ضمیر کم که از برای مذکر است ضمیر کن آورده شود که از برای مونث است و این نهایت
ظهور دارد و دانسته شد که رعایت این نحو مناسبات بر تقدیری صحیح است که مانعی نباشد در جائیکه
منع نص صریح کلام الهی است و نص رسولخدا باشد و معهذا هیچ دلیلی ندارند بر اینکه این آیات در زمان
واحد نازل گشته و بر دانی نیست بر آنکه آیات قرآنی بهمین ترتیب که در زمان عثمان یافته نازل شده است
بلکه بر خلافش قایلند و از اینجا نیز محقق شد که آنچه بیضاوی در تفسیر خود گفته که ازواج رسول درین
خطاب داخل اند موجبی ندارد و غیر از انکار و عناد آل عبا نعوذ بالله من الکذب علی الله وعلی
الرسول **فیض دوم** در استخراج مطلوب و ذکر بعضی از مناسبات مستلزم مقصود بدانکه رجس را مفسرین
درین آیه بمعاصی تفسیر کرده اند و در لغت بمعنی پلیدی و بدی نیز آمده است و تطهیر عبارت است از
پاک گردانیدن از بدیها و قبایح و شکی نیست که درین مقام ازاله بعضی معاصی و بدیها و تطهیر از بعضی
قبایح دون بعضی دیگر مراد نیست زیرا که از خدا تعالی اراده دور کردن بعضی از معاصی و پاک ساختن

بهمین آیه نوشته شد ... فلترجع الیها ۱۲ محمد باقر عفی عنه

از بعضی بدیها نسبت بسایر مردم نیز محقق است پس چه معنی دارد و خطاب بخصوص آل پیغمبر کردن و این
را باختصاص باین عنایت ممتاز گردانیدن و نیز محقق و معین است که رسول خدا در دعای مذکور دور
گردانیدن جمیع معاصی و مطهر ساختن از جمیع قبایح و بدیها قصد کرده چنانکه ظاهر است بر هر صاحب فطرت
و هرگاه خدا تعالی خواسته باشد که از جمیع معاصی و بدیها دور گرداند و ایشان را مطهر سازد از قبایح
و رسول خدا هم بر طبق خواهش الهی در حق ایشان دعا کند آن جمع بلاشک معصوم خواهند بود و دیگر
احتمال عصیان و خطا و ضلالت درباره ایشان در هیچ امری از امور گنجایش ندارد و منکر این معنی مثل منکر
بدیهی اولی قابل جواب و سوال نیست و نزد هر سلیم العقل قطع نظر از آنکه عصمت شرط امامت است با وجود
معصوم اقتدا بغیر معصوم کردن و او را در احکام الهی و تصرفات در جمیع امور خلق الله مقدم بر معصوم
دانستن دلیل ضلالت و برهان حماقت است در واقع بدیده انصاف نظر باید کرد که کدام فطرت مستقیم
تجویز میکند که کسیکه خدا و رسول گواهی داده باشند که معصوم است و در علم و عمل خطا از و بظهور نمی‌آید
تابع و پیرو غیر معصوم خطاکاری شود در امور دین و دنیا خصوص شخصیکه چندین سال بت پرستد و همواره
در مسائل ظاهره در ماند اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا و نیز ثابت و محقق است در کتب
فریقین که آن حضرت مردم را از خلافت خود خبر داده و فرمود که ولایت پیغمبر آخر الزمان حق منست
چنانکه بعد ازین بتفصیل مذکور خواهد شد در اصل یازدهم و قول معصوم صادق است پس آنحضرت بلاشک
خلیفه بحق باشد و نه دیگران الحق یعلو ولا یعلی و من المناسبات احمد حنبل در مسند از ابن عباس
و واحدی در اسباب نزول و ثعلبی و صاحب کشاف در تفسیر آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی روایت کرده اند که چون نازل شد این آیه اصحاب گفتند یا رسول الله کیستند آن نزدیکان تو
که واجب شد بر ما مودت ایشان آنحضرت فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین و ظاهر معنی این آیه اینست که بگوای
محمد من طلب نمیکنم از شما هیچ مزدی و پاداشی در برابر رسالت و راهنمائی شما بدین حق مگر دوست داشتن
شما اقربای مرا و در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز روایت شده در تفسیر این آیه که سعید بن جبیر گفت مراد
قرابت آل محمد است و در جمع بین الصحاح الستة نیز بهمین مضمون از سعید ابن جبیر روایت شده و ابن حجر
در صواعق از طبرانی و حاکم و ابن ابی حاتم روایت کرده که ابن عباس گفت در وقت نزول این آیه اصحاب

گفتند یا رسول الله کیست ان اقربای تو که واجب شد بر ما مودت او ایشان آنحضرت گفت علیؑ و فاطمهؑ
و حسنؑ و حسینؑ **و بغوی** که از مشایخ معتمد ایشان است در تفسیرش نیز روایت کرده از ابن عباس وابنائها
بهمین مضمون بی تفاوت **و در صحیح** مسلم و صحیح بخاری و تفسیر ثعلبی آیه ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی روایت شده از کعب بن عجزه که گفت گفتیم یا رسول الله که دانستیم که چگونه بر تو اسلام کنیم
اکنون بیان کن که چگونه صلوة بر تو باید فرستاد آنحضرت گفت بگوئید اللهم صل علی محمد وال
محمد کما صلیت علی ابراهیم وال ابراهیم **و روایت** ثعلبی و بخاری مشتمل است بر زیادتی
که در روایت مسلم نیست و آن این است انک حمید مجید و بارک علی محمد وال محمد کما
بارکت علی ابراهیم وال ابراهیم انک حمید مجید **و در موطای** مالک بن انس از
ابن مسعود روایت شده که آنحضرت در جواب سوال بشیر بن سعد که سوال کرد از صلوة بر آنحضرت
گفت بگوئید اللهم صل علی محمد وآل محمد تا آخر موافق روایت بخاری و ثعلبی **و ابن حجر**
در صواعق گفته که بصحت رسیده از کعب بن عجزه که رسولخدا در جواب سوال مذکور گفت بگوئید اللهم
صلی علی محمد وال محمد تا آخر **دیگر** گفته روایت شده از امام محمد باقرؑ که در قول خداتعالی
وانی لغفار لمن تاب وامن وعمل صالحا ثم اهتدی گفته یعنی اهتدی الی ولایة
اهل بیته و بنابرین معنی آیه این است که بدرستیکه من آمرزنده ام کسی را که توبه کرد و گروید و عمل صالح بجا
آورد و بعد از آن هدایت یافت یعنی اقرار کرد بولایت اهل بیت رسولخدا **دیگر** روایت کرده از ثعلبی
که ابن عباس گفت که مراد از حسنه در قول خداتعالی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا مودت
آل محمد است و ظاهر معنی آیه این است که هر کس کسب کند حسنه را ما زیاده میکنیم از برای او در آن حسنه خوبی
را **دیگر** گفته تحقیق که نقل کرده اند جمعی کثیر از مفسرین که مراد از آل یاسین در قول خداتعالی سلام علی
آل یاسین آل محمد است و صاحب کشاف در تفسیر آیه قل لا اسئلکم گفته که گفته رسولخدا من
مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفورا الا
و من مات علی حب آل محمد مات تائبا الا و من مات علی حب آل محمد مات مومنا
مستکمل الایمان الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنه ثم

ثم منکر و نکیر الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس
الی بیت زوجها الا و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة الا
و من مات علی حب ال محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمة الا و من مات علی
حب ال محمد مات علی السنة و الجماعة الا و من مات علی بغض ال محمد جاء یوم
القیمه مکتوب بین عینیه ایس من رحمة الله الا و من مات علی بغض ال محمد مات
کافرا الا و من مات علی بغض ال محمد لم یشم رایحة الجنة حاصلش آنکه هرکه بر دوستی
آل محمد بمیرد اجر شهدا و توبه کاران یابد و امرزیده و کامل ایمان شود و از ملک الموت و منکر نکیر مژده جنت
بشنود و بخوشحالی داخل بهشت شود و بقبرش دو دروازه شود از جنت و ملایکه رحمة قبرش را زیارتگاه کنند
و بطریقه سنت نبوی از دنیا برود و هرکس بر دشمنی آل محمد بمیرد حاضر شود روز قیامت و در میان دو چشمش
نوشته شده باشد که این کس محروم است از رحمة خدا و کافر از دنیا برود و بوی خوش بهشت بمشام او نرسد
نعوذ بالله **دیگر** گفته که روایت شد از نبی که گفت حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی و اذانی
فی عترتی یعنی حرام است بهشت بر هرکه ظلم کند بر اهل بیت من و برنجاند مرا بسبب رنجانیدن اهل بیت من
و ثعلبی در تفسیرش حدیث اول را از جریر بن عبدالله بجلی روایت کرده و حدیث دوم را از علی ابن
ابیطالب ع **و ابن** مغازلی و اخطب خوارزم در قول خدا تعالی فتلقی ادم من ربه کلمات فتاب علیه
که حاصلش این است که فراگرفت آدم از پروردگار خود کلماتی عظیم الشان را بگفتن آن کلمات قبول
کرد خدا تعالی توبه او را روایت کرده اند از ابن عباس که از رسول خدا ص پرسیدند که کلماتیکه توبه آدم
بوسیله انها مقبول شد کدام است انحضرت فرمود آدم سوال کرد و گفت بحق محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین ع **احمد حنبل** روایت کرده در مسند که گرفت رسول خدا ص دست حسنین ع را و گفت من احبنی
و احب هذین و احب اباهما و امهما کان معی فی درجة الجنة یعنی هرکه دوست دارد مرا
و این دو را و پدر و مادر ایشان را خواهد بود با من در منازل بهشت **و ابن شیرویه** دیلمی در کتاب فردوس
الاخبار روایت کرده از علی بن ابیطالب که رسول خدا گفت ما من دعاء الا بینه و بین
السماء حجاب حتی یصلی علی محمد و ال محمد فاذا فعل ذلك انخرق ذالك الحجاب و دخل

الدعاء واذا لم یفعل ذلك رجع ذلك الدعاء حاصلش آنکه درمیان بر دعا و آسمان حجابی
ومانعی هست و برطرف نمیشود آن مانع مگر وقتیکه صلوة بفرستند بر محمد و آل محمد ص و ابن صباغ مالکی در
فصول المهمه روایت کرده از ابن مسعود که رسولخدا ص گفت حب آل محمد یوما واحدا خیر من
عبادة سنة ومن مات علیه دخل الجنة یعنی یکروز دوستی آل محمد بهتر است از عبادت یکساله
و اخطب خوارزم روایت کرده از ابن عمر که رسولخدا ص من احب علیا قبل الله صلوته وصیامه
وقیامه واستجاب دعائه الا ومن احب علیا اعطاه بکل عرق فی بدنه مدینة فی الجنه
الا ومن احب آل محمد امن من الحساب والمیزان والصراط الا ومن مات علی حب
آل محمد فانا کفیله فی الجنة مع الانبیاء الا ومن ابغض آل محمد جاء یوم القیمه
مکتوب بین عینیه آئس من رحمة الله حاصلش آنکه دوستی علی موجب قبول نماز و روزه و
استجابة دعا است و محب علی را بازای هر قطره عرق که در بدن اوست شهری میدهد خداتعالی
در بهشت و محب علی و سایر اهل بیت ایمن است از حساب قیامت و سختی صراط و من ضامنم که او در
بهشت با پیغمبران باشد و دشمن ایشان در روز قیامت در میان دو چشمش نوشته شده که محروم است
از رحمة خدا و ثعلبی در تفسیر سوره طه روایت کرده از امام جعفر صادق ع که گفت طه طهارت اهل بیت محمد
است بعد از آن خواند انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا و بروایت جمهور مفسرین حتی بیضاوی سوره هل اتی در شان اهل بیت رسولخدا ص نازل
شده و همه باین مضمون روایت کرده اند که امام حسن ع و امام حسین ع بیمار شدند و همه باین مضمون و
بعد از آنکه رسولخدا ص و همه اصحاب بعیادت آمده بودند امیرالمومنین بواسطه استشفای ایشان سه روز
روزه نذر کرد و همچنین حضرت فاطمه و فضه کنیز ایشان و بعد از به شدن حسنین ع هر پنج روزه گرفتند و
چون در خانه حضرت امیرالمومنین چیزی برای افطار نبود آنحضرت سه صاع جو قرض کرد و حضرت
فاطمه زهرا در روز اول یکصاع را خمیر کرده پنج قرص نان پخت و در وقتی که نزد هریک گذاشته شد برای
افطار مسکینی بر در خانه آمد و سوال کرد ایشان هریک نان خود را بسایل دادند و هر پنج به آب افطار کردند و
روز دیگر یکصاع دیگر را حضرت فاطمه پنج نان پخت و چون وقت افطار رسید یتیمی بر در خانه آمد و طلب قوت

کرد باز هر یک نان خود را بآن یتیم دادند و آن شب نیز بآب قناعت کردند و روز سیوم چون وقت افطار
رسید اسیری بر در خانه آل رسول آمده سوال کرد و آنشب نیز بغیر از آب چیزی دیگر نبود که افطار کنند روز
چهارم رسول الله ایشان را دیده در حالتی که حسنین و حضرت فاطمه زهرا از شدت گرسنگی ناتوان شده بودند پس
آنحضرت از روی ترحم با ایشان در سخن بود که جبرئیل نازل شد و گفت بگیر آنچه بآن تهنیت و مبارکباد
گفت خدا تعالی ترا در حق اهل بیت تو رسول خدا فرمود که چه چیز است که بگیرم ای جبرئیل پس گفت جبرئیل
سوره هل اتی را که مشتمل است بر وصف آل محمد و وفا به نذر کردن و ایشانرا بشارت دادن بکوثر و
و سایر نعمتهای بهشت جاودان **تنبیه** پوشیده نیست بر ارباب فطرت مستقیم که هرگاه پیغمبر آخر الزمان بامر الهی
محبت و مودت جمعی را اجر رسالت خود سازد و صلوة بر ایشان را جزو صلوة بر خویش کرده اند و خبر داده
که موالات و دوستی ایشان موجب نجات است یقین است که با وجود ایشان خلافت و وصایت رسول خدا
بدیگری نمیرسد و خدا و رسول ایشان را در دین و دنیا تابع کسانی که مدتها در جاهلیت و کفر بسر برده اند نمیگرداند
والسلام علی من اتبع الهدی **اصل ششم** در حدیث تمسک و مناسبات آن مشتمل بر دو تنویر **تنویر**
اول در ذکر حدیث **احمد حنبل** روایت کرده است از ابی سعید خدری که گفت رسول خدا انی تارکٌ
فیکم الثقلین ما ان تمسکتم لن تضلوا بعدی احدهما اکبر من الآخر کتاب الله حبل
ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی الا وانهما لن یفترقا حتی یردا
علی الحوض یعنی بدرستیکه من میگذارم در میان شما دو امر گرانمایه انچنان دو امری که اگر تمسک
شوید بآن هرگز بضلالت نخواهید افتاد بعد از من یکی از ان دو امر بزرگتر است از دیگری کتاب خدا
و ان ریسمان ممدود و کشیده مثل رسن از آسمان تا زمین و عترت من که اهل بیت من اند آگاه باشید و بدانید
که این دو امر از هم جدا نمیشوند تا آنکه وارد شوند بر من نزد حوض کوثر **دیگر** روایت کرده از زید بن
ثابت که رسول خدا گفت انی تارک فیکم الخلیفتین کتاب الله حبل ممدود من السماء الی
الارض وعترتی اهل بیتی وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض **دیگر**
روایت کرده از اسرائیل بن عثمان ابن مغیره که گفت ملاقات کردم زید بن ارقم را در حالتی که
او داخل میشد بر مختار یا بیرون می آمد از نزد او پس گفتم مر زید را که آیا شنیدی تو از رسول خدا که میگفت

انی تارک فیکم الثقلین زید گفت آری شنیدم **دیگر** روایت کرده از زید بن حیان و او از
زید بن ارقم که رسول خدا در خطبه غدیر خم گفت الا و انی تارک فیکم الثقلین احدهما کتاب
الله و هو حبل من الله من اتبعه کان علی الهدی و من ترکه کان علی ضلالة بعد
فرموده اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی یعنی دیگر از آن و امر گرانمایه اهل بیت منند خدا یاد
شما می آرم در باب اهل بیتم **و مسلم** در صحیح خود روایت کرده از زید بن ارقم بچند طریق از انجمله یکی آنکه
روایت کرده باسناد از زید بن حیان که گفت رفتم من با حصین ابن سبره و عمرو بن مسلم بسوی زید بن
ارقم و چون نشستیم حصین ابن سبره گفت ای زید تو بخیر بسیار رسیدی دیدی رسول خدا را و حدیث او
شنیدی و با او بجهاد رفتی و همراه او نماز گذاردی بتحقیق که رسیدی ای زید بخیر بسیار حدیث کن ما را
ای زید آنچه از رسول خدا شنیده زید گفت ای پسر برادر من بتحقیق که سال من بسیار شد و عهد من
قدیم گردید و فراموش کردم بعض چیزها را که فرا گرفته بودم از رسول خدا پس هر چه با شما حدیث کنم
آن را قبول کنید و هر چه نکنم مرا تکلیف بآن مکنید بعد از آن گفت ایستاد رسول خدا در میان ما در حالیکه
خطبه میفرمود بسر آبیکه از خم میخوانند در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنا کرد خدای را و پند داد و تذکیر
فرمود بعد از آن گفت اما بعد ایها الناس انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی
فاجیب و انا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور فخذوا بکتاب الله
واستمسکوا به یعنی اما بعد از حمد و ثنای الهی ای مردمان نیستم من مگر بشری نزدیکست که بیاید بمن فرستاده
پروردگار من پس اجابت کنم او را یعنی نزدیکست که باراده الهی ازین عالم انتقال نمایم و بتحقیق
که من گذارنده ام در میان شما دو چیز گرانمایه اول از آن دو کتاب خداست در آن است روشنائی
پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک بآن شوید بعد ازین از زید چنین روایت کرده که پس آنحضرت ترغیب
و تحریص فرمود درباره کتاب خدا آنگاه گفت و اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی **و حمیدی**
در جمع بین الصحیحین حمیدی نیز بهمین مضمون روایت کرده از زید بن ارقم بی تفاوت **و ترمذی** در صحیح
خود روایت کرده از جابر که گفت دیدم رسول خدا در حجة الوداع روز عرفه که بر ناقه سوار بود در خطبه
میگفت پس شنیدم که میگفت ایها الناس انی ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا کتاب الله و

وعترتي اهلبيتي **و در مشكوة** نيز از مسلم و ترمذي روايت شده و در جمع بين الصحاح الستة
از صحيح ابي داؤد و صحيح ترمذي نيز روايت شده باسناد از رسولخدا كه گفت اني تارك فيكم الثقلين
ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي احدهما اعظم من الآخر وهو كتاب الله
حبل ممدود من السماء وعترتي اهل بيتي لن يفترقا حتى يردا على الحوض بعد از آن
فرمود فانظروا كيف تخلفوني في عترتي يعني باحتياط باشيد و بدانيد كه بعد از من چگونه سر خواهيد
كرد با اهل بيت من **و اخطب خوارزم** روايت كرده از زيد بن ارقم كه رسولخدا گفت در موضع غدير خم اني تارك
فيكم الثقلين احدهما اكبر من الآخر كتاب الله وعترتي فانهما لن يفترقا حتى يردا
على الحوض الخ فرمود فانظروا كيف تخلفوني فيهما يعني باحتياط باشيد و بدانيد كه چگونه خواهيد
كرد بعد از من با اين دو امر گرانمايه **و در مصابيح** نيز از زيد بن ارقم اين روايت مذكور است **و زهري** روايت
كرده از زيد بن ارقم در خطبه غدير خم كه رسولخدا گفت قد خلفت فيكم ما ان تمسكتم به لن
تضلوا بعدي كتاب الله واهل بيتي الا وان اللطيف الخبير اخبرني انهما لن يفترقا
حتى يردا على الحوض **و ابن مغازلي** شافعي روايت كرده از ابي سعيد خدري كه رسولخدا گفت اني
اوشك ان ادعى فاجيب واني قد تركت فيكم الثقلين كتاب الله حبل ممدود
من السماء الى الارض وعترتي اهلبيتي وان اللطيف الخبير اخبرني انهما لن
يفترقا حتى يردا على الحوض فانظروني ماذا تخلفوني فيهما **و ديگر** روايت كرده از زيد بن
ارقم موافق روايت آخر احمد ابن حنبل از زيد ابن ارقم **و ديگر** روايت كرده از زيد بن ارقم موافق حديث
مسلم **و ثعلبي** در سوره ال عمران در بيان قول خداي تعالى واعتصموا بحبل الله روايت كرده از
ابي سعيد خدري كه گفت شنيدم از رسولخدا كه ميگفت ايها الناس اني قد تركت فيكم الثقلين
خليفتين ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدي احدهما اكبر من الآخر كتاب الله حبل
ممدود ما بين السماء الى الارض وعترتي اهلبيتي الا وانهما لن يفترقا حتى
يردا على الحوض **و ديگر** روايت كرده درين مقام از امام جعفر صادق ع كه گفت نحن حبل
الله الذي قال الله تعالى واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا حاصل آنكه ائمه اثنا عشر

حبل خدائی که گفته است خدا تعالی درین آیه ظاهر معنی آیه این است که متمسک شوید همه بحبل خدا و متفرق
نشوید وابن حجر در صواعق محرقه بعد از ذکر چند روایت از احمد حنبل و مسلم گفته که در روایتی صحیح
آمده که رسول خدا صلعم گفت انی تارك فیكم امرین لن تضلوا ان اتبعتموهما وهما كتاب الله و
اهل بیتی عترتی یعنی بدرستیکه من گذارنده ام در میان شما دو چیز که هرگز بضلالت نخواهید افتاد
اگر متابعت کنید آن دو امر را و آن دو امر کتاب خداست و اهل بیت و عترت من و گفته که در روایت
طبرانی زیاده بر مذکور چیزی دیگر هست و آن زیادتی را ذکر کرده و حاصل معنی آن زیادتی این
است که من خواسته ام از شما متابعت کردن آن دو چیز را پس دست مدارید از آن دو چیز و بر آن
پیشی مگیرید که هلاک میشوید و تعلیم مدهید اهل بیت مرا بدرستیکه ایشان اعلم اند از شما دیگر روایت کرده
طبرانی را از ابن عمر که گفت که آخر سخنی که حضرت رسول خدا بان متکلم شد این بود که گفت اخلفونی
فی اهلبیتی مرا دانکه بعد از من با اهل بیت من باشید ونیز درین مقام گفته که روایت کرده اند حدیث
تمسک را زیاده از بیست صحابه پیغمبر و من المناسبات ابن مغازلی روایت کرده باسناد از
عبد الله بن عباس که رسول خدا صلعم گفت مثل اهلبیتی كمثل سفينة نوح من ركب فيها نجي
ومن تخلف عنها غرق یعنی سخن آنکه هر کس که بکشتی نوح سوار شد نجات یافت از غرق شدن
و هلاک و هر کس تخلف کرد از آن کشتی و در آن ننشست غرق شد همچنین هر کس متوسل شد با اهل بیت من و
پیروی ایشان شد نجات یافت از عذاب دوزخ و هلاک آخروی و هر کس دست بدامن اطاعت اهل
بیت من نزد و از متابعت ایشان سر پیچید بعذاب الیم و هلاک اخروی گرفتار خواهد شد دیگر روایت
کرده باسناد از ابی ذر غفاری مثل روایت سابق بلا تفاوت دیگر روایت کرده باسناد از سلمة
بن الاکوع مثل روایت ابن عباس و ابی ذر وابن حجر در صواعق محرقه از حاکم روایت کرده که
رسول خدا صلعم گفت ان مثل اهلبیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف
عنها هلك و در روایت دیگر حاکم بجای هلک غرق واقع شده دیگر از بزاز روایت کرده که عبد الله
بن عباس گفت رسول خدا فرمود مثل اهلبیتی كمثل سفينة نوح من ركب فيها نجي ومن
تخلف عنها غرق دیگر روایت کرده از حاکم که رسول خدا صلعم گفت النجوم امان لاهل الارض

من الغرق واهل بيتي امان لامتي من الاختلاف فاذا اخالفتها قبيلة من العرب
اختلفوا فصاروا حزب ابليس حاصلش آنکه ستارگان نگاهدارنده ساکنین زمین اند از غرق
واهل بیت من نگاهدارنده امت منند از اختلاف پس وقتیکه مخالفت اهلبیت من کنند قبیله از عرب
درمیان امت من اختلاف بهم خواهد رسید و خواهند گردید لشکر شیطان و گفته که حاکم این حدیث را
تصحیح کرده بشرط بخاری و مسلم و دیگر از مسلم روایت کرده که رسول خدا ص انما مثل اهل بيتي فيكم
كمثل سفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها غرق و احمد حنبل روایت کرده از ابی ذر
که در حالتی که گرفته بود در کعبه را میگفت شنیدم از رسول خدا ص که گفت الا ان مثل اهلبيتي فيكم
مثل سفينة نوح مثل سفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها هلك و در مشکوة نیز
همین حدیث از احمد روایت شده و صاحب فصول المهمه روایت کرده از رافع غلام ابوذر که گفت بر آمد
عتبهٔ در کعبه رفت ابوذر گرفت حلقه در کعبه را و گفت ای مردمان هر کس مرا شناسد شناسد و هر کس نشناسد
بداند که منم ابوذر شنیدم از رسول خدا ص که میگفت مثل اهلبيتي كمثل سفينة نوح من ركبها
نجي ومن تخلف عنها زج في النار اجعلوا اهلبيتي منكم مكان الراس من الجسد
ومكان العينين من الراس ولا يهتدي الراس الا بالعينين مراد آنکه هر کس متمسک
باهل بیت من شد نجات یافت و هر کس سر از اطاعت اهل بیت من پیچید معذب خواهد بود در نار بگردانید
اهل بیت مرا از خود بمنزلهٔ سر از جسد و چشم از سر و همچنانکه سر بی چشم از راه راست بیرون میرود امت من هم
بی ارشاد اهل بیت من گمراه خواهند شد و صاحب کشف روایت کرده باسناد از رسول خدا ص که فاطمة
مهجة قلبي وابناها ثمرة فوادي وبعلها نور بصري والائمة من ولدها امناء ربي وحبل
ممدود بينه وبين خلقه من اعتصم بهم نجي ومن تخلف عنهم هوى حاصلش آنکه
هر کس بعلی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه دیگر که از نسل ایشانند پناه برد و بایشان متوسل شد نجات
یافت و هر که پیرو ایشان نشد گمراه و هلاک شد تنویر دوم در ایضاح مقصود از مضمون متواتر
این حدیث صحیح لایح گردید حقیقت امامت مرتضی علی و بطلان دعوی خلافت دیگران زیرا که رسول خدا
از برای امت بیان فرمود که راه حق و سبیل نجات بعد از من متمسک شدن بقران و اهل بیت من است

و این هر دو همیشه باهم باشند و از هم جدا نشوند و تابع و پیرو این دو هرگز بضلالت نخواهد افتاد و مرتضی علی باتفاق از جمله اهلبیت رسالت است و در اصل سابق نیز محقق گشت و از سایر اهل بیت اکمل و افضل و احق است با امت و ابوبکر باتفاق داخل در اهل بیت نیست پس آنحضرت بفرموده خدا و رسول امام و اجب الاطاعت باشد و با وجود او تابع دیگری شدن و بیگانه اهل بیت را برخود و برآنحضرت و آل رسول امیر مفترض الطاعة و مقتدا او انستن زندقه و ضلالت خواهد بود حقا که اگر کسی خود را از تعصبات و تقلیدات معرا سازد و بدیده انصاف نظر کند میداند که همین حدیث تمسک از برای هدایت عالمی کافی است صم بکم عمی فهم لا یعقلون و از خبر دادن حضرت رسول بجدا نشدن قران و اهلبیت از هم تا قیامت ظاهر شد که می باید در هر عصری از اعصار یکی از اهل بیت باشد که رهنمائی بحق و مقتدای مطلق و عالم بجمیع احکام الهی و عارف بهمه ایات قرانی از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مجمل و مفصل و عام و خاص بوده باشد و این منطبق نیست مگر برمذهب فرقه ناجیه امامیه اثنا عشریه چنانکه ظاهر است بر اهل سلیم الفطرت و سخن جمعیکه از راه خلافت و نزاع میگویند غرض رسولخدا از این احادیث ترغیب امت است بر محبت اهل بیت و عنایت نه امر باطاعت و پیروی ایشان نادر برابر محض است و از فرط رکاکت سزاوار خوب نیست از برای انکه هرگاه رسولخدا در هریک ازین احادیث فرموده باشد که تمسک و توسل بایشان هدایت است و تخلف از ایشان ضلالت و هلاکت است نه ایشان از قران جدا میشوند و نه قران از ایشان دیگر احتمالی غیر از امر بمتابعت متصور نیست و این نوع جوابهای بی مغز کلمات بیهوده موجب این است که امان از مکالمه برخیزد و هیچ چیز از راه تخاطب مجزوم به و متیقن نشود بواسطه آن که هر کس بدیگری سخنی گوید از امر یا نهی یا غیر اینها او امید شد که بمقتضای مفهوم این سخن عمل نکند و بگوید من پیدا استم که تو چیزی دیگر قصد کرده والسلام علی ابتع الهدی و من المناسبات روایت کرده احمد حنبل از رسولخدا که گفت النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهب ذهبوا و اهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهب اهلبیتی ذهب اهل الارض یعنی همچنانکه ستارها باعث امنیت و بقای اهل اسمانند و چون برطرف شوند اهل اسمان نیز برطرف خواهند شد و اهل بیت من نیز امان و نگاهدارنده اهل زمین اند و ببقای ایشان اهل زمین باقی اند و چون بروند از جهان اهل بیت من اهل زمین نیز باقی نخواهند ماند و اخطب خوارزم

نیز بهمین مضمون روایت کرده بی تفاوت **و دیگر** روایت کرده احمد از رسولخدا که گفت یا علی خلقت انا
وانت من شجرة فانا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق
بغصن منها ادخله الله الجنة حاصل معنی انکه یا علی من و تو افریده شده ایم از یک نهال پس
منم بیخ ان و تو ئی شاخ بر ومند ان وحسن وحسین شاخهای نورس آن هرکه پناه بر د بشاخی از ان
خداتعالی میگرداند او را داخل در جنت **و در مستدرک** روایت کرده است از عبد الرحمن بن عوف
که گفت فراگیرید از من پیش از انکه مشوب شود احادیث با باطیل شنیدم از رسولخدا که میگفت انا الشجرة
و فاطمة فرعها و علی لقاحها والحسن والحسین ثمرتها وشیعتنا ورقها واصل الشجرة
فی جنة عدن وسائر ذلك فی الجنة لقاح مایه نخل نر است که بواسطه ثمر دادن بر نخل ماده میپاشند
و غرض در نیمه تمام بی نظیر است و معنی باقی الفاظ حدیث ظاهر است **و حافظ** ابو نعیم در حلیة الاولیا
روایت کرده که انحضرت گفت ادعوا سید العرب یعنی بخوانید از برای من بهتر و مطاع عرب پس عایشه
گفت آیا نیستی تو سید عرب انحضرت فرمود انا سید ولد ادم و علی سید العرب و چون آمد علی کس
فرستاد رسولخدا و طلبید انصار را انگاه انحضرت با نصار گفت الا ادلکم ما ان تمسکتم
به لن تضلوا ابدا یعنی آیا دلالت بکنم شما را بچیزیکه اگر با و متمسک شوید هرگز گمراه نگردید گفتند بلی یا
رسول الله دلالت کن پس انحضرت گفت هذا علی فاحبوه بحبی واکرموه بکرامتی فان جبرئیل
امرنی بالذی قلت لکم عن الله عزوجل یعنی این علیست دوست دارید او را بدوستی من
و اکرام کنید او را باکرامت من پس بدرستیکه جبرئیل امر کرد مرا از جانب خدا بانچه بشما گفتم **و اخطب خوارزم**
روایت کرده از ابو ایوب انصاری حدیثی مشتمل انکه گفت شنیدیم از رسولخدا که میگفت یا عمار اذا
رأیت علیا سلك وادیا وسلك الناس وادیا غیره فاسلك مع علی ودع الناس
انه لن یدلیك فی ردی ولم یخرجك من هدی حاصلش انکه ای عمار در زمانیکه ببینی علی را که براهی
میرود و جمیع مردم را بدرستیکه علی ترا در بدی نمی اندازد و هرگز و بیرون نمی برد ترا هرگز از هدایت
و راستی **و محمد بن حسن** شاگرد ابی داود سجستانی در کتاب شریفه نیز روایت کرده از ابی
ایوب انصاری قریب باین روایت و مشتملست بر اینکه حضرت رسول صلعم گفت یا عمار ان سلك

كلهم واديا وسلك علي واديا فاسلك وادي علي ودخل الناس ضرا يا عمار ان
عليا لا يزل عن هدي يا عمار ان طاعة علي من طاعتي وطاعتي من طاعة
الله حاصل معني آنکه طريقه علي را اختيار کن وپيرو او باش ووا گذار همه مردم را در ستيکه علي هرگز از ترسه
هدايت فرو دنمي آيد وطاعت او طاعت منست وطاعت من طاعت خداست **وابن حجر** در صواعق روايت
کرده از دار قطني واو از ابن عباس که رسولخدا گفت علي باب حطة من دخل فيه كان مؤمنا
ومن خرج منه كان كافرا باب حطه در اصل ان بابيست که خدا تعالى بني اسرائيل را امر کرد که داخل
شوند دران تا از گناه پاک شوند چنانچه قران مجيد از ان خبر داده است ودرين حديث کنايه است از
وسيله مغفرت ونجات **وابن مردويه** روايت کرده باسناد از ابي ذر باين مضمون که گفت بخدمت
رسولخدا رفتيم وگفتيم کيست يا حضرت محبوب ترين اصحاب نزد تو که اگر کاري دگرگون شود وحادثه بظهور آيد
متوسل باو باشيم آنحضرت فرمود هذا علي اقدمكم سلما واسلاما يعني اينکه شما ميخواهيد عليست که
از شما مقدم است در دين اسلام **وثعلبي** در تفسير خود روايت کرده که چون نازل شد سوره اذا جاء نصر الله والفتح
بعد از برگشتن رسولخدا از غزوه خيبر آنحضرت فرمود يا علي انه قد جاء ما وعدت به جاء الفتح
ودخل الناس في دين الله افواجا وانه ليس احد احق منك بمقامي لقدمك في الاسلام
وقربك مني وصهرك وعندك سيدة نساء العلمين يعني اي علي آمد آنچه بان موعود
شده بودم آمد فتح وداخل شدند مردم در دين حق فوج فوج وبدرستيکه نيست کسي سزاوار تر از تو بجانشيني
من از براي سبقت تو در اسلام ونزديکي تو بمن ودامادي تو ونزد تست بهترين زنان اهل عالم **ودر**
صحيح ابي داود وصحيح ترمذي روايت شده از ابي جناده که رسولخدا گفت علي مني وانا من علي
لا يؤدي عني الا انا او علي حاصل معني آنکه علي از من است ومن از و ونميرساند کسي از من بابت
حکمي از احکام الهي را مگر من يا علي **ودر مشکوة** اينحديث نيز روايت شده از صحيح ترمذي ومسند احمد **و**
ابن شيرويه در کتاب فردوس روايت کرده از علي بن ابيطالب که رسولخدا گفت اللهم ارحم عليا اللهم
ادر الحق معه حيث دار يعني خدايا رحمت خويش را بعلي ارزاني دار وايشان گردان حق را با او چنانکه در
هر طرف که او باشد حق نيز دران طرف باشد **ودیگر** روايت کرده که رسولخدا گفت من فارق عليا

فارقني و من فارقني فارق الله يعني هر كس جدا شود از علي به پيرو او نشود از من جدا ي جسته باشد و هر كس از من جدا ي جويد از خدا جدا ي جسته باشد **ديگر** روايت كرده از عايشه كه رسول خدا گفت الحق مع علي و علي مع الحق لن يفترقا حتى يردا علي الحوض **و در جمع** بين الصحاح الستة در مناقب علي ابن ابيطالب از صحيح بخاري روايت شده از رسول خدا كه گفت رحم الله عليا اللهم ادر الحق معه حيث دار **و سمعاني** در كتاب فضايل نيز بهمين عبارت روايت كرده از عايشه بي تفاوت **و اخطب** خوارزم روايت كرده از رسول خدا كه گفت علي مع الحق و الحق مع علي يدور معه حيث مادار **و حافظ** محمد بن موسي شيرازي شيخ معتبر ايشان در تفسيري كه مستخرجست از دوازده تفسير علماي ايشان تفسير ابي يوسف يعقوب بن سفيان و تفسير ابي جريح و تفسير مقاتل بن سليمان و تفسير وكيع ابن جراح و تفسير يوسف بن موسي و تفسير قتاده و تفسير ابي عبيده قاسم ابن اسلام و تفسير علي بن حرب طائي و تفسير سدي و تفسير مجاهد و تفسير مقاتل ابن حيان و تفسير ابي صالح روايت كرده از ابن عباس كه گفت مراد از اهل ذكر در آيه فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون محمد است و علي و فاطمه و حسن و حسين ع و ظاهر معني آيه اين است كه بپرسيد از اهل ذكر اگر شما نميدانيد **و از سفيان** ثوري مرشد ايشان نيز روايت كرده و او از سدي كه استاد مفسرين ايشان است بهمين مضمون كه مذكور شد **ديگر** روايت كرده در تفسير مذكور از انس بن مالك كه گفت ياد كرديم نزد رسول خدا مردي را بخوبي كه روزه ميدارد و صدقه و زكوة ميدهد پس رسول خدا گفت من او را نمي شناسم گفتيم يا رسول الله او عبادت ميكند خدا را و به تسبيح و تقديس او مشغول است و او را بجا نمي آورد باز آنحضرت گفت من او را نمي شناسم آنگاه آن مرد نمودار شد گفتيم يا رسول الله اين است آن مرد رسول خدا چون نظرش بر او افتاد ابوبكر را گفت بگير شمشير مرا و برو گردنش را بزن بدرستيكه او اول كسي است كه داخل ميشود در لشكر شيطان ابوبكر شمشير را گرفته داخل مسجد شد چون او را در ركوع يافت گفت والله كه نميكشم او را زيرا كه رسول خدا ما را از كشتن نماز كنندگان نهي كرده است پس برگرديد و حال را باز گفت رسول گفت بنشين كه تو مرد اين كار نيستي پس گفت اي عمر تو برخيز عمر گفت گرفتم تيغ را از ابوبكر و داخل شدم در مسجد در حالتي كه آن مرد در سجود بود پس با خود گفتم والله كه من او را نخواهم كشت زيرا كه او را آنكس

ایمن داشت انکه از من بهتر است پس برگشتم بسوی رسول خدا و گفتم آنچه دیدم پس آنحضرت گفت بنشین که
تو مرد این کار نیستی آنگاه گفت برخیز ای علی که تویی کشنده او اگر او را بیابی بکش که اگر او را کشتی دیگر امت
من هرگز اختلاف بهم نخواهد رسید پس علی گفت گرفتم سیف را و داخل شدم در مسجد پس ندیدم او را
برگشتم و گفتم یا رسول الله او را نیافتم پس رسول خدا با من گفت یا ابا الحسن ان امة موسی
افترقت علی احدی وسبعین فرقة فرقة ناجية والباقون فی النار وان امة عیسی
افترقت اثنی وسبعین فرقة فرقة ناجية والباقون فی النار وان امتی ستفترق
علی ثلث وسبعین فرقة فرقة ناجية والباقون فی النار فقلت یا رسول الله وما
الناجية فقال المتمسك بما انت علیه واصحابك مضمونش آنکه آنحضرت گفت بدرستیکه امت موسی
هفتاد و یک فرقه شدند یک فرقه از آنها اهل نجات است و دیگران اهل دوزخ اند و امت عیسی هفتاد و
دو فرقه شدند یکی از آنها ناجی است و باقی در آتش اند و زود باشد که امت من هفتاد و سه فرقه شوند یک فرقه ناجی باشد
و باقی در آتش پس گفتم یا رسول الله از امت تو فرقه ناجیه کیانند آنحضرت گفت آنکسانیکه متمسک باشند بآنچه
تو و اصحابت بران باشند و حافظ مذکور روایت کرده که ابن عباس گفت والله که نکشت الحرورا در
صفین الا علی ابن ابیطالب **تنبیه** بعد از ملاحظه احادیث مذکوره اهل هدایت را جزم حاصل میشود که خلیفه
و وصی بلا واسطه خیر المرسلین علی بن ابیطالب ع است و از بعضی احادیث آخر نیز ظاهر میشود خلوص عقیده ابو بکر
و عمر نظر برسول خدا و پیروی ایشان آنحضرت را که با ایشان امر میکند و میگوید بکشید سر حلقه ارباب
ضلالت را تا امت من از اختلاف ایمن گردند و ایشان سخن آنحضرت ص نا شنیده برای فاسد خود دست از وی
باز میدارند ومن یضلل الله فما له من هاد **اصل هفتم** در ذکر اخباریکه مشتمل است بر ولایت
و خلافت و وصی و وارث و امیر المومنین و امثال اینها بدانکه احادیث مشتمله برین امور که هر یک نصی است
جلی بر امامت امیر المومنین ع در کتب معتبره هر دو فرقه بیشمار است و کسی از عهده ذکر همه آنها بر نمیتواند آمد لیکن
درین مقام از کتب علما و پیشوایان ایشان آنچه مذکور میسازد که قدر مشترکش نزد صاحب انصاف متواتر
و متیقن گردد و بالله التوفیق **احمد حنبل** روایت کرده باسناد از انس بن مالک که گفت گفتم بسلمان
که بپرس از رسول خدا که وصی تو کیست پس گفت سلمان یا رسول الله وصی تو کیست آنحضرت بسلمان گفت

من كان وصي موسى يعني كه بود وصي موسى سلمان گفت يوشع بن نون پس آنحضرت گفت وصيي
ووارثي يقضي ديني وينجز موعدي علي ابن ابيطالب يعني وصي من و وارث من كه قاضي
وفاى وعده است علي ابن ابيطالب است بدانكه لفظ دين را محققين علما بكسر دال ضبط كرده اند
نه بفتح دال وگفته اند دليل نيز بران دلالت ميكند زيرا كه هيچكس را بر ذمه آنحضرت ديني وحقي باقي نمانده
بود در حين رحلت آنحضرت باتفاق پس دين بفتح دال مناسب نباشد **ديگر** روايت كرده از
امير المومنين علي كه چون نازل شد آيه وانذر عشيرتك الاقربين جمع كرد نبي از اقرباي خود چهل نفر
ودر بعضي روايات چهل نفر پس خوردند وآشاميدند سه مرتبه بعد ازان گفت رسول مر ايشانرا
كه من يضمن عني ديني ومواعيدي ويكون معي في الجنة ويكون خليفتي في اهلي
يعني كيست كه متعهد شود وازمن فراگيرد دين مرا چنانچه بامت رساند ووعده هاي مرا بجا آورده
باشد با من در بهشت وخليفه من باشد بعد ازمن چنين روايت كرده كه پس علي در جواب گفت
من آنگاه رسول خدا فرمود انت يعني تو خواهي بود **ديگر** روايت كرده از ابن عباس كه مرتضى
علي در حيات رسول خدا ميگفت والله اني لاخوه ووليه وابن عمه ووارثه من احق به
مني يعني بخدا قسم كه منم برادر او ومنم ولي او ومنم پسر عم او ووارث او كيست اولى وسزاوار
تر از من باو **ديگر** روايت كرده از رسول خدا كه گفت اللهم اني اقول كما قال اخي موسى
اجعل لي وزيرا من اهلي عليا اخي اشدد به ازري واشركه في امري يعني خداوندا من
ميگويم همچنانكه گفت برادرم موسى حاصلش آنكه همچنانكه موسى درخواست كرده گفت هرون را وزير من
گردان وپشت مرا باو قايم كن واو را شريك من ساز در اولى بتصرف بودن وهدايت خلق من
نيز ميگويم بگردان علي را كه از اهل من وبرادر من است وزير من وقوي پشت ساز مرا باو وشريك
گردان او را با من در كار من يعني در هدايت واولى بتصرف بودن **ديگر** روايت كرده از ابي سعيد
خدري كه چون آيه وقفوهم انهم مسئولون نازل شد رسول خدا فرمود مسئولون عن
ولاية علي ابن ابيطالب وحاصل معني آيه درين صورت چنين است كه باز داريد خلايق را يعني در محشر
بدرستيكه ايشان پرسيده خواهند شد از ولايت علي ابن ابيطالب **ديگر** روايت كرده از ابن عباس

که در حالت نزع میگفت اللهم انی تقرب الیک بولایة علی ابن ابیطالب یعنی بار خدایا من نزدیکی میجویم بتو بوسیله ولایت علی ابن ابیطالب **دیگر** روایت کرده از زید بن ابی اوفی که گفت رسولخداص در روز مواخاة گفت بعلی انت اخی ووارثی آنگاه امیر المومنین علی گفت یا رسول الله چه چیز است آنچه از تو میراث میبریم آنحضرت فرمود ما ورث الانبیاء قبلک یعنی آنچه میراث برده شدند از انبیای سابق پس علی گفت چه چیز بود میراث انبیا آنحضرت گفت کتاب الله وسنة نبیهم یعنی وارث انیست که با وجود او میراث بدیگری نمیرسد پس هرگاه وارث کتاب و سنت آنحضرت باشد با وجود او بدیگر نخواهد رسید **دیگر** روایت کرده از عبد الله بن عباس که گفت چون نازل شد آیه انما انت منذر ولکل قوم هاد رسول فرمود انا المنذر وعلی الهادی بک یا علی یهتدی المهتدون یعنی منم ترساننده و علی است راه نماینده و بتو ای علی هدایت مییابند طالبان هدایت و معنی ظاهر آیه این است که جز این نیست که تو ترساننده خلایق را از عذاب الهی و از برای هر گروه راه نماینده ایست و **ابن مغازلی** در کتاب مناقب روایت کرده از عبد الله ابن بریده که گفت رسولخداص لکل نبی وصی و وارث وان وصیی و وارثی علی ابن ابیطالب **دیگر** روایت کرده در کتاب مناقب از سلمان که گفت شنیدم از رسولخداص که گفت کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز و جل یسبح الله ذالک النور ویقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم علیه السلام رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة یعنی من و علی نوری بودیم نزد خدا پرستش میکرد آن نور خدا را بتسبیح و تقدیس و منزه میداشت خدا را از نقایص پیش از آنکه مخلوق شود آدم ع بچهارده هزار سال پس چون خلق کرد خدا تعالی آدم را آمیخت این نور را در صلب او و همیشه بود آن نور در یک چیز تا اینکه جدا شدند در صلب عبد المطلب پس در من متحقق شد نبوت و در علی خلافت **دیگر** روایت کرده باسناد از علی ابن ابیطالب ع که رسولخداص گفت تختموا بالعقیق فانه اول حجر شهد لله بالوحدانیة ولی بالنبوة ولعلی بالوصیة ولولده بالامامة ولشیعته بالجنة حاصلش آنکه انگشتر از عقیق بدست کنید بدرستیکه عقیق

اول سنگی است که گواهی داده از برای خدا بوحدانیت واز برای من به نبوة واز برای علی بوصیت
واز برای فرزند علی بامامت واز برای شیعه او بجنت دیگر روایت کرده از ابی ایوب انصاری
که رسولخدا مر فاطمه را گفت یا فاطمة ان الله اطلع الی الارض اطلاعة فاختار
منها اباك فبعثه نبیا ثم اطلع الیها ثانیة فاختار منها بعلك فاوحی الی فانکحته
واتخذته وصیا مضمونش آنکه ای فاطمه بدرستیکه خدای تعالی نظر کرد برزمین نظر کردنی واختیار
کرد از اهل زمین پدر ترا پس فرستاد او را به نبوت بعد از ان نظر کرد برزمین بار دیگر واختیار کرد
از اهل زمین شوهر ترا پس وحی بمن فرستاد پس من ترا بزنی باو دادم واو را وصی خود کردم
دیگر روایت کرده از جابر بن عبد الله که گفت رسولخدا ان الله عز وجل انزل قطعة
من نور فاسکنها فی صلب ادم فساقها حتی قسمها جزئین فجعل جزءا فی صلب عبد الله
وجزء فی صلب ابی طالب فاخرجنی نبیا واخرج علیا وصیا یعنی بدرستیکه خدای تعالی
فرستاد قطعه از نور و ساکن گردانید انرا در صلب آدم پس منتقل می ساخت ان نور را از
صلبی بصلبی تا اینکه قسمت کرد ان نور را بدو جزو وگردانید یک جزو را در صلب عبد الله ویک جزو را
در صلب ابو طالب پس بیرون آورد مرا نبی و بیرون آورد علی را وصی دیگر روایت کرده
از ابی ذر غفاری که رسولخدا گفت من ناصب علیا للخلافة بعدی فهو کافر وقد حارب
الله ورسوله ومن شك فی علی فهو کافر یعنی هرکسیکه منازعت کند با علی در امر خلافت بعد
از من پس او کافراست وبتحقیق که جنگ کرده است با خدا ورسول او وهرکه شک کند در حق علی پس او
کافراست دیگر روایت کرده از ابن عباس که گفت رسولخدا یا علی انك سید المسلمین
وامام المتقین وقاعد الغر المحجلین ویعسوب المومنین یعنی ای علی بدرستیکه تو بهتر و سردار
مسلمانانی وپیشوای متقیان وپرهیزگارانی وپیشرو آنانکه بنور سعادت وایمان ممتاز اند
از اقران خود مثل امتیاز اسپان پیشانی وچهار قوایم سفید از اسپان دیگر وسرگروه وامیر مومنانی
دیگر روایت کرده از عدی بن ثابت که گفت رسول الله صلعم بمسجد آمد وگفت ان الله اوحی
الی نبیه موسی ان ابنی لی مسجدا طاهرا لا یسکنه الا انت وهرون وانا

هرون و ان الله اوحي الي ان ابني مسجدا طاهرا لا يسكنه الا انا و علي بن
ابيطالب خليفتي و فاطمة و ابناء علي يعني بدرستيكه خداي تعالى وحي كرد به پيغمبر خود موسى
كه از براي من مسجدي پاك بنا كن كه دران مسجد هيچكس ساكن نشود الا تو و هارون و پسران هارون
و بدرستيكه خداي تعالى وحي كرد بمن كه مسجدي پاك بنا كنم كه دران مسجد كسي ساكن نشود الا من
و علي بن ابيطالب كه خليفه منست و فاطمه و پسران علي ديگر روايت كرده باسناد از ابن مسعود كه
گفت رسول خدا صلعم انتهت الدعوة الي و الي علي لم يسجد احدنا قط للصنم حاصل آنكه رسيد
نبوت بمن و امامت بعلي هرگز سجده نكرده است هيچيك از ما بت را ديگر ديگر روايت كرده از ابن
عباس كه گفت من نشسته بودم با طايفه از قريش نزد رسول الله كه ناگاه ستاره فرود آمد پس
رسول خدا صلعم گفت من انقض هذا النجم في منزله فهو الوصي من بعدي يعني هركس كه اين ستاره
در منزل او فرود آيد پس اوست وصي من بعد از من آنگاه برخاستند جمعي از بني هاشم و نگاه كردند
و ديدند كه در منزل علي ع افتاد پس گفتند تو در دوستي علي گمراه شده چه اين منصب در خودم
نبود پس فرستاد خداي تعالى والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم و ما غوى و ما ينطق
عن الهوى ان هو الا وحي يوحى و حاصل معني آيه بطريقه اهل تفسير آنكه قسم بستاره چون طلوع
كند يا غروب نمايد كه گمراه نشد هم صحبت شما اي قريش و خطا نكرد در آنچه بشما گفت و او سخن
نميكند از روي خواهش نفس و نيست آنچه ميگويد مگر وحي كه ميرسد از جانب خدا ديگر روايت
كرده از انس كه فرود آمد كوكبي در عهد رسول صلعم پس رسول خدا صلعم گفت من انقض في داره
فهو الخليفة من بعدي و چون نگاه كردند ديدند كه فرود آمد در منزل علي پس فرستاد خداي تعالى
والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم و ما غوى و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى
ديگر ثعلبي روايت كرده از سوره شعرا در تفسير آيه وانذر عشيرتك الاقربين كه چون نازل شد
اين آيه جمع كرد رسول بني عبد المطلب را و علي ع را گفته تا گوسفندي آورده از گوشت
او طعامي براي ايشان آماده كرد و بايشان خورانيد و بعد از ان قدحي شير طلبيد و جرعه از ان
آشاميد بان جماعت گفت اشربوا بسم الله پس همه خوردند تا سير شدند و روز ديگر نيز چنين كرد

بعد از ان فرمود ای اولاد عبد المطلب من فرستاده شده ام از جانب خدا و ترسانیده ام شما را از
عذاب و بشارت دهنده ام انچه نیاورده است باو دیگری آمده ام بسوی شما بشارت دهنده بدنیا
و آخرت و بعد از تکلیف ایشان باسلام و اطاعت فرمود من یواخینی و یوازرنی و یکون ولیی
و وصیی بعدی و خلیفتی فی اهلی و یقضی دینی یعنی کیست که باهم برادر و همپشت شود و بوده
باشد ولی من و وصی من بعد از من و خلیفه من باشد در اهل من و قاضی و مقضی دین من باشد
پس قوم ساکت شدند انگاه اعاده کرد این کلام را سه مرتبه و در هر سه مرتبه قوم ساکت شدند و علی
میگفت منم یا رسول الله و انحضرت میگفت انت پس برخاستند قوم و در ان حالت بابیطالب میگفتند
پسرت را اطاعت کن که او بر تو امیر شد دیگر روایت کرده از ابو ذر غفاری در تفسیر ایه انما ولیکم
الله که رسول خدا گفت اللهم ان موسی سألك وقال رب اشرح لی صدری ویسر
لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون
اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری فانزلت علیه قرانا ناطقا سنشد عضدك
باخیك ونجعل لكما سلطانا اللهم وانا محمد نبیك وصفیك اللهم فاشرح لی
صدری ویسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ظهری
یعنی بار خدایا بدرستیکه موسی بن عمران پیغمبر تو از تو مسئلت نمود و دعا کرد و گفت خدایا گشاده گردان
سینه مرا و اسان کن کار مرا و زایل کن عقده را از زبان من تا یابند قول مرا و بگردان از برای
من وزیری از اهل من که او هارون است برادر من و شریک کن او را در کار من پس فرستادی
برا او قران ناطق که زود باشد که قوی سازیم بازوی ترا به برادر تو و بگردانیم از برای شما دو کس
سلطنت را و منم محمد پیغمبر تو و صفی تو خدایا پس گشاده گردان سینه مرا و اسان گردان بر
من کار مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که او علی بن ابیطالب است و قوی ساز
باو پشت مرا دیگر روایت کرده از ابن عباس در تفسیر ایه انما انت منذر و لکل قوم هاد که
گفت گذاشت رسول خدا دست بر سینه خود و گفت انا المنذر و اشاره کرد بکتف علی و گفت
انت الهادی یا علی بك یهتدی المهتدون بعدی دیگر روایت کرده باسناد از امیر المؤمنین

گفت المنذر النبي والهادي رجل من بني هاشم و بعد ازین روایت ثعلبی ذکر کرده که آنحضرت
از رجل بنی هاشم خودش را خواسته و امام فخر رازی از امام اهل سنت در تفسیر خودش نیز روایت کرده
از ابن عباس مثل روایت اول ثعلبی بی تفاوت و ابو العباس مشهور بابن عقده رساله تصنیف کرده
درین آیه و بطرق متعدده روایت کرده که این آیه نازل شده در شان علی و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا
روایت کرده باسناد از ابی هریره که حضرت رسول گفت لما اسری بی لیلة المعراج فاجتمع علی
الانبیاء فی السماء فاوحی الله تعالی الی سلهم یا محمد بما ذا بعثتم قالت قالوا بعثنا
علی شهادة ان لا اله الا الله وعلی الاقرار بنبوتك والولایة لعلی بن ابیطالب
حاصل آنکه چون مرا در شب معراج بردند باسمان جمع شدند نزد من انبیا پس حضرت حق سبحانه بمن
وحی فرستاد که از انبیا بپرس که بچه چیز مبعوث شدید من از ایشان پرسیدم انبیا گفتند مبعوث
شدیم بر گواهی دادن بر اینکه نیست معبودی مستحق عبادت مگر الله و بر اقرار کردن به نبوت تو
و ولایت علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلم دیگر روایت کرده از انس که گفت رسول خدا لم یا انس
اسکب لی وضوء یعنی بریز در ابریق از برای من آب وضو را انس گفت ریختم آب را در ابریق پس
وضو ساخت رسول خدا ﷺ و دو رکعت نماز گذارد آنگاه گفت یا انس اول من یدخل علیك
من هذا الباب امام المتقین و سید المسلمین ویعسوب المومنین وخاتم الوصیین
وقائد الغر المحجلین یعنی اول کسیکه وارد میشود بر تو درین خانه اوست امام متقیان و سید و
سالار مسلمانان و سر گروه مومنان و پیشوای آنانکه ممتاز اند بنور سعادت و ایمان از اقران
خود و اوست خاتم اوصیا یعنی همچنانکه بعد از من پیغمبری دیگر نخواهد بود و بعد از وی نیز وصی
پیغمبری دیگر نخواهد بود گفت انس که من گفتم خدایا بگردان این کس را مردی از انصار و پنهان داشتم
خواهش خود را آنگاه آمد علی پس برخاست حضرت رسول و متوجه شد بسوی او و او را در بر گرفت
بعد از آن عرق از روی او بر روی خود می مالید و از روی خود بر روی او پس گفت علی یا
رسول الله تحقیق امروز از تو می بینم که با من میکنی هرگز با من نکرده بودی پس آنحضرت فرمود
و ما یمنعنی و انت تودی عنی و تسمعهم صوتی و تبین لهم ما اختلفوا فیه من بعدی

یعنی چه باز میدارد مرا ازین قسم تلطف با تو وحال آنکه تو میپرسانی از من باب من احکام دین مرا و تو می‌شنوانی باب سخن مرا و تو بیان خواهی کرد از برای امت من آنچه دران اختلاف کنند بعد از من دیگر روایت کرده باسناد از ابی برده اسلمی واو از رسولخدا که گفت ان الله عهد الی فی علی عهده انقلت یا رب بینه لی فقال اسمع فقلت سمعت فقال ان علیا رایة الهدی وامام اولیائی ونور من اطاعنی وهو الکلمة التی الزمتها المتقین من احبه احبنی ومن ابغضه ابغضنی و در بعضی نسخ بجای این فقره ومن اطاعه اطاعنی واقع شده یعنی بدرستیکه خدای تعالی با من عهدی فرمود درباره علی بن ابیطالب من گفتم یا رب از ا بیان کن فرمود که بشنو من گفتم استماع نمودم پس فرمود بدرستیکه علی علم هدایت است وامام دوستان من و نور هر کس که مطیع منست و اوست کلمه که بر متقیان واجب ولازم کرده ام هر که او را دوست داشت مرا دوست داشت و هر که او را دشمن داشت مرا دشمن داشت و هر که اطاعت او کرد مرا اطاعت کرد دیگر روایت کرده باسناد از انس بن مالک که گفت رسولخدا ان الله عهد الی فی علی عهدا انه رایة الهدی ومنار الایمان وامام اولیائی ونور جمیع من اطاعنی بعد از ان فرمود ان علیا امینی غدا فی القیامة وصاحب رایتی بید علی مفاتیح خزاین رحمة ربی یعنی بدرستیکه علی امین منست در روز قیامت وصاحب رایت منست و در دست علیست کلیدهای رحمت پروردگار من دیگر روایت کرده باسناد از عبدالله بن عباس که گفت حضرت رسولخدا چهار رکعت نماز گذارد و بعد از ان دست را بدعا بر داشت و گفت اللهم ان موسی بن عمران سالک ودعاک وهو نبیک فقال رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری فاستجبت دعاه وانا محمد نبیک سالک وادعوک واقول رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی علی ابن ابیطالب اخی اشدد به ازری واجعله خلیفتی یعنی بارخدایا بدرستیکه موسی بن عمران پیغمبر تو از تو مسئلت نمود و دعا

کرد و گفت خدایا گشاده گردان سینه مرا و آسان کن کار مرا و زایل کن عقده را از زبان
من تا بیابند قول او و بگردان از برای من وزیری از اهل من که او هارون است برادر من شریک
کن او را در امر من پس مستجاب گردانیدی دعای او را و منکه محمدم پیغمبر تو از تو مسئلت می نمایم
و از تو میخواهم و میگویم ای پروردگار من گشاده گردان سینه مرا و آسان کن بر من کار مرا و
بگردان از برای من وزیری از اهل من که او علی بن ابیطالب است برادر من و او را خلیفه
من گردان بعد از آن روایت کرده از ابن عباس که گفت در اندم شنیدم که نداکننده می گفت
یا احمد قد اتیت ما سالت یعنی رسیدی بآنچه خواستی وابن مردویه در کتاب مناقب از عبدالله بن عباس
روایت کرده که در آمد علی در خانه رسول و عایشه نزد آنحضرت بود پس نشست امیرالمومنین در
میان آنحضرت و عایشه آنگاه عایشه گفت یا علی نبود ترا جای نشستن غیر از ران من پس حضرت رسول
دست بر پشت عایشه زد و گفت لا تؤذینی فی اخی فانه امیر المومنین وسید المسلمین
وقاعد الغر المحجلین یوم القیمة یقعد علی الصراط فیدخل اولیاءه الجنة ویدخل
اعدایه فی النار یعنی مرنجان مرا در رنجانیدن برادر من پس بدرستیکه او هست امیرالمومنین
و امام المتقین و قاعد الغر المحجلین روز قیامت بر صراط خواهد نشست و در خواهد آورد دوستان خود را
به بهشت و دشمنان خود را در آتش دیگر روایت کرده باسناد از انس بن مالک که او گفت سلمان
از رسول خدا پرسید که یا رسول الله بعد از تو از که اخذ احکام دین کنیم و مسایل حلال و حرام از
تو که فرا گیریم و بر قول کدام یک از اصحاب اعتماد نماییم حضرت رسول جواب نداد تا آنکه سلمان
ده مرتبه همین سوال کرد بعد از آن آنحضرت گفت یا سلمان ان خلیفتی و وصیی و وزیری
وخیر من اخلفه بعدی علی بن ابیطالب یؤدی عنی دینی وینجز موعدی یعنی ای سلمان
بدرستیکه وصی من و خلیفه من و برادر من و بهتر کسیکه بعد از خود میگذارم علی بن ابیطالب
است که احکام دین را از من میرساند بامت و وعده ام بجای می آرد دیگر روایت کرده که بر ابراهیم
عرض شد ولایت علی پس حضرت ابراهیم گفت اللهم اجعل من ذریتی یعنی بار خدایا بگردان او را
از اولاد من دیگر در آیه یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله والرسول اذا دعاکم لما یحییکم

که معنیش اینست که ایکسانیکه ایمان اورده اید اجابت کنید دعوت خدا ورسول را چون بخواند رسول
او شمارا براي چیزیکه زنده میگرداند شمارا روایت کرده باین مضمون که مراد از ان چیز
ولایت علي بن ابیطالب ع است یعني اجابت کنید چون بخواند شمارا رسولخدا ص بولایت علي بن
ابیطالب دیگر روایت کرده از زید بن صوحان که گفت شنیدم از حذیفه بن الیمان که رسولخدا
میگفت علي امیر البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله الا وان
الحق معه دیگر روایت کرده در آیه وشاقوا الرسول من بعد ما تبین لهم الهدى که مراد از
هدي ولایت علي بن ابیطالب است وظاهر معني آیه این است که مخالفت رسولخدا ص کردند بعد از انکه
روشن شد از براي ایشان طریق هدایت دیگر روایت کرده از جابر بن عبد الله انصاري
وامام جعفر صادق ع که نازل شد آیه وبشر الذين امنوا وعملوا الصلحت ان لهم قدم صدق
عند ربهم در ولایت وامامت علي بن ابیطالب ع ومعني ظاهر آیه اینست که بشارت ده انکسانی را
که ایمان اوردند وبجاي آوردند افعال خوب را که از براي ایشان قدم صدق هست نزد پروردگار
ایشان دیگر روایت کرده از بریده که گفت امرنا رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان
نسلم على علي بيا امير المومنين حاصل معني انکه رسولخدا ص مارا امر کرد که سلام کنیم بر علي باین طریق
که السلام علیک یا امیر المومنین دیگر روایت کرده از انس بن مالک که گفت رسول الله صلعم فرمود
ان خليلي ووزيري وخليفتي وخير من اترك بعدي يقضي ديني وينجز موعدي
علي بن ابیطالب ع یعني بدرستیکه دوست من و وزیر من و خلیفه من وبهترین کسیکه میگذارم بعد از خود
که حکم میکند در دین من وبجاي آرد وعده مرا علي بن ابیطالب است دیگر روایت کرده باسناد از
عقبه بن عامر جهني که او گفت من برسولخدا ص گفتم که بعضي از مردم میگویند بهترین این امت بعد از تو
ابوبکر است وبعضي میگویند عمر است پس کیست بهترین امت که اگر ترا حادثه در پیش آید ما اورا متابعت
کنیم وباو اقتدا نمائیم رسولخدا ص فرمود اتبعوا من اختاره الله تعالى بالامامة من بعدي
ومن اشتق له اسما من اسمائه ومن زوجه الله ابنتي من عنده ومن وكل به ملائكة
يقاتلون مع عدوه ومن هو خير امتي یعني متابعت کنید انکسي را که خدا تعالی اختیار کرده

اورا با امت بعد از من و آنکسیکه خدا تعالی اشتقاق کرده از برای او اسمی از اسماء خود و آن
کسی را که خدا تعالی دختر مرا بزنی باو داده از نزد خود و آنکسی را که موکل کرده خدا تعالی باو ولا
را که قتال کنند با دشمنان او و آنکسی که بهترین این امت است عقبه بن عامر گفت من گفتم کیست که این
صفات موصوفست ای رسولخدا فرمود علی بن ابیطالب و اخطب خوارزم روایت کرده از عبد الله
بن مسعود که گفت رسولخدا اتانی ملك فقال یا محمد سل من ارسلنا من قبلك من رسلنا علی ما
بعثوا قال علی ولایتك وولایة علی ابن ابیطالب یعنی آمد بسوی من ملکی پس گفت یا محمد سوال
کن از آنکسیکه فرستادیم پیش از تو از رسل که بچه مبعوث شده اند آنگاه ملك گفت بر ولایة تو و ولایت
علی بن ابی طالب دیگر روایت کرده از عبد الله ابن مسعود که گفت رسولخدا لما خلق الله تعالی ادم
ونفخ فیه من روحه عطس ادم فقال الحمد لله فاوحی الله تعالی حمدنی عبدی وعزتی
وجلالی لولا عبدان ارید ان اخلقهما فی دار الدنیا ما خلقتك قال الهی فیکونان
منی قال نعم یا ادم ارفع راسك وانظر فرفع راسه فاذا مکتوب علی العرش لا اله الا
الله محمد نبی الرحمة وعلی مقیم الحجة من عرف حق علی زکی وطاب ومن انکر حقه لعن
وخاب حاصل معنی آنکه چون خلق کرد خدا تعالی آدم را و دمید در وی روح او را عطسه زد آدم و گفت
الحمد لله پس وحی فرستاد خدا تعالی بحضرت آدم که حمد کرد مرا بنده من بعزت جلال خود قسم که اگر
نبودندی دو بنده که من میخواهم ایجاد شان کنم در دار دنیا خلق نمیکردم ترا پس گفت آدم خداوندا
امیدوارم که این دو بنده تو از نسل من باشند خطاب آمد که آری ای آدم سر بالا کن و ببین آدم سر
بالا کرد و دید که نوشته شده بود بر عرش لا اله الا الله محمد نبی الرحمة وعلی مقیم الحجة تا آخر
یعنی علی برپا دارنده حجة خداست هر که بشناسد حق علی را پس پاکست و طیب و هر که انکار کند حق علی را
ملعون است و زیانکار دیگر روایت کرده از امام حسین علیه السلم و او از پدرش که گفت رسولخدا فرمود
نزل جبرئیل صبیحة یوم فرحا مستبشرا فقلت حبیبی جبرئیل مالی اراك فرحا مستبشرا
فقال یا محمد وکیف لا اکون فرحا وقد قرت عینی بما اکرم الله اخاك ووصیك
وامام امتك علی بن ابیطالب فقلت وبم اکرم اخی وامام امتی قال باهی الله سبحانه تعالی

بعباده البارحة ملئكته وحملة عرشه وقال ملائكتي انظروا الى حجتي في ارضي بعد نبي محمد كيف قد عفر خده في التراب تواضعاً لعظمتي اشهدكم انه امام خلقي ومولى بريتي يعني نازل شد جبرئيل در صباح روزي فرحناك وخوش حال پس گفتم اي محبوب من جبرئيل چيست تراكه بسيارت خوشحال مي بينم گفت يا محمد چون خوشحال نباشم وحال آنكه روشن شد چشم من بآنچه عطا كرد خداي تعالى به برادر تو ووصي تو وپيشواي امت تو علي بن ابيطالب پس گفتم بچه چيز اكرام كرد برادر مرا وامام امت مرا گفت مباهات كرد خداي تعالى بعبادت شب گذشته او ملائكه را وحاملان عرش را وگفت اي فرشتهاي من نظر كنيد بحجت من در زمين بعد از پيغمبر من محمد كه چگونه برخاك ماليده است روي خود را بواسطه تواضع از براي بزرگي وعظمت من شاهد ميسازم شما را كه او ست امام وصاحب اختيار مخلوقات من **ديگر** روايت كرده از رسولخدا كه گفت يا علي انت سيد المسلمين وامام المتقين وقائد الغر المحجلين **ديگر** روايت كرده بسنده از علي بن ابيطالب كه گفت رسولخدا فرمود لما اسري بي الى السماء ثم من السماء الى سدرة المنتهى وقفت بين يدي ربي عز وجل فقال لي يا محمد قلت لبيك وسعديك يا ربي قال قد بلوت خلقي فايهم رايت اطوع لك قال قلت يا ربي عليا قال صدقت يا محمد فهل اتخذت لنفسك خليفة يودي عنك ويعلم عبادي من كتابي ما لا يعلمون قال قلت اختر لي فان خيرتك خيرتي قال قد اخترت لك عليا فاتخذه لنفسك خليفة ووصيا ونحلته علمي وحلمي امير المومنين حقا لم ينلها احد قبله وليست لاحد بعده يا محمد علي راية الهدى وامام من اطاعني ونور اوليائي وهي الكلمة التي الزمتها المتقين من احبه فقد احبني ومن ابغضه فقد ابغضني حاصل معني آنكه چون شب معراج مرا باسمان بردند وبعد از آسمان بسدرة المنتهى ايستادم نزد رب خود خطاب آمد كه يا محمد گفتم لبيك وسعديك اي پروردگار من گفت بتحقيق كه آزموده مخلوقات مرا پس كدام يك را از مخلوقات من فرمان بردارتر يافتي نسبت بخود گفتم اي پروردگار من علي را گفت راست گفتي آيا گرفتهٔ تو از براي خود خليفه كه برساند از تو احكام دين تو بامت

و تعلیم دهند کان مرا از کتاب من آنچه میدانند گفتم تو اختیار کن از برای من پس برستیکه برگزیده
تو برگزیده من است آنگاه خطاب آمد که بتحقیق من برگزیدم از برای تو علی را پس بگیر او را از برای
خود خلیفه و وصی و عطا کردم باو علم و حلم خود را و اوست امیر المومنین که بتحقیق نرسیده است
باین مرتبه از خلافت احدی پیش از و و نخواهد بود کسی را بعد از وای محمد علی علم هدایت است و مقتدای
آن کسانیست که اطاعت من کنند و روشنی بخش دوستان من است و اوست کلمه که لازم ساختم من او را
بر متقیان هرکه دوست دارد او را بتحقیق دوست داشته مرا و هر که دشمن داشته است او را بتحقیق
که دشمن داشته مرا و در آخر همین حدیث روایت کرده که خدایتعالی خطاب کرد برسول خود و فرمود
لولا علی لم یعرف حزبی و لا اولیائی و لا اولیاء رسلی یعنی اگر علی نمی بود شناخته نمیشدند لشکر من و نه
دوستان من و نه دوستان پیغمبران من **دیگر** روایت کرده از علی بن ابیطالب که گفت یا رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم روزی میرفتیم در راههای مدینه پس گذشتیم به نخلی از نخلهای مدینه پس آواز
کرد نخلی به نخلی دیگر که اینست نبی مصطفی و علی مرتضی بعد از آن گذشتیم از انجا پس آواز کرد نخلی ثانی نخل
ثالث که این است موسی و برادرش هارون بعد از آن گذشتیم از آن پس آواز داد رابع بخامس که این است
محمد سید المرسلین و این است علی سید الوصیین پس تبسم نمود حضرت پیغمبر و گفت یا علی انما سمی نخل المدینة
صیحانیا لانه صاح بفضلی و فضلک یعنی ای علی نام نهاده شده نخل مدینه بصیحانی از برای آنکه نخل
باواز بلند گواهی داده است بفضل من و تو **دیگر** روایت کرده ابن عباس که گفت رسول خدا ص بود
در خانه خود که امیر المومنین علی بصباح الخیر آنحضرت آمد و آنحضرت دوست میداشت که کسی سبقت
نکند بر علی در آمدن پیش آنحضرت و داخل شد در خانه پس دید که آنحضرت بصحن خانه است و سر مبارکش
در کنار ابن الکلبی است پس گفت السلام علیک چگونه صباح کرد رسول خدا ص پس دحیه گفت بخیر ای
برادر رسول الله پس علی گفت جزای خیر دهاد ترا خدایتعالی از جانب اهل بیت پس دحیه کلبی گفت
بدرستی که من دوست میدارم ترا ای علی و بدرستیکه ترا است پیش من مدحها میشمارم آن مدحها را بر
تو تو امیر مومنانی و پیشوای آنانی که ممتازاند بنور ایمان و سعادت از اقران خود و تو سید و مطاع
اولاد آدمی روز قیامت سوای نبیین و مرسلین لوای حمد بدست تو خواهد بود روز قیامت روانه می شوید

منبسط خاطر تو و شیعه تو با پیغمبر خدا و لشکر پیغمبر در حالتی که شادان باشند پس بتحقیق رستگارانند
آنکسانی که دوستی تو دارند و زیانکار اند آنکسانیکه ترا واگذاشته اند پس باید که بدوستی محمد دوست
دارند ترا و دشمنان ترا شفاعت محمد هرگز نخواهد رسید نزدیک من بیا ای صفوة الله پس گرفت
دحیه سر مبارک رسولخدا را و گرفت در کنار خود پس گفت هي ما هي الهمهمة یعنی چه چیز بود این سخنان
آهسته پس علی گفت آنچه گذشته بود پس گفت آنحضرت یا علی لم یکن دحیة ولکن کان جبرئیل
سماك باسم سماك الله به فهو الذي القی محبتك فی صدور الکافرین یعنی ای علی این دحیه نبود دیگر
بود جبرئیل که خواند ترا بنامیکه خوانده است ترا خدا بآن نام پس خدا آن خدائیست که انداخته است محبت
ترا در سینه های مومنان و انداخته است ترس ترا در سینه های کافران دیگر روایت کرده از
ام سلمه که گفت در روزیکه نوبت من بود که با حضرت رسول باشم دیدم آنحضرت را که انداخته بود
انگشتان خود را در انگشتان علی در حالتیکه تکیه داده بود دست خود را بر دوش علی پس گفت
آنحضرت ای ام سلمه بیرون رو از خانه و خالی ساز از برای ما پس بیرون رفتم و ایشان هر دو با هم
راز میگفتند و من می شنیدم کلام را اما نمی فهمیدم که چه میگفتند تا اینکه با خود گفتم که روز بنصف رسید
پیش آمدم و گفتم السلام علیکم در آیم آنحضرت گفت برگرد و بجای خود در و بعد از آن با هم براز گفتن مشغول
شدند تا قایم شد ظهر پس با خود گفتم روزم رفت و علی باز داشت آنحضرت را از من آنگاه پیش رفتم
و گفتم السلام علیکم در آیم رسولخدا گفت در میا پس رفتم بمکان خود تا اینکه گفتم با خود که وقت زوال شد
الحال بیرون رو بمصلی پس پیش آمدم و ایستادم و گفتم السلام علیکم در آیم پس نبی گفت در آمن
داخل شدم و علی گذاشته بود دست خود را بر زانوهای رسولخدا و هر دو سر در گوش هم برده
بودند و با هم راز میگفتند چون داخل شدم و بیرون رفت علی نبی با من تلطف و مهربانی کرد و بعد
از آن گفت یا ام سلمه لا تلومینی فان جبرئیل اتانی من الله تع بامر ان اوصی به علیا
من بعدی و کنت بین جبرئیل و علی جبرئیل عن یمینی و علی عن شمالی فامرنی جبرئیل
ان امر علیا بما کاین بعدی الی یوم القیمة فاعذرینی و لا تلومینی ان الله عز و جل اختار
لکل نبی وصیا فانا نبی هذه الامة و علی وصیی فی عترتی و اهلبیتی و امتی من بعدی

یعنی ام سلمه ملامت مکن مرا زیرا که جبریل آمده بود از جانب خدا تعالی برای امری که من وصیت کنم بآن امر علی را و بودم من میانه جبریل و علی جبریل در طرف راست من بود و علی در طرف چپ و امر کرد مرا جبریل که خبر دهم علی را با آنچه خواهد شد بعد از من تا روز قیامت پس معذور دار مرا و ملامت مکن بدرستیکه خدای عز و جل اختیار کرده است از هر امتی پیغمبری او برگزیده است از برای هر پیغمبری جانشینی و من نبی این امتم و علی وصی من و جانشین من در عترت من و اهل بیت و امت من **دیگر** روایت کرده از امام زین العابدین و او از پدرش امام حسین که رسولخدا علی را گفت یا ابا الحسن کلم الشمس فانها تکلمک یعنی سخن گو با شمس پس بدرستیکه او نیز سخن با تو خواهد کرد آنگاه گفت علی شمس را السلام علیک ایها العبد المطیع لله تعالی پس گفت شمس و علیک السلام یا امیر المومنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین یا علی انت و شیعتک فی الجنة **دیگر** روایت کرده از جابر که گفت رسولخدا ان الله تعالی لما خلق السموات والارض دعاهن فاجبنه فعرض علیهن نبوتی وولایة علی ابن ابیطالب فقبلنا هما ثم خلق الخلق و فوض الینا امر الدین فالسعید من سعد بنا والشقی من شقی بنا یعنی بدرستیکه چون خدا تعالی خلق کرد آسمانها و زمینها را خواند انها را و اجابت کردند انها دعوت حق را پس ظاهر کرد بر انها نبوت مرا و ولایت علی بن ابیطالب را پس قبول کردند انها بعد از ان موجود ساخت خلایق را و تفویض کرد با امر دین را پس سعید آنکس است که سعادتمند شود باطاعت ما و بدبخت آنکسی است که بدبخت شود بسبب سرپیچیدن از فرمان ما **دیگر** روایت کرده از امام حسین و او از پدرش که گفت رسولخدا اتانی جبرئیل وقد نشر جناحیه و اذا فیها مکتوب لا اله الا الله محمد الرسول الله و علی الاخر مکتوب لا اله الا الله علی الوصی یعنی آمد بسوی من جبریل در حالیکه وا کرده بود هر دو بال خود را آنگاه دیدم که در دو نوشته شده بود لا اله الا الله محمد رسول الله و بر دیگری نوشته بود لا اله الا الله علی الوصی **دیگر** روایت کرده از امام حسین که گفت شنیدم از جد خود رسولخدا که میفرمود من احب ان یحیی حیوتی و یموت میتتی و یدخل الجنة التی وعدنی ربی فلیتول علی ابن ابیطالب و ذریته الطاهرین ائمة الهدی و مصابیح الدجی من بعده فانهم لن یخرجوکم من باب

الفضل له یعنی هر که خواسته باشد که حیات یابد مثل حیات من و بمیرد مثل مردن من و داخل شود
بجنان بهشتی را که وعده کرده است پروردگار من پس باید که اقتدا کند بعلی ابن ابیطالب و اولاد
او که طاهرانند و پیشوایان هدایت اند و چراغهای تاریکی و کفر و ضلالت اند بعد از و پس بدرستیکه ایشان
هرگز بیرون نمیبرند شما را از در هدایت بدر ضلالت **دیگر** روایت کرده از ابن بریده و او از پدرش
که رسولخدا ص گفت لکل نبی وصی و وارث وان علیا وصیی و وارثی **دیگر** روایت کرده از سلمان
فارسی که رسولخدا ص امر کرد بعلی بن ابیطالب که یا علی تختم بالیمین تکن من المقربین یعنی بدست
راست خاتم بکن که از مقربین خواهی شد گفت علی یا رسول الله کیست مقربان آنحضرت گفت جبرئیل
و میکائیل علی گفت یا رسول الله بچه انگشتر بکنم گفت بالعقیق الاحمر فانه جبل اقر لله بالوحدانیة
ولی بالنبوة ولك بالوصیة ولولدك بالامامة ولمحبیك بالجنة ولشیعة ولدك بالفردوس
یعنی بعقیق سرخ بواسطه آنکه کوه عقیق کوهی است که اقرار کرد از برای خدا بوحدانیت و از برای من
به نبوت و از برای تو بوصیت و از برای فرزندان تو بامامت و از برای دوستان تو بجنت و از برای
شیعه فرزندان تو بفردوس **دیگر** روایت کرده از معجم طبرانی باسناد از عبدالله ابن علیم الجهنی
که گفت رسولخدا ص بدرستیکه خدای عزوجل وحی فرستاد بمن در حق علی سه چیز را در شب معراج
انه سید المومنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین **دیگر** روایت کرده در حدیث
تزویج فاطمه باسناد از علی بن ابیطالب و او از رسول خدا ص که گفت مرا جبرئیل یا محمد ان الله
عزوجل اطلع علی الارض اطلاعة فاختارك من خلقه وابعثك لرسالته
ثم اطلع الی الارض اطلاعة ثانیة فاختار لك منها اخا و وزیرا و صاحبا وختنا
حاصلش آنکه بدرستیکه خدای عزوجل نظر کرد بر زمین نظر کردنی و برگزید ترا از جمله مخلوقات و مبعوث
گردانید ترا از برای رسالت بعد از آن بار دوم نظر کرد بر زمین نظر کردنی پس اختیار کرد از برای
تو از اهل زمین برادری و وزیری و صاحبی و دامادی **دیگر** روایت کرده از انس که گفت رسولخدا ص یا
انس اسکب لی وضوء پس برخاست آنحضرت و دو رکعت نماز گذارد آنگاه گفت یا انس اول
من یدخل علیك من هذا الباب امام المتقین و سید المسلمین و امیر المومنین

وخاتم الوصیین وقاید الغر المحجلین یعنی اول کسیکه وارد میشود بر تو دریجا اوست امام متقیان
وسید ومطاع مسلمانان وسرکرده مومنان وپیشوای آنانکه ممتاز باشند بنور سعادت وایمان
از اقران خود واوست خاتم اوصیا بلا واسطه یعنی همچنانکه بعد از من پیغمبری دیگر نخواهد بود وبعد
ازو نیز وصی پیغمبری نخواهد بود انس گفت من گفتم خدایا بگردان اینکس را مردی از انصار وپنهان
داشتم خواهش خود را انگاه آمد علی پس برخاست حضرت رسول ومتوجه شد بسوی او واورا
در بر گرفت بعد از ان عرق از روی او بر روی خود می مالید واز روی خود بر روی او پس گفت
یا رسول الله بتحقیق انچه امروز از تو می بینم که با من میکنی هرگز با من نکرده بودی انحضرت فرمودند
وما یمنعنی وانت تؤدی عنی دینی وتسمعهم صوتی وتبین لهم ما اختلفوا فیه من بعدی
یعنی چه باز میدارد مرا ازین قسم لطف با تو وحال انکه تو میرسانی از من بامت احکام دین مرا وتو می شنوانی
بامت من سخن مرا وتو بیان خواهی کرد از برای امت من انچه دران اختلاف خواهند کرد بعد از
من **دیگر** روایت کرده از انس بن مالک که رسولخدا گفت ان الله رب العلمین عهد الی
عهدا فی علی بن ابیطالب فقال انه رایت الهدی ومنار الایمان وامام اولیائی ونور
جمیع من اطاعنی علی بن ابیطالب امینی غدا فی القیامة وصاحب رایتی فی
القیمة وبید علی مفاتیح خزاین رحمة ربی **دیگر** روایت کرده از عبد الله بن مسعود که گفت
رسولخدا فرمود آتانی ملک فقال یا محمد سئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا علی ما
بعثوا قال علی ولایتک وولایة علی بن ابیطالب **و ابن ابی الحدید** در شرح نهج البلاغة
روایت کرده از امام جعفر صادق که رسولخدا گفت مر علی را لولا انی خاتم الانبیاء لکنت
شریکا فی النبوة فانک وصی نبی ووارثه بل انت سید الاوصیا وامام الاتقیاء
وحاصلش انکه اگر این نبود که من خاتم انبیا بودم هر آینه تو شریک من بودی در نبوت واگر چه نبی
نیستی اما وصی نبی ووارث اوئی بلکه بهتر اوصیا مقتدای اتقیائی **و ابن حجر** روایت کرده از بیهقی که
ظاهر شد علی بن ابیطالب از دور پس گفت رسولخدا هذا سید العرب پس عایشه گفت ایا تو
نیستی سید عرب انحضرت گفت انا سید العلمین وهو سید العرب **دیگر** روایت کرده از

حاکم واو از جابر که رسولخدا گفت علی امام البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره و مخذول
من خذله و در کتاب وسیلة المتعبدین روایت شده از ابو ذر غفاری که رسولخدا گفت علی اخی
و وزیری ان الله لا یقبل الفریضة الا بحب علی بن ابیطالب و ابن شیرویه در کتاب
فردوس الاخبار روایت کرده از انس بن مالک که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
انا و علی حجة الله علی عباده یعنی من و علی حجه خدایم بر عباد او دیگر روایت کرده از حذیفه بن
الیمان که حضرت رسول ص گفت لو یعلم الناس متی سمی علی بامیر المومنین ما انکروا فضله سمی
بذلک و آدم بین الروح و الجسد یعنی اگر می دانستند مردم که چه وقت علی نامزد شد بامیر
المومنین منکر نمی شدند فضل او را که مسمی شد باین اسم در وقتی که بود آدم مابین روح و جسد بعد از ان
فرمود حین اخذ الله تع من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم قال
الله تعالی الست بربکم قالوا بلی قال الله تع انا ربکم و محمد نبیکم و علی امیرکم و قالت
الملئکة بلی یعنی در حینیکه فرا گرفت خدایتعالی از بنی آدم از صلب انها ذریه انها و گواه ساخت ایشان
را بر نفسهای ایشان گفت آیا نیستم من پروردگار شما گفتند آری و ملائکه نیز گفتند آری پس گفت خدایتعالی
من پروردگار شما ام و محمد است نبی شما و علی است امیر شما دیگر روایت کرده در آیه وقفوهم انهم
مسئولون از ابو سعید خدری که رسولخدا گفت وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی
و واحدی نیز گفته که روایت شده است در قول خدایتعالی وقفوهم انهم مسئولون
که مراد این است که ایشان مسئولند از ولایت علی و اهل بیت و ابن حجر در صواعق محرقه نیز
روایت کرده از دیلمی و واحدی انچه مذکور شد و حافظ ابو نعیم در کتابیکه استخراج کرده از کتاب
استیعاب و ابن عبد البر شیخ اهل سنت روایت کرده در قول خدایتعالی واسئل من ارسلنا
قبلک من رسلنا که در شبی که رسولخدا را معراج رو داد جمع کرد خدایتعالی او را و انبیا را در
یکجا انگاه خطاب آمد که سلهم یا محمد علی ما بعثتم یعنی بپرس ای محمد ص که برای چه مبعوث شدید گفتند
بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار بنبوتک و ولایة علی بن ابی طالب
و نسفی حنفی در تفسیر مدارک در تفسیر آیه نجوی روایت کرده از امیر المومنین که گفت سوال کردم از

رسول خدا ام که ما الحق یعنی چه چیز است حق آنحضرت گفت الاسلام والقرآن والولایة اذا انتهت الیات یعنی حق اسلام است و قرآن و ولایت وقتیکه بتو برسد **و محمد** بن یوسف کنجی شافعی در کتاب کفایة الطالب از ابولیلی غفاری و ابوسعید خدری و سلمان فارسی روایت کرده که گفت رسول خدا ام ستکون بعدی فتنة فاذا کان ذلک فالتزموا علی ابن ابیطالب والزموه فانه اول من یرانی واول من یصافحنی یوم القیمة وهو الصدیق الاکبر وهو فاروق هذه الامة یفرق بین الحق والباطل وهو یعسوب المومنین وامام المتقین یعنی زود باشد که بعد از من فتنه حادث شود پس در وقتیکه آن فتنه پدید آید اقتدا کنید بعلی ابن ابیطالب و همواره در ملازمت او باشید بدرستیکه او اول کسی است که مرا خواهد دید و اول کسی است که با من مصافحه خواهد کرد روز قیامت واوست صدیق اکبر و فاروق این است فرق میکند میان حق و باطل واوست سرکرده مومنان و پیشوای متقیان **و صاحب کتاب** کتاب ... المصطفی روایت کرده که حضرت رسول خدا علی را در عنوان طفولیت بر سینه خود میگرفت و میگفت هذا اخی و ولیی وناصری وصفیی وذخری وکهفی وصهری ووصیی وزوج کریمتی وامینی علی وصیتی وخلیفتی وگفته مهد او را در وقت خواب می جنبانید و همیشه او را بر دوش میگرفت و کوهها و دریاهای مکه را طواف میگرد **و حافظ محمد** ابن موسی شیرازی که از معتبرین ایشان است در تفسیریکه مستخرج است از دوازده تفسیر اهل سنت روایت کرده در آیه وقفوهم انهم مسئولون از سدی واو از رسولخدا ام که گفت ان ولایة علی یتساءلون عنها فی قبورهم یعنی بدرستیکه مردم سوال کرده خواهند شد از ولایت علی ابن ابیطالب در قبرها بعد از آن گفته که پس باقی نمیماند مرده در مشرق و مغرب و بحر و بر مگر آنکه منکر و نکیر سوال میکنند که کیست پیغمبر تو و کیست امام تو **و صاحب کتاب** وسیلة المتعبدین عمر بن خضر روایت کرده از ابوذر غفاری که رسولخدا ام فرمود علی اخی وصهری وخلیفتی وعصبتی ان الله لا یقبل فریضة الا بحب علی بن ابیطالب یعنی علیست برادر من و داماد من و خلیفه من و یاور من بدرستیکه خدایتعالی قبول نمیکند هیچ فریضه را الا بدوستی علی بن ابیطالب **و ابن ابی الحدید** که از جمله مشاهیر علمای معتبر الشان است در جلد اول شرح نهج البلاغه گفته که نزد ما شکی نیست در اینکه علی وصی

رسول است و نسبت داده است بعناد کسی را که خلاف این اعتقاد دارد و از جمعی کثیر از صحابه
و حضار حرب جمل و صفین ذکر کرده اشعار متضمن وصی بودن آنحضرت را از انجمله خزیمه بن ثابت
ذو الشهادتین و ابن بدیل بن ورقا خزاعی و عمرو ابن احیحه و زحر بن قیس و جریر بن عبد الله
بجلی و عبد الله ابن ابی سفیان بن الحرث بن عبد المطلب و عبد الرحمن بن جعیل و سعد بن قیس
همدانی و زیاد بن لبید انصاری و حجر بن عدی کندی و نعمان بن عجلان انصاری و عبد الله بن
ذویب اسلمی و مغیرة بن الحرث بن عبد المطلب و ابو الهیثم ابن التیهان و عبد الله بن عباس
بعد از ان گفته که اشعار متضمن این لفظ بسیار بسیار است و لیکن ما بعضی از انها را که گفته شده
درین دو حرب یعنی جمل و صفین ذکر کردم و اما غیر این اشعار پس بدرستیکه از شمار بیرون است
و اگر خوف ملالت نبود هر آینه ذکر میکردیم از انها انقدر که پر میکرد اوراق بسیاری را تا اینجا
بود مضمون کلام ابن ابی الحدید و از اشعاریکه روایت کرده از عبد الله ابن ابی سفیان یک
مصرعش این است ع وصی النبی المصطفی و ابن عمه ٭ و از عبد الرحمن بن جعیل این است ع علیا
وصی المصطفی و ابن عمه ٭ و از ابو الهیثم این است ع ان الوصی امامنا و ولینا ٭ و اخطب
خوارزم در مناقب از عبد الله ابن ابی رافع روایت کرده که در مدح آنحضرت گفته شعر علی ولی
حبیب المجید وصی النبی من العالمینا **تنبیه** پوشیده نیست که عاقل منصف را ازین احادیث جزم و یقین
بهم میرسد که علی ابن ابیطالب بعد از رسولخدا امام و مقتدای خلایق است بلا واسطه و ظاهر شد
کذب مصنفین و معلمین ایشان که درینمقام بسبب عناد با اهل بیت و اضلال عوام و تن در ندادن بالزام
میگویند این قسم احادیث از مفتریات شیعه است و جمع دیگر را که رویشان حیا مانع شده از انکه چشم بپوشند
ازین همه اخبار که همه را پیشوایان ایشان در کتب خود روایت کرده اند چنین گفته اند که او وصی
رسولخدا بود اما امام بلا واسطه نبود زیرا که مراد از وصی وصی علم است و بر هر ذی شعور ظاهر
است رکاکت این نوع کلمات سخیفه که قابل جواب نیست اگر وصی شخصی غیر ازین معنی ندارد که متصدی
امور او باشد بعد از فوتش هرگاه پیغمبر خدا آنحضرت را وصی کرده باشد باید که بعد از رسولخدا حاکم
دین و هدایت امت و حفظ شریعت همه با او تعلق داشته باشد نه بدیگری پس اگر احادیث مذکوره متضمن معنی خلافت

و امثال اینها نیز هست و همه دال است بر آنکه امیر مومنان و امام متقیان بعد از رسولخدا ص بلا واسطه
آنحضرت است و بر تقدیریکه مراد وصی علم باشد نیز مدعی ثابت است نزد اهل انصاف بواسطه آنکه
وصی در علم حضرت رسولخدا آنکه او باشد پس او عالم به احکام دین و عارف بقوانین شریعت و حفظ ملت رسول
باشد نه غیر او پس با وجود او دیگری مستحق خلافت نباشد تازه تر آنکه ابن ابی الحدید بعد از اعتراف
بر وصی بودن گفته که وصی بودن فوق مرتبه خلیفه بودن است و معهذا قایل است بآنکه آنحضرت
بعد از سه جاهل که مدتهای مدید سجده بت کردند امام و خلیفه است نعوذ بالله من الضلال

اصل هشتم در ذکر احادیثی که تصریح شده در آنها بامامت ائمه اثنا عشر و بودن ائمه اثنا عشر
سبب بقای عالم و این اصل متضمن بر دو تبصره است **تبصره اول** در ذکر روایت در صحیح بخاری
در ثلث آخر روایت شده باسناد از جعفر بن سمره که گفت شنیدم از رسولخدا ص که میگفت یکون
بعدی اثنا عشر امیرا یعنی می باشد بعد از من دوازده امیر و صاحب اختیار آنگاه آنحضرت گفت
که من از آن شنیدم پس گفت پدرم که فرمود کلهم من قریش **و دیگر** روایت کرده از ابن عیینه که
گفت رسولخدا ص لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا یعنی همیشه امر مردم گذران
خواهد بود مادام که امیر و مقتدای ایشان باشند دوازده مرد آنگاه متکلم شد بکلمه که مخفی ماند بر من پس
سوال کردم از پدر خود که چه گفت رسولخدا ص پدرم گفت کلهم من قریش **و در صحیح مسلم** نیز
روایت شده از جابر بن سمره که گفت با پدرم بخدمت رسولخدا رفتم پس شنیدم از آنحضرت که میگفت
ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة یعنی بدرستیکه این کار منقضی نمیشود
تا اینکه بگذرد در ایشان دوازده خلیفه جابر مذکور روایت کرده که بعد از آن متکلم شد آنحضرت بکلمه
که نفهمیدم پس سوال کردم از پدرم که رسولخدا چه گفت پدرم گفت فرمود کلهم من قریش **دیگر**
روایت کرده مثل روایت جابر از طریق بن عیینه بی تفاوت **دیگر** روایت کرده از طریق سماک بن حرب
که گفت رسولخدا ص لا یزال امر الاسلام عزیزا الی اثنا عشر خلیفة حاصلش آنکه همیشه امر
اسلام عزیز و قوی خواهد بود تا بگذرد دوازده خلیفه آنگاه آنحضرت گفت سخنی که نفهمیدم او را پس
پرسیدم از کسیکه شنیده بود از آن گفت که رسول الله فرمود کلهم من قریش **و دیگر**

روایت کرده از سعد ابن ابی وقاص که گفت رسولخدا لا یزال الدین قائما حتی یقوم الساعة
و علیهم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش یعنی همیشه برپا خواهد ماند تا قیام ساعت یعنی روز حشر و بر
ایشان امیر خواهند بود دوازده خلیفه که همه از قریش باشند **و دیگر** روایت کرده از عامر ابن سعد
مثل همین روایت **و در جمع** بین الصحاح الستة روایت شده که رسولخدا گفت لا یزال الاسلام
عزیزا الی اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش **و در صحیح** ابی داود نیز روایت شده از
رسولخدا که گفت لا یزال الدین ظاهرا حتی یقوم الساعة ویکون علیهم اثنا عشر
خلیفة کلهم من قریش **و در جمع** بین الصحیحین نیز بهمین مضمون روایت شده از طرق متعدده
و موید این احادیث صحیح است روایت احمد حنبل و اخطب خوارزم که رسولخدا فرمود النجوم امان
لاهل السماء فاذا ذهبت ذهبوا و اهلبیتی امان لاهل الارض فاذا ذهب اهلبیتی
ذهب اهل الارض **و نیز در صحیح** مسلم و صحیح بخاری روایت شده باسناد از عبد الله بن عمر که
رسولخدا گفت لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی من الناس اثنان یعنی همیشه این امر در
قریش خواهد بود مادام که مانده باشند از مردم دو کس **و در جمع** بین الصحیحین حمیدی نیز بهمین مضمون
روایت شده در حدیث صد و شصت و نه از مسند عبد الله بن عمر **و سدی** که از مشاهیر علمای
ایشان مذهب است و مقدم مفسرین است روایت کرده باین مضمون که چون ساره زوجه ابراهیم
اظهار کراهت نمود از بودن هاجر مادر اسمعیل خدای تعالی وحی فرستاد بابراهیم علیه السلام
که اسمعیل را با مادرش ببر و فرود آر ایشان را بخانه من که در تهامه واقعست یعنی مکه معظمه
در ستیکه من منتشر خواهم ساخت ذریت اسمعیل را و ایشان را تفضیل خواهم ساخت از ذریه او عظیم
بزرگ غالب بر همه دینها و ملتها با دوازده بزرگ و خواهم گردانید ذریه او را بعد دستارهای
آسمان و در توریت نیز قریب باین روایت مذکور است مجلس اکه گوایی ابراهیم باسمعیل که
زود باشد که مبعوث گردانم و بخلایق بفرستم از ذریه تو بادشاه و دوازده رئیس و پیشوای
بزرگ **اخطب خوارزم** روایت کرده از سلمان راعی که گفت شنیدم از رسولخدا که می گفت
لیلة اسری بی الی السماء قال لی الجلیل امن الرسول بما انزل الیه من ربه یعنی بنی که

مرا باسمان بردند گفت بمن خداي بزرگوار که ایمان آورد و گرویده پیغمبر بآنچه نازل شد باو از جانب

پروردگار او فقلت المؤمنون پس من گفتم مومنان نیز گرویدند بآنچه نازل شد قال صدقت

یا محمد من خلفت في امتك قلت خيرها قال علي ابن ابيطالب قلت نعم گفت راست

گفتی ای محمد کرا خلیفه کردي در امت گفتم بهترین امت گفت علی بن ابیطالب گفتم آری ای پروردگار

من قال یا محمد اني اطلعت الى الارض اطلاعة فاخترتك منها فشققت لك اسما من اسمائي فلا

اذكر في موضع الا ذكرت معي فانا المحمود وانت محمد ثم اطلعت ثانية فاخترت منها

عليا فشققت له اسما من اسمائي فانا الاعلى وهو علي گفت ای محمد من نظر کردم در زمین

نظر کردنی پس اختیار کردم و برگزیدم از اهل زمین ترا و بیرون آوردم از اسمای خود اسمی را از برای

تو پس مذکور نمیشوم من در جایي مگر اینکه تو نیز مذکور میشوی با من منم محمود و توئی محمد بعد از آن نظر کردم

در زمین بار دیگر پس اختیار کردم علی را و بیرون آوردم از اسمای خود اسمی را از برای او پس منم اعلی

و اوست علي یا محمد اني خلقتك وخلقت عليا وفاطمة والحسن والحسين والائمة من

ولده من نوري وعرضت ولايتكم على اهل السموات والارض فمن قبلها كان عندي من

المؤمنين ومن جحدها كان عندي من الكافرين ای محمد بدرستیکه من ترا و علی را و فاطمه

و حسن و حسین را و امامانی را که پسران اویند آفریدم از نور خود و عرض کردم ولایت شما را بر

اهل آسمان و زمین هر کس قبول کرد و گرویده بر ولایت شما خواهد بود نزد من از مومنین و هر کس انکار

کرد انرا خواهد بود نزد من از کافرین یا محمد لو ان عبدا من عبيدي عبدني حتى ينقطع او

يصير كالشن البال ثم اتاني جاحدا لولايتكم ما غفرت له حتى يقر بولايتكم ای محمد

اگر بنده از بندگان من پرستش کند مرا تا آنکه در عبادت من روحش از بدن مفارقت کند یا بگردد

از عبادت و ریاضت مثل پوست خشک در هم کشیده شده آنگاه بسوی من آید در حالتیکه منکر است

ولایت شما را نخواهم آمرزید تا آنکه اقرار کند بولایت شما یا محمد تحب ان تراهم قلت نعم یا رب فقال

التفت عن يمين العرش فالتفت فاذا بعلي وفاطمة والحسن والحسين وعلي بن الحسين

ومحمد بن علي وجعفر ابن محمد وموسى ابن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي

بن محمد و الحسن ابن محمد و المهدي في ضحضاح من نور قيام يصلون و هو في
وسطهم كانه كوكب دري يعني اي محمد دوست ميداري كه ببيني ايشان را گفتم آري اي پروردگار
من پس گفت متوجه شو و بيمين جانب راست عرش را چون متوجه شدم ديدم كه علي و فاطمه و حسن و
حسين و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر ابن محمد و موسي ابن جعفر و علي ابن موسي و محمد بن علي
و علي ابن محمد و حسن بن علي و مهدي در نوري مثل آب تنك افتاده اند و نماز ميكنند و مهدي در ميان
ايشان مثل كوكب نور رخشنده فقال يا محمد هو لاء الحجج و هو الثائر من عترتك و عزتي و جلالي
انه الحجة الواجبة لاوليائي و المنتقم من اعدائي پس گفت اي محمد ايشانند حجتهاي من و
مهدويت از ميان اهل بيت تو بازيافت كننده خونها و جفاها كه نسبت باهل بيت تو بظهور آورده اند بعزت
و جلال خودم قسم كه اوست حجت لازم از براي دوستان من و انتقام كننده از دشمنان من
و عماد الدين شعر و حنفي نيز بهمين مضمون روايت كرده است و ديگر اخطب روايت
كرده از امير المومنين علي بن ابيطالب كه رسول خدا گفت انا واردكم و انت يا علي الساقي و الحسن
الرائد و الحسين الامر و علي بن الحسين الفارط و محمد بن علي الناشر
و جعفر ابن محمد السائق و موسى ابن جعفر محصي المحبين و المبغضين و قامع
المنافقين و علي بن موسي مزين المومنين و محمد ابن علي منزل اهل
الجنة في درجاتهم و علي بن محمد خطيب شيعتهم و مزوجهم الحور العين
و الحسن ابن علي سراج اهل الجنة يستضيئون به و الهادي شفيعهم يوم القيمة
حيث لا ياذن الله الا لمن يشاء و يرضي يعني من وارد شما ام بر سر حوض كوثر و توي
اي علي ساقي و حسن نشان دهنده حوض و جايگاه تعيش محبان و شيعيان و حسين امر كننده و فرماينده
و علي بن حسين پيش آينده بر سر حوض براي تهيه اسباب و محمد بن علي خبر كننده و جعفر بن محمد مشير
رد و موسي ابن جعفر شمار كننده دوستان و دشمنان و براندازنده منافقان و علي بن موسي
زينت دهنده مومنان و محمد بن علي جاي دهنده اهل جنت هر كس را در مرتبه خود و علي بن محمد خطبه
گوينده شيعيان و تزويج كننده حور العين از براي ايشان و حسن بن علي چراغ اهل جنت است كه بنور

از روشنی خواهند جست و هادی شفیع شیعیان است در روز قیامت در جائیکه رخصت میدهد
خدایتعالی از برای شفاعت مگر کسی را که بخواهد و راضی باشد **دیگر** روایت کرده از سلمان که گفت
شدم بر نبی در هنگامی که امام حسین بن علی بر ران مبارک آن حضرت بود و آنحضرت می بوسید
دو چشم و دو لب او را و میگفت انت سید ابن سید ابو السادة انت امام ابن امام
ابو الائمة انت حجة ابن حجة ابو حجج تسعة من صلبك تاسعهم قائمهم
یعنی تو سرگروه و بزرگ پسر سرکرده و بزرگی و پدر بزرگان و پیشوا امانی و توئی توئی که امام ابن
امامی و پدر امامانی توئی توئی حجه ابن حجه تو پدر نه حجة و امامی و نهم ایشان قائم ایشانست **و قریب** باین دیگر
است حدیثی که قبل ازین از صاحب کشاف مذکور شد که رسولخدا فرمود فاطمة مهجة قلبی
وابناها ثمرة فوادی و بعلها نور بصری والائمة من ولدها امناء ربی وحبل ممدود
بینه وبین خلقه من اعتصم بهم نجی ومن تخلف عنهم هوی **فایده** بدانکه
علمای اهل بیت رحمهم الله در کتب خود بطریق تواتر از صحابه پیغمبر مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری
و حذیفة بن الیمان و عمار بن یاسر و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله و
ابی سعید خدری و ابو ایوب انصاری و حذیفة بن اسید غفاری و غیر ایشان روایت کرده اند
از هر یک از ائمه اثنا عشر که باتفاق پاک اند از آلایش کذب و سایر معاصی نیز روایت کرده اند
باسانید صحیحه متواتره و همه آن روایات مشتمل است بر اینکه رسولخدا فرمود که ائمه هدی علی بن
ابیطالب و امام حسن و امام حسین و نه دیگر از نسل امام حسین است هر یک بعد از دیگری چنانکه مذکور
شد اسمای ایشان در روایات اخطب و نهم آن امامان که از اولاد امام حسین اند مهدی
است و در هر یک از روایات اسم هر یک از ایشان نیز مذکور است لیکن چون در تالیف
مختصر غرض اثبات حق است از روایات اهل خلاف بهذا باشاره اکتفا شود **تبصره دوم**
بدان اسعدک الله که هر کس از روی راستی فکر و تامل کند بیقین میداند که احادیث مذکوره
منطبق نیست مگر بر طریقه اهل حق و فرقه ناجیه که تابعان اهل رسالت و شیعیان ائمه اثنا عشر اند و بهیچ
فرقه دیگر راست نمی آید زیرا که امامانیکه پیغمبر خدا خبر داده باشد که تا قیامت دین بآن برپا خواهد بود و باید

متصف بجمیع کمالات علمی و عملی و موید من عند الله باشند و اینچنین بزرگان نیستند مگر معصومین و
کمل اهل بیت که همه به فضایل و کمالات و خارق عادات و اخبار بمغیبات الشان شهادت داده اند
و علمای مخالفین اقرار بصحة این احادیث دارند و معهذا از راه صواب دور افتاده اند و از نهایت خبث
و بهت جمعی میگویند این دوازده خلیفه که رسولخدا خبر داده است خلفای اربعه اند و هشت خلیفه
دیگر بعد از آنها که از انجمله یکی معاویه است که در عصر خود ام الفساد امت بود بجمیع قبایح اتصاف
داشت و اهلبیتی را که خدا تعالی دوستی ایشان را اجر رسالت پیغمبر آخر الزمان قرار داده و بر همه کس
صلوة بر ایشان را واجب گردانیده مدتها بفرموده آن نابکار بی آزرم در بلادها بر منابر در حضور
خاص و عام سب میکردند چنانکه ظاهر است بر هر صاحب خبرت و بعد از ین نیز از روایات منواسیه
ایشان دانسته خواهد شد و دیگری یزید ستمگار بی دین ملعون ازلی و ابدی و شش دیگر ملاعین که بعد از
یزید قلاده حکومت در گردن داشتند و همیشه در عین مستی و جنابت در مسجد پیشنمازی میکردند و در
ترویج خون ناحق ریختن و زنا و اغلام و قمار و سایر فسوق کوشش می نمودند گاهی مصحف را نشانه
تیر می ساختند و زمانی چون حجاج کافر ناپاکی را بر مسلمانان می گماشتند چه فتنها که ازین ظالمان
ستم پیشه بظهور نیاید در واقع اگر ظلمت گمراهی چشم دل کسی را تیره نکرده باشد با وجود این همه آیات
و اخبار مذهبی را اختیار می توان کرد که موجب اعتراف باامامت این قسم کلاب بدسرشت باشند نعوذ
بالله من نزغات الشیطان و جمعی دیگر میگویند ان دوازده امیر ابوبکر است و عمر و عثمان و علی
و حسن بن علی و عبدالله بن زبیر و عمر بن عبد العزیز و پنج دیگر از خلفای بنی عباس و مخفی نیست که
عبدالله بن زبیر در افعال ناشایسته و صفات ذمیمه هیچ بابی کم از یزید و معاویه نداشت و نسبت
بحضرت امیر المومنین و اولاد کرام آنحضرت نهایت عداوت می ورزید چنانکه ظاهر است بر متتبع کتب
سیر و خبث و حسدش خود اظهر من الشمس است ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه چنین
گفته که عبدالله بن زبیر دشمن بود با مرتضی علی و همیشه ناسزا میگفت بآنحضرت و بعد از ان گفته که
روایت کرده عمر بن شبه و ابن کلبی و واقدی و غیر ایشان از راویان اخبار که در ایامی که عبدالله
بن زبیر مدعی خلافت بود چهل جمعه در خطبه و نماز جماعت صلوة بر پیغمبر نفرستاد و میگفت بر غم اقربای

او صلوات بر او نمیفرستم و بعد ازین گفته به روایت محمد ابن حبیب و ابو عبیده عبد الله زبیر مکیفتا
به سبیل تحقیر که پیغمبر را اهل بیت بدی هست بزعم اینها صلوات بر او نمیفرستم الضاف باید داد که
خود در باب اهلبیت نبوت فضایل بیشمار روایت کرده اند و اعتراف کرده اند که دشمن آل پیغمبر
ملعون است و در جمیع کتب صحاح ایشان از رسولخدا مرویست که دشمن علی منافق است و
سب علی سب منست و آزار علی آزار منست و آزار من آزار خداست و آزار خدا کفر است و خود
همه اینها مقر و معترف اند و معهذا بامامت اینچنین کافران منافق قایل می شوند و بر واقف اخبار
و اطوار سلف مستور نیست که هیچیک از خلفای بنی عباس را آنمایه صلاح نبود که قابلیت شحنگی و داروغگی
داشته باشند چه جای امامت و جانشینی رسولخدا و تصرف در جمیع اشخاص و اموال مسلمانان بلکه
همه بشرب خمر و غنا و لبس حریر و زنا و لواطه و خون ریختن و غصب اموال مسلمین و امثال این اشتغال
داشتند و نیز خوبی عمر ابن عبد العزیز نسبت بنهایت بدی دیگران است نه آنکه در نفس الامر استحقاق
خلافت رسولخدا و امارت مسلمانان داشت حاشا که با وجود آل رسول آل فرعون امت محمد اولی
بتصرف باشند و بر صاحب فطرت ظاهر است که با وجود التزام امامت این قسم لطلبه باز اصل بحث بر جا است
از برای آنکه از صریح روایات کتب صحاح که مذکور شد چنین فهمیده میشود که همیشه دین بر پاست تا قیامت
و بر ایشان امیر خواهد بود در هر عصری یکی از دوازده خلیفه از قریش پس باید که در هر عصر یکی از آن دوازده
بوده باشد تا معنی حدیث راست آید و آن ائمه که ایشان میگویند مدتهاست که عصر از وجود ایشان
خالی است و این خلاف مضمون قول پیغمبر است سخافت مذهب زیاده ازین نمی باشد که بالتزام
این نوع لاطایلات و صرف عمر در تاویل احادیث و آیات باز مفاسد مترتبه بر جای ماند و بعضی
از متعصبین جاهل بحث کرده اند که این احادیث بمذهب شیعه ائمه اثنا عشریه نیز راست نمی آید از برای
آنکه از آن امامان بغیر از علی بن ابیطالب و امام حسن دیگری امیر و صاحب ریاست کبری نبود و نفهمیده اند که امامت
و خلافت پیغمبر موقوف نیست باقتدار و شوکت و رجوع خلایق بلکه همچنانکه نبوت پیغمبر بتعیین خدای
و امر او متحقق میشود خواه امت اطاعت او کنند و خواه نکنند چنانکه ظاهر است در نوح و امثال او
از انبیای که امت با ایشان نگرویدند خلافت نیز بغیر مودة خدا و نص رسول و وصی رسول متحقق می شود خواه

خواه مردم مطیع و منقاد شوند خواه نشوند قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان
زهوقا علاوه حمیدی در جمع بین الصحیحین روایت کرده از رسول خدا که گفت من مات
ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مثل کفار
مرده باشد واین حدیث متفق علیه فریقین است و علمای ایشان این حدیث را صحیح میدانند و حال
آنکه دلالت صریح دارد بر حقیت مذهب شیعه اهل بیت که محال می دانند خالی بودن زمان از وجود امام
معصوم واجب الاطاعت و بر ارباب نجات ظاهر است که مراد معرفت اهل بیت معصومین پیغمبر
آخر الزمان است چنانکه حضرت امیر در بعضی از خطب نهج البلاغه فرموده من مات منکم علی
فراشه و هو علی معرفة حق ربه و حق رسوله واهل بیته مات شهیدا یعنی
آنکه هر کس از شما بر فراش خود بمیرد درحالیکه بمعرفت حق پروردگار خود و رسول او و اهلبیت
رسول او بوده باشد شهید مرده است و علمای ایشان در بیان معنی این حدیث سخنان
غریب گفته اند جمعی کثیر التزام کرده اند که مراد از امام زمان پادشاه عصر است و بنا برین لازم
می آید که هر کس در زمان یزید و سایر ملوک بنی امیه و بنی عباس و همچنین در زمان پادشاهان قهار
خونخوار مثل چنگیز خان وغیره مرده باشد وانها را نشناخته باشد کافر مرده باشد و بعضی دیگر
گفته اند که مراد از امام زمان قران است یا بعضی از قران واین نیز بیهوده است زیرا که قران
در جمیع ازمنه یکی است پس در حدیث بنوعی اضافه کردن امام بزمان آنکس و گفتن امام زمانه بیجا
خواهد بود و قطع نظر ازین مفسده بطریقه ابو حنیفه که امام اعظم ایشان است درست نمی شود
زیرا که او واجب نمیداند تعلیم و یاد گرفتن قران را نه کلا و نه بعضا اگرچه بواسطه نماز باشد بلکه
میگوید در نماز بجای قران واجب نباشد نه دانستنش چرا موجب کفر باشد و نیز هر منصف
خبیر میداند که ازین لفظ که بمنزله علم است از برای خلیفه و ولی متصرف این قسم معنی بعیده اراده
کردن محض مکابره است و لهذا ملا سعد الدین در شرح عقاید در مقامیکه این حدیث را دلیل
آورده از برای واجب بودن نصب امام انصاف داده که بمذهب غیر امامیه کار مشکل میشود و بنا بر
مقتضای این حدیث اما عجب از و که با آنکه دعوی دانش گفته که بعد از خلفای عباسیه کار مشکل

میشود و بر خود لیسندیده که خلفای بنی عباس امام او و سایر خلایق باشند و شناختن انها باعث کفر باشد سبحان الله در مقام اظهار دانایی و فضل بمرتبه که طعنه بر علمای امامیه زند و بزرگان را بجهل نسبت دهد و در مقامی مثل یزید مرد و دی را که خودش اعتراف بملعون بودن او دارد و امام و واجب المعرفة داند و بر خود لازم آرد که اگر امام زین العابدین یا امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهم السلام یا غیر اینها از ائمه معصومین در زمان این نوع بی دینان بروند بی معرفة آن ظلمه معذب باشند العیاذ بالله **از علامه دوانی** سخن خوش طبعانه کنایه آمیزی در افواه مذکور است بنا بر مناسبت مقام ایراد می نماید مشهور است که از ایشان پرسیدند که امام زمان کیست در جواب گفتند اگر از شیعه پرسند میگویند مهدی ابن امام حسن عسکری و اگر از اهل سنت و جماعت سوال کنند میگویند سلطان یعقوب ابن حسن بیگ ترکمان والله الموفق المعین **تتمیم** باید دانست که جمیع فرق اسلام اقرار دارند بظهور مهدی لیکن عقیده فرقه ناجیه اثنا عشریه بمقتضای احادیث صحیحه متواتره از رسول خدا و از ائمه معصومین آنست که بعد از امام حسن عسکری امام بحق و وصی مطلق فرزند خلف آنحضرت مهدی است و اوست صاحب عصر و زمان و قایم آل محمد و تا ظهور قیامت دین بوجود او قایم است و اهل خلاف چشم از مضمون احادیث پوشیده از راه انکار گاهی از مدت طول عمر آنحضرت استبعاد میکنند و گاهی میگویند بر وجود امام غایب فایده مترتب نمیشود و بر ارباب فطرت مستقیم ظاهر است که امثال این استبعادات ناشی نمیشود مگر از عناد یا از نقصان عقل و تفکر اگر نه چه استبعاد دارد که خدای تعالی بقدرت کامله خود عمر خاتم اوصیای پیغمبر آخر الزمان را زیاده از عمرهای متعارف قرار دهد و او را تا قیام ساعت زنده دارد **شیخ کامل** بهاء الله محمد عاملی قدس الله سره در اربعین حکایت کرده از سید جلیل رضی الدین ابن طاوس قدس الله سره العزیز که در بعضی از کتب خود حکایت کرده به این مضمون که روزی او را با فضلای بغداد صحبت اتفاق افتاد و سخن در میان ایشان کشیدند که مهدی و آنچه امامیه دعوی میکنند از حیوة آنحضرت و طول مدت عمرش پس تشنیع کرد آن فاضل بر کسیکه مصدق وجود مهدی و معتقد طول عمر آنحضرت بود و انکار بلیغ نمود انرا سید طاب ثراه گفته که پس من گفتم تو میدانی که اگر حاضر شود امروز

اگر مردی دعوی کند که من مشی بر آب میکنم هر آینه جمع میشوند از برای دیدن آن تمام اهل بلد پس چون
مشی کند بر آب و معاینه ببینند از او تعجب کنند از آن و بعد از آن بیاید روز دوم شخصی دیگر و بگوید
که من مشی بر آب میکنم و مشاهده کنند همان جماعت از او هر آینه تعجبشان کمتر خواهد بود از اول پس
چون بیاید روز سیوم شخصی دیگر و دعوی مشی بر آب کند بسیار باشد که نظارگیان دو شخص اول حاضر
نشوند از برای دیدن مگر قلیلی و چون مشی کرد تعجبشان بالکلیه زایل خواهد شد پس چون بیاید شخص دیگر و
و بگوید من نیز مثل اینها مشی بر آب میکنم و جمع شوند از برای تماشا آنکسانیکه مشاهده مشی اول کرده اند
و تعجب کنند از آن زیاده از تعجب از اول و دوم و سیوم هر آینه تعجب خواهند کرد عقلا از
نقص عقول این جماعت و مخاطب خواهند ساخت این مردم را بانچه مکروه اینها باشد پس بهمین طریق است
حال مهدی بعینه بواسطه آنکه شما روایت کرده اید که ادریس زنده است در آسمان تا حال و نیز
روایت کرده اید که خضر زنده است تا حال و همچنین روایت کرده اید که عیسی علیه السلام زنده است
در آسمان و خواهد آمد بر زمین نزد ظهور مهدی پس چرا شما تعجب نمیکنید از ایشان و تعجب میکنید از
آنکه مردی از ذریت پیغمبر آخر الزمان مثل یکی از اینها باشد و انکار میکنید آنکه یکی از جمله آیات پیغمبر
آخر الزمان این باشد که عمر شخصی از عترتش بیشتر باشد از عمرهای متعارف این زمان تا اینجا بود مضمون
کلام سید بروایت شیخ و الحق با وجود اندک انصافی بر همه کس ظاهر است که اصلا استبعادی ندارد و
و همچنین هیچ استبعاد ندارد که حق تعالی بمقتضای مصلحتی آنحضرت را مامور بغیبت گرداند
محقق است که فیض نفوس کامله چون فیض آفتاب در وقت استتارش در ابر موقوف بر حضور
و رویت نیست و لهذا جمیع ارباب توحید از مرشد غایب خود استعانت میطلبند و از ایشان مستفیض
میگردند هر چند در میانه بعد المشرقین بوده باشد چنانچه ظاهر است از تتبع احوال انبیا و اولیا و همچنین
کافه خلایق بارواح انبیا و اولیا متوسل میشوند و هر یک در خورد استحقاق خود از ایشان کامیاب مطالب
و مورد فیوضات میگردند هر چند آن کاملان بعالم آخرت انتقال کرده باشند پس چرا نشاید
که بوجود قایم آل خیر المرسلین نیز در ایام غیبت فواید عظیمه مترتب شود و محبان خالص العقیده
از فیض آنحضرت بمراتب ارجمند مراتب واصل گردند و نیز طوایف اسلام قایل اند بر وجود

آسمان و زمین و تاثیرات ایشان در موجودات و معترفند با آنکه با همه کس کاتبان اعمال همراهند
و نیز اقرار دارند بتاثیر شیطان و جنود وش در نفوس و اضلال آنها بدون رویت و معترفند بوجود
جن و تصرفات آنها و مرشدان ایشان همه قایلند بوجود اقطاب و ابدال غایب در اقطار ارض پس چرا نشاید
که از آل پیغمبر آخر الزمان که افضل مخلوقات و عالم بطفیل او موجود گشته شخصی باشد که فیضش
در حضور و غیبت برد و بامت برسد و الله الهادی

اصل سیم

در ذکر برخی از فضایل مسلم امامت
و تنبیه بر افضیلت آنحضرت مشتمل بر هفت لمعه

لمعه اول

بدان اسعدک الله که باتفاق مفسرین
و ارباب اخبار هر دو فرقه وقتیکه طایفه از نصاری نجران بخدمت رسولخدا صلی الله علیه و آله آمدند و از حال عیسی ع پرسیدند
و گفتند او چگونه بنده خدا و مخلوق اوست و حال آنکه بی پدر بهم رسیده این آیت نازل شد ان مثل عیسی کمثل
آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون الحق من ربک فلا تکن من الممترین
فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم
و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
یعنی بدرستیکه مثل عیسی نزد خدا همچون مثل آدم است خدای خلق کرد آدم را از خاک بعد از آن گفت
بشو پس شد این خبر حق از جانب پروردگار تست پس مباش از شک کنندگان پس هر که خصومت و جدل
نماید با تو در باب عیسی از دانستن آنکه او بنده و مخلوق خداست پس بگو بیائید تا بخوانیم پسران
خود را و شما پسران خود را و زنان خود را و شما زنان خود را و نفسهای خود را و شما نفسهای
خود را و بعد از آن مباهله کنیم یعنی تضرع و دعا کنیم تا عقوبت و خسران نصیب مدعی باطل شود پس بگردانیم
لعنت خدا بر دروغگویان پس نصاری از روزی که آیه نازل شد مهلت خواستند و باتفاق همه
فرق اسلام روز دیگر رسولخدا بقصد مباهله بیرون آمد با علی بن ابیطالب ع و فاطمه و امام حسن و امام
حسین علیه السلام و چون نصاری از عالم خود مصلحت دیدند او با ایشان گفت ای جماعت نصاری
من بزرگانی را می بینم که اگر درخواست کنند خدا تعالی بدعای ایشان کوه را از جا زایل گرداند مباهله
نکنید که هلاک می شوید و یک نصرانی در روی زمین نخواهد ماند تا روز قیامت این است مجملی از آنچه
ثعلبی و مقاتل و کلبی و صاحب کشاف و غیر ایشان از مفسرین و محدثین روایت کرده اند و در صحیح مسلم

در فضایل علی ابن ابیطالب روایت شده از عامر بن سعد بن ابی وقاص و او از پدرش که چون نازل
شد آیه مباهله خواند رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی
و بر منصف خبیر مخفی نیست که این آیه دالست بر منزلتی عظیم از برای علی بن ابیطالب که هیچیک را از
امت نبوده و ناطق بانکه با وجود صاحب این فضیلت خلافت پیغمبر آخر الزمان بدیگری نمیرسد
و مجوز نیست که صاحب این منزلت تابع دیگری باشد از رسول خدا خواه مراد از انفسنا موافق قول
مفسرین محققین هر دو فرقه در روایت ابن مغازلی از شعبی و اخطب خوارزم از ابن عباس و ابن
حجر در صواعق از دار قطنی علی بن ابیطالب باشد و بس و خواه مراد رسول خدا و علی بن ابیطالب
باشد چنانکه بعضی از متعصبین از پیش خود تکلف [illegible] شخص را طلب کنند نفس خود ساخته اند اما بنابر
اول از برای آنکه تا کسی از رهگذر کمالات نفسانی و افعال اختیاری و قرب الهی نهایت مناسبت
برسول خدا نداشته باشد و او را امتیاز تام از سایر اصحاب نباشد خدا تعالی او را نفس رسول
خود نمیخواند و این در نهایت وضوح است و اما بنابر ثانی بواسطه آنکه اگر علی ابن ابیطالب در فضایل
و کمالات از قرب الهی از دیگران امتیاز تام نداشت و او را با رسول خدا از راه مناسبت ذاتی
نهایت اتحاد نبود خدا تعالی از میان اصحاب و اقوام رسول مخصوص او را با رسول خود شریک
نمیگردانید در انفسنا و این نیز بسیار ظاهر است و آنکه از روی تعصب و جدل گفته که مراد از انفسنا
مرد است و بنابر آنکه عرب در مباهله خویشان خود را جمع میکنند حضرت رسول ایشان را طلب
کرد سخنش از نهایت رکاکت اصلا صورت ندارد چه بنابرین تقدیر اکتفا باین چهار کس مناسب نبود
بلکه بایستی که انحضرت عقیل و جعفر و عباس و ازواج و سایر اقربای خود را بخواند و نیز اطلاق انفسنا
در ینمقام بر رجال محض تعسف است چنانکه ظاهر است نزد عقل سلیم و قطع نظر ازین بر عقلا
مستور نیست که شریک گردانیدن رسول خدا انحضرت را در دعای خود دلالت صریح دارد بر آنکه
قرب منزلت ایشان نسبت بجناب الهی بیشتر از دیگران است در واقع کدام فضیلت ازین عظیم تر است
که رسول خدا در استجابت دعا ایشان را معاون خویش گرداند احمد حنبل روایت
کرده در مسند خود که گفت رسول خدا کنت انا و علی نورا بین یدی الله عز و جل قبل

ان يخلق ادم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله ادم قسم ذلك النور جزئين فجزء انا
وجزء علي يعني من و علي نوري بوديم نزد خدا پيش از مخلوق شدن آدم بچهارده هزار سال پس چون
خلق كرد خدا تعالي آدم را قسمت كرد آن نور را بدو جزو پس جزوي از آن نور من شدم و جزوي علي
و اخطب خوارزم در مناقب روايت كرده باسناد از رسول خدا كه گفت انا و علي نورا بين يدي
الله عز وجل قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالى ادم سلك ذلك
النور في صلبه فلم يزل الله تعالى ينقله من صلب الى صلب حتى اقره صلب عبد المطلب
ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمين قسما في صلب عبد الله وقسما في صلب
ابيطالب فعلي مني وانا منه لحمه لحمي ودمه دمي فمن احبه فبحبي احبه ومن ابغضه
فببغضي ابغضه حاصلش آنكه من و علي نوري بوديم نزد خدا پيش از مخلوق شدن آدم بچهارده هزار سال پس
چون خلق كرد خدا تعالي آدم را جاي داد آن نور را در صلب او پس هميشه خدا تعالي نقل ميكرد آن
نور را از صلبي بصلبي تا آنكه قرار داد او را در صلب عبد المطلب بعد از آن بيرون آورد او را از صلب
عبد المطلب و منقسم گردانيد او را بدو قسم قسمي در صلب عبد الله و قسمي در صلب ابوطالب پس علي از من است
و من از علي ام گوشت او گوشت من است و خون او خون من است هركه او را دوست دارد بدوستي
من او را دوست دارد و بدوستي من او را دوست داشته و هر كه او را دشمن دارد بدشمني من او را
دشمن داشته **و از ابن مغازلي** قريب بهمين مضمون روايت شده **لمعه دوم** احمد حنبل
روايت كرده باسناد حديث مواخات را بطريق متعدده و در بعضي از آنها مذكور است كه چون
بفرموده رسول خدا در ميان اصحاب عقد مواخات منعقد شد آنحضرت علي را با ديگر اصحاب
برادر نساخت و چون علي از سبب آن پرسيد رسول خدا گفت **والذي بعثني بالحق ما اخرتك**
الا لنفسي يعني قسم بكسيكه مرا براستي بخلق فرستاد كه بتاخير نينداختم ترا مگر از براي خودم آنگاه
فرمود **فانت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي و انت اخي ووارثي**
و در بعضي چنين مذكور است كه رسول خدا فرمود **انما تركتك لنفسي انت اخي وانا**
اخوك يعني وانگذاشتم ترا مگر از براي خودم تو اي برادر من و منم برادر تو **و در جمع بين**

الصحاح الستة در مناقب امیر المومنین و در سنن ابی داود و صحیح ترمذی ازو
شده که چون رسولخدا عقد مواخات بست در میانه اصحاب علی از روی اندوه از رسولخدا سبب
برادر نکردن خودش را پرسید پس رسولخدا گفت انت اخی فی الدنیا والاخرة و ابن مغازلی
نیز روایت کرده باسناد که چون روز مواخاة رسولخدا علی را باکسی برادر نساخت و علی از سبب
ان پرسید انحضرت گفت انما اخرتك لنفسی الا یسرك ان تکون اخا نبیك یعنی باخر نهادم
شما را مگر از برای خودم آیا خوشحال نمیسازد ترا آنکه برادر نبی خود باشی بعد ازین روایت کرده
که پس گرفت دست علی را و بر منبر برد و گفت ان هذا منی و انا منه الا انه منی بمنزلة هارون
من موسی الا من کنت مولاه فهذا علی مولاه و بعد ازین روایت کرده که پس عمر علی
را دید و گفت بخ بخ لك یا ابا الحسن اصبحت مولائی و مولا کل مسلم و از طرق
دیگر نیز روایت کرده که رسولخدا فرمود انت اخی فی الدنیا والاخرة و ابن مغازلی در کتاب
مناقب روایت کرده از رسولخدا که میگفت مکتوب علی باب الجنة قبل ان یخلق الله السموات
والارض بالفی عام محمد رسول الله علی اخوه یعنی نوشته شده است در بهشت پیش از خلق
کردن خدا تعالی آسمانها و زمین را بدو هزار سال که محمد پیغمبر خداست و علی برادر اوست
و احمد حنبل روایت کرده از جابر بن عبدالله که رسولخدا گفت رایت علی باب الجنة مکتوب
لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخوه و اخطب خوارزم روایت کرده از جابر که گفت
بودیم نزد رسولخدا که پیدا شد علی بن ابیطالب پس رسولخدا گفت قد اتاکم اخی یعنی بتحقیق که آمد نزد
شما برادر من بعد از ان رو بسوی کعبه کرد و گفت والذی نفسی بیده ان هذا و شیعته
هم الفائزون یوم القیمة حاصلش آنکه قسم بخدای که جان من در قبضه قدرت اوست که این کس
یعنی علی با شیعه اش در روز قیامت فایز و واصلند برحمت الهی و نعمت جاوید بعد ازان فرمود
انه اولکم ایمانا معی واوفاکم بعهد الله واقومکم بامر الله واعدلکم فی الرعیة
واقسمکم بالسویة واعظمکم عند الله مزیة یعنی بدرستیکه علی پیش از شماست در ایمان
با من و وفا کننده تر است از شما بعهد خدا و برجای تر است از شما قیام بامر الهی و عادلتر از شما

از شما در قسمت بسویه کردن و بزرگتر است از شما نزد خدایتعالی در افزونی منزلت بعد از آن
ابن مسعود گفت انحضرت فرمود نزلت فیه ان الذین امنوا و عملوا الصلحت اولئک هم
خیر البریة یعنی نازل شد در حق او آیه مذکور و ظاهر معنی آیه آنکه بدرستیکه آنکسانیکه ایمان آورده
اند و کارهای خوب کرده اند ایشانند بهترین خلایق **و حافظ ابونعیم** در حلیة الاولیاء روایت
کرده از رسولخدا که گفت اخصمک یا علی بالنبوة فلا نبوة بعدی وتخصم الناس بسبع لا
یحاجک فیها احد من قریش انت اولهم ایمانا بالله واوفاهم بعهد الله واقومهم
بامر الله واقسمهم بالسویة واعدلهم فی الرعیة وابصرهم بالقضیة واعظمهم
عند الله مزیة حاصلش آنکه غالبم بر تو ای علی بنبوة زیرا که نبوتی نیست بعد از من و غالبی
تو بر ناس بهفت فضیلت که منکر نیست آنرا احدی از قریش تو پیشتری از ایشان در ایمان بخدا
و وفاکننده تری از ایشان بعهد خدا و پابرجای تری از ایشان در قیام بامر الله و بهتری
از ایشان در قسمت بسویه و عادلتری از ایشان در رعیت و بیناتری از ایشان در قضایا و احکام
و بزرگتری از ایشان نزد خدا در افزونی منزلت **تنبیه** بر اهل انصاف پوشیده نیست
که تا کسی متصف باین صفات نباشد و در مراتب کمالات و قرب منزلت ربانی از همه در پیش نباشد
رسولخدا او را از میان جمیع اصحاب و اقارب از برای برادری خود اختیار نمیکند زیرا که
دوستی رسولخدا از روی خواهش و هوای نفس نیست بلکه از حیثیت مناسبت ذاتی و ارتباط صفاتی
و قرب منزلت بجناب الهی است و هرگاه کسی در ذات و صفت برسولخدا اشبه و اقرب
باشد از دیگران و بشهادت رسولخدا از همه افزون باشد یقین است که با وجود او دیگری
وصی پیغمبر خدا نمی تواند بود **لمعه سیوم** روایت کرده **احمد حنبل** در کتاب مسند و فضایل
بسند خود از زید بن ارقم که گفت جمعی را از اصحاب رسولخدا درهای شارع در مسجد رسول بود پس روزی
رسول صلعم گفت سدوا هذه الابواب الا باب علی یعنی سد و مسدود سازید این درها را غیر دریکه
از خانه علیست پس جمعی درین باب سخن کردند پس برخاست رسولخدا و بعد از حمد و ثنا گفت
اما بعد فانی امرت بسد هذه الابواب غیر باب علی فقال فیه قائلکم والله ما سددت

شیا و لا فتحته ولکنی امرت بشی فاتبعته حاصلش آنکه اما بعد از حمد و ثنای الهی بدرستی که من امر کردم بستن و کردن این درها غیر در علی پس متکلم شد در مباب گوینده شما بخدا قسم که بستم و نکردم من چیزی را و نگشادم چیزی را لکین مامور شدم بامری پس متابعت کردم انرا **و در صحیح ترمذی** روایت کرده از ابن عباس که گفت امر کرد رسول خدا ص بستن ابواب شارع در مسجد الا باب علی ع **وابن مغازلی** روایت کرده از حذیفه بن اسید غفاری حدیثی مشتمل اینکه رسول خدا امر پیغام فرستاد بسوی ابوبکر و عمر و عثمان تا بستند و گردانند ابواب شارع در مسجد را و علی را فرمود تا در جای خود باشد و چون برسول خدا رسید که جمعی درین باب سخنان میگویند انحضرت برخاست و بعد از خطبه فرمود والله ما اخرجتهم ولا اسکنته ان الله عز و جل اوحی الی موسی و اخیه ان تبوا لقومکما بمصر بیوتا واجعلوا بیوتکم قبلة واقیموا الصلوة وامر موسی ان لا یسکن مسجده ولا ینکح فیه ولا یدخله الا هرون وذریته وان علیا منی بمنزلة هارون من موسی حاصلش آنکه بخدا قسم که بیرون نکردم ایشان را از مسجد و ساکن نساختم علی را بدرستیکه خدای عز و جل بموسی و برادرش وحی فرستاد که بنا کنید از برای قوم خود بمصر خانها و بگردانید خانهای خود را قبله و بگذارید نماز و امر کرد بموسی تا ساکن نسازد در مسجدش و نگذارد که نکاح کنند در ان و داخل شوند مگر هرون و ذریه او و بدرستیکه علی از امت بمنزله هارون است از موسی **دیگر** روایت کرده از برا ابن عازب موافق روایتی که از احمد حنبل تخریج یافت **و حافظ ابوذکریا** اصفهانی در کتاب مناقب عباس روایت کرده از عبدالله بن عباس که رسول خدا ص علی بن ابیطالب را گفت ان موسی سئل الله ان یطهر مسجده ولا یمر به جنب ولا یسکنه الا هو وهرون وانی سئلت الله ان یطهر مسجدی ویحله لک ولذریتک یعنی بدرستی که موسی طلب کرد از خدا تعالی تا پاک سازد مسجد او را و نگذرد درو جنبی و ساکن نگردانند در ان مسجد کسی را غیر خودش و هارون و بدرستیکه من طلب کرده ام از خدای تعالی تا پاک سازد مسجد مرا و حلال گرداند انرا از برای تو و ذریه تو بعد از ان روایت کرده مشتمل انکه بعد از امر کردن ببستن ابواب ابی بکر و عمر و عباس و گفتگوی مردم دران باب رسول خدا بر بالای منبر رفت و گفت

ما انا سددت ابوابکم ولا انا فتحت باب علي ولکن الله سدد ابوابکم وفتح باب علي
یعني من مسدود نکردم درهاي شما را و نکشادم در علي را ولیکن خدا تعالی مسدود کرد درهاي شما را
وکشود در علي را و در مصابیح روایت شده از ابوسعید خدري که رسول خدا گفت یا علي
لا یحل لاحد ان یجنب في هذا المسجد غیري وغیرک یعني اي علي حلال نیست از براي احدي
که جنب شود درین مسجد غیر از من و تو روایت کرده احمد حنبل در مسند که خواند رسول خدا علي
را در غزاي طایف و راز گفت با وی و بطول انجامید راز گفتن آنحضرت تا آنکه مکروه داشتند قومي
از صحابه آنرا پس گفت قایلي از ایشان بتحقیق که دراز کرد راز را امروز با ابن عم خود پس رسید
این سخن برسول خدا پس جمع کرد از ایشان گروهي را بعد از ان گفت ان ناسا یقولون لقد
اطال الیوم نجوی ابن عمه اما اني ما انتجیته ولکن الله انتجیه یعني بدرستیکه گویند
گفت دراز کرد امروز راز را با ابن عمش آگاه باشند و بدانند بدرستیکه من راز نگفتم ولیکن خداي
راز گفت با وی و ابن مغازلي در مناقب روایت کرده از جابر بن عبد الله مثل روایت احمد حنبل و در
مناقب اخطب خوارزم و در صحیح ترمذي و در مصابیح نیز روایت شده از رسول خدا که دران روز
گفت ما انتجیته ولکن الله انتجاه تتمه مخفي نیست بر صاحبان بصیرت دلالت کردن این
احادیث بر نهایت امتیاز و قرب منزلت علي بن ابیطالب نسبت بخدا و رسول بحیثیتي که عقل هر
عاقل منصف را جزم بهم میرسد که با وجود آنحضرت دیگري سزاوار مرتبه خلافت و ولایت نیست
لمعه چهارم احمد حنبل روایت کرده از عبد الله بن بریده و او از پدرش که گفت روز
خیبر رایت را ابوبکر برداشت و بجانب کفار رفت و فتح ناکرده برگشت روز دیگر عمر رایت را برداشت
و بجنگ رفت و او نیز فتح ناکرده بازگشت و دران روز بمردم آزار و مشقت بسیاري رسید پس
رسول خدا گفت اني دافع الرایة غدا الی رجل یحبه الله ورسوله ویحب الله ورسوله
لا یرجع حتی یفتح له یعني بدرستیکه من خواهم داد علم را فردا بمردي که دوست میدارد او را خدا
و رسول او و دوست میدارد او خدا و رسول را بر نخواهد گشت تا آنکه فتح شود از براي او بعد ازین
روایت کرده که مردم دران شب بیدار بودند و مذکور مي ساختند با خود که آیا فردا از رسول خدا

کرا علم خواهد داد و چون مردم صباح کردند نزد رسولخدا صلعم رفتند و هر کس را امید آن بود که باو خواهد داد
آنگاه طلب کرد رسولخدا صلعم علی ع را در حالتی که آزار چشم داشت و آب دهن مبارک در چشم آنحضرت
انداخت و لوا را باو داد و فتح نصیب لشکر اسلام شد **دیگر** روایت کرده از سعید بن مسیب که رسولخدا
در آن روز گفت لاعطین الرایة رجلا یفتح الله علی یدیه یحبه الله و رسوله و یحب
الله و رسوله تا آخر که گرفت رایت را و فتح شد **و بطریق** دیگر نیز روایت کرده **و در**
روایتش از ابوهریره مذکور است که عمر رض گفت دوست نداشتم من اماره را مگر از روز **و در بعضی** از روایات
احمد لیس بفرار نیز مذکور است یعنی نیست گریزنده **و در صحاح** مسلم **و صحیح** بخاری نیز روایت شده
باسناد از سهل بن سعد که رسولخدا صلعم در روز خیبر گفت لاعطین الرایة غدا رجلا یفتح الله
علی یدیه یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله بعد ازین روایت کرده اند موافق روایات
اول احمد تا آنکه آب دهن مبارک در چشم علی انداخت تا به شد پس رایت را باو داد و بعد ازین
زیادات دیگر نیز مذکور است **و از طرق** دیگر که بعضی نظر به بعضی دیگر از راه زیاده و نقصان امتیاز
دارد نیز بخاری و مسلم روایت کرده اند **و در جمع** بین الصحاح الستة از صحیح ترمذی نیز روایت
شده باسناد از سهل بن سعد مثل روایت مذکور از بخاری و مسلم **دیگر** روایت کرده از سلمة بن
الاکوع مشتمله امور مذکوره با حکایت قتل مرحب نیز در تفسیر آیه و یهدیکم صراطا مستقیما روایت
کرده مشتمله بر روایت اول احمد با زیادتی مثل قتل مرحب و غیره و در آن مذکور است که بعد از
رجعت عمر و فتح نکردن اصحاب عمر را بجبن نسبت میدادند و عمر اصحاب را **و ابن مغازلی**
نیز روایت کرده باسناد از رسولخدا صلعم بعد از رجعت ابوبکر و عمر گفت لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و
یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار یعنی ستیزنده ناگریزنده است و بعد ازین روایت کرده به شدن
چشم علی بآب دهن مبارک آنحضرت و رایت بعلی دادن و فتح کردن **و در دلایل النبوة** بیهقی
و تاریخ طبری **و حلیه** حافظ ابونعیم نیز مثل روایت ابن مغازلی روایت کرده **و از طرق**
دیگر نیز ابن مغازلی روایت کرده امر خیبر را و در بعضی از آنها لیس بفرار نیز مذکور است
و ابن حجر در صواعق گفته که روایت کرده طبرانی از ابن عمر و ابی لیلی و عمران بن حصین

و روایت کرده بزار از ابن عباس که رسولخدا ص در روز خیبر گفت لاعطین الرایة غدا رجلا
یفتح الله علی یدیه یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار یفتح علیه
جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره بعد از ان ذکر کرده طلبیدن علی را و رایت باو دادن
و سایر اصحاب حدیث نیز روایت کرده اند که کثیری از انها مشتمل است بر فضایل بسیار و باتفاق جمهور
ارباب سیر روز اول رسولخدا ص علم را بابوبکر داد و او بجانب حصن رفته منهزم بازگشت در روز
دوم نیز عمر از ورسوا تر گردید بعد از ان رسول خدا فرمود لاعطین الرایة تا آخر پس روز دیگر
علم را بحضرت امیر المومنین داد و انحضرت علم را برگرفته متوجه جنگ کفار شد و مرحب را که سر کرده
ایشان بود و در همه قبایل عرب بشجاعت اشتهار داشت بضرب ذو الفقار بدو زخ فرستاد و بعد
از ان حلقه در خیبر گرفته آن در عظیم را از جای برکند و بر روی خندق پل ساخت تا مسلمانان
بر ان عبور نمودند و حصار خیبر در تصرف اهل اسلام در آمد و انحضرت در ان روز فرمود ما
قلعت باب خیبر بقوة جسمانیة و لکن قلعته بقوة ربانیة یعنی بر نکندم در خیبر را بقوة جسمانی
بلکه بر کندم ان را بقوة ربانیه **واخطب خوارزم** در مناقب روایت کرده از رسولخدا ص
که در روز فتح خیبر بعلی ابن ابیطالب گفت لولا ان یقول فیک طوایف من امتی ما قالت النصاری
فی عیسی ابن مریم لقلت فیک الیوم مقالا بحیث لا تمر علی ملاء من المسلمین الا اخذوا
من تراب رجلیک و فضل طهورک لیستشفون به و لکن حسبک ان تکون منی و انا
منک ترثنی و ارثک و انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یا علی
انت تودی دینی و تقاتل علی سنتی و انت فی الاخرة اقرب الناس منی و انک غدا
علی الحوض خلیفتی تذود عنه المنافقین و انت اول من یرد علی الحوض و انت
اول داخل فی الجنة من امتی و ان شیعتک علی منابر من نور یعنی حاصلش انکه اگر نه این بود
که می گفتند طایفه از امت من در حق تو آنچه را نصاری در حق عیسی بن مریم میگفتند هر آئینه میگفتم
در حق تو اوصافی چند که نمیگذشتی بر هیچ فرقه از مسلمین الا انکه بر میداشتند خاک پای ترا و باز مانده
آب وضوی ترا از برای تحصیل شفا و نجات و لیکن بس است ترا انکه هستی از من بمنزله هرون از موسی

الا انکه نیست پیغمبری بعد از من ای علی تو دین و ملت مرا بخلق خواهی رسانید و قتال خواهی کرد موافق
دین و ملت من و توی نزدیکتر مردمان بمن و بدرستی که تو بر لب حوض کوثر خلیفه من خواهی بود
و منع خواهی کرد منافقان را از ان و تو اول کسی که وارد خواهی شد بر من در لب حوض کوثر و تو
اول کسی که داخل می شوی در جنت از امت من و بدرستیکه شیعه تو بر منبرهای نور باشند در جنت
بعد از ین از تتمه این حدیث روایت کرده که رسولخدا فرمود حربک حربی و سلمک سلمی و
سرک سری وعلانیتک علانیتی وسریرة صدرک کسریرة صدری وانت باب علمی وان
ولدک ولدی ولحمک لحمی ودمک دمی وان الحق معک والحق علی لسانک
وفی قلبک وبین عینیک والایمان مخالط لحمک ودمک کما خالط لحمی ودمی ان
الله عزوجل امرنی ان ابشرک انک وعترتک فی الجنة وعدوک فی النار لا یرد
علی الحوض مبغض لک ولا یغیب عنه محب لک حاصل انکه جنگ با تو جنگ با من است و
صلح با تو صلح با من است و سر تو سر من است و علانیه تو علانیه من است و ما فی الضمیر تو ما فی الضمیر من است
و تو باب علم و دانش منی و بدرستیکه فرزند تو فرزند من است و گوشت تو گوشت من است و خون
تو خون من است بدرستیکه حق با تست و حق بر زبان تست و در دل تست و در میان چشم تست و ایمان
ممزوجست با گوشت و خون تو همچنانکه مخلوط است با گوشت و خون من بدرستیکه خدای عزوجل امر کرده
است مرا تا بشارت دهم ترا باینکه تو و عترت تو در جنت خواهند بود و عدو تو در نار خواهد بود و وارد
نخواهد شد بر حوض کوثر دشمن تو و غایب نخواهد شد از و دوست تو واحمد حنبل در مسند روایت
کرده که رسولخدا در حق علی بن ابیطالب گفت والذی نفسی بیده لولا ان تقول طوایف
من امتی فیک ما قالت النصاری فی ابن مریم لقلت الیوم فیک مقالا لا تمر بملاء من
المسلمین الا اخذ التراب من تحت قدمیک للبرکة حاصلش انکه قسم بآن کسی که جان من
در قبضه قدرت اوست که اگر نمی گفتند گروهی چند از امت من در حق تو انچه میگویند نصاری در حق
عیسی هر آئینه میگفتم امروز در شان تو سخنی چند که نمیگذشتی بر جماعة از مسلمین مگر انکه بر میداشتند
خاک زیر قدمهای ترا از برای تیمن و تبرک واحمد حنبل در مسند دیلمی در کتاب فردوس

وابن مغازلی در مناقب و اخطب در مناقب روایت کرده که رسولخدا در حینیکه قوم ثقیف نزد انحضرت آمدند فرمود لتسلمن او لابعثن الیکم رجلا منی یا گفت مثل نفسی فلیضربن اعناقکم ولیسبن ذراریکم ولیاخذن اموالکم حاصلش انکه مسلمان شوید والا خواهم فرستاد بسوی شما مردیکه از من است یا مثل من است پس خواهد زد گردن شمارا و باسیری خواهد برد کسان شمارا و خواهد گرفت اموال شمارا بعد ازین روایت کرده اند که عمر گفت بخدا قسم که نخواستم امارت را مگر از وز پس بلند میکردم سینه خودرا که شاید بگوید این است انگاه گرفت دست علی را انحضرت و گفت این است و در مسند احمد حنبل و جمع بین الصحاح الستة روایت شده که قریش جمع شدند نزد رسولخدا و گفتند یا محمد قوم ما بتو ملحق شده انها را بما باز فرست پس خشم شد رسولخدا بعد ازان گفت لتنتهن یا معشر قریش او لیبعثن الله علیکم رجلا منکم امتحن الله قلبه للایمان یضرب رقابکم علی الدین حاصلش انکه در گذرید ای قریش والا خواهد فرستاد بشما خدایتعالی مردی را از شما که امتحان کرده است دل او را اله برای ایمان تا بزند گردن شمارا بر سر دین و ملت بعد ازین گفته که پرسیدند یا رسول الله انکس ابوبکر است گفت نه گفتند عمر است گفت نه ولکن خاصف النعل فی الحجرة یعنی علی بن ابیطالب که دران وقت دوال نعلین انحضرت می دوخت و ثعلبی روایت کرده در تفسیرش باسناد که چون رسولخدا اراده هجرت از مکه نمود علی بن ابیطالب را در مکه از برای ادای وصایای خود و رد امانتهای که نزد رسولخدا بود گذاشت و امر کرد علی را در شبی که بغار رفت در حالتیکه احاطه کرده بودند مشرکین خانه رسول را تا بر فراش انحضرت بخوابد بعد ازین گفته که پس علی چنین کرد پس وحی کرد خدایتعالی بجبریل و میکائیل که من در میان شما عقد اخوت بستم و گردانیدم عمر یکی از شمارا درازتر از عمر دیگری اکنون کدام یک از شما ایثار میکند حیات خود را برای برادر خود پس اختیار کردند هردو حیات خودرا و هیچیک بدیگری بدل حیات نکردند انگاه خدایتعالی وحی نازل فرستاد که چرا شما مثل علی ابن ابیطالب نباشید که من در میان محمد و او عقد مواخات بستم و او بر جای محمد خوابید و میخواهد جان خودرا فدای او نماید اکنون بروید نزد علی ابن ابیطالب و او را از دشمنان نگاه دارید پس هردو فرود آمدند و جبرئیل بنزد سر انحضرت نشست و میکائیل بجانب پای او و انگاه

جبرئیل گفت بخ بخ من مثلك یا ابن ابیطالب یباهی الله بك الملائكة حاصلش آنکه مبارکباد ترا
ای علی بن ابیطالب ع کیست مثل تو خدا تعالی بسبب جوانمردی و اخلاص تو با ملائکه مباهات میکند پس
در حالتی که رسولخدا ص متوجه مدینه بود فرستاد خدا تعالی در شان علی بن ابیطالب ع و من الناس
من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله یعنی از مردمان کسی هست که میفروشد نفس خود را از برای
طلب رضا و خوشنودی خدا تعالی **و احمد حنبل** در مسند **و اخطب** در مناقب نیز روایت کرده
اند از ابن عباس رض حدیثی در فضایل علی بن ابیطالب ع مشتمل آنکه ابن عباس گفت فروخت علی نفس
خود را و پوشید لباس رسولخدا ص را و بر جای آنحضرت خوابید مشرکین پنداشتند که رسولخدا ص است
پس آمد ابو بکر در حالیکه علی خوابیده بود و چون پنداشت که نبی است گفت یا نبی الله علی گفت
بدرستیکه رسولخدا ص بجانب بیر میمون رفت پس ابو بکر رفت بجانب بیر میمون و دریافت نبی ص را
تنبیه چون محبت خدا و رسول بکسی از راه خوبی ذات و صفات و شایستگی اعمال آنکس است و جان
خود را فدای رضای خدا کردن کاشف از فرط اخلاص و ایمان بخدا و رسول است پس تامل باید کرد که چون
نبی در حق کسی خبر دهد که خدا و رسول او را دوست میدارند و صاحب آن اخلاص و فتوت باشد
مستحق خلافت و امامت است یا دیگران و از روی انصاف باید دید که اینچنین اخلاص و فتوت که ملائکه
از عهده آن بر نتوانند آمد چه جای بشر در کدام یک از اصحاب غیر علی ابن ابیطالب ع موجود بود تا توانند
بر آنحضرت پیشی گرفت الحق صاحب این مروت و اخلاص و قرب الهی لایق مرتبه ولایت است نه آنکه
در مجمع عساکر و حضور دوست و دشمن رسولخدا ص را واگذاشته خود بیچو نامردان عالم عار فرار را
فوز عظیم دانند **لمعه پنجم** روایت شده **در جامع** ترمذی **و جمع** بین الصحاح الستة **و سنن** ابی داود
و مناقب اخطب **و مناقب** ابن مغازلی **و مصابیح** از انس ابن مالک که گفت بود نزد رسولخدا ص
مرغ پخته پس رسولخدا ص گفت اللهم ائتنی باحب خلقك الیك یاکل معی یعنی خداوندا بسوی من بفرست
کسیکه محبوب ترین خلق است نزد تو تا بخورد با من این مرغ را **و احمد حنبل** در مسند روایت کرده
بسند از سفینه غلام رسولخدا ص که گفت آورده شد برای رسولخدا ص دو مرغ پس گفت رسولخدا ص
اللهم ائتنی باحب خلقك الیك و الی رسولك پس آمد علی بن ابیطالب و تناول نمود مرغ را با

رسول خدا ص و این حدیث را جمهور محدثین هر دو فرقه بطرق متعدده روایت کرده اند و در بعضی
از روایات ابن مغازلی و اخطب از انس منقولست که چون رسول خدا ص این دعا را فرمود علی
بن ابی طالب آمد و اذن دخول طلبید و چون من امیدوار بودم که شاید فردی از انصار این
فضیلت ممتاز گردد دادم او را گفتم پیغمبر مشغول است پس بازگشت علی و بعد زمانی مراجعت نمود دو باره او را برگردانیدم
و در مرتبه سیوم نیز میخواستم مثل بار اول رد نمودم او را برگردانم پس شنید رسول خدا ص صدای او
را پس خواند او را و آنحضرت گفت یا علی چه بود ترا که دیر آمدی آنحضرت گفت رد کرد مرا پیش ازین سه دفعه
انس مرا بازگردانید بعد ازین انس گفته که رسول خدا ص مرا گفت که ترا چه برین داشت من گفتم
که محبت قوم من یعنی انصار مرا برین داشت **و ترمذی** در صحیحش روایت کرده از رسول خدا ص
که در وقتیکه علی را بجائی فرستاده بود میگفت اللهم لا تمتنی حتی ترینی علیا یعنی خدایا میران
مرا تا آنکه بنمای بمن علی را **و در مسند** احمد حنبل **و کتاب** فضائل **و مناقب** اخطب خوارزم
روایت شده از رسول خدا ص که گفت ان السعید کل السعید حق السعید من احب علیا فی
حیاته و بعد موته حاصلش آنکه بدرستیکه سعید کامل و سعید حقیقی آنکسی است که دوست دارد علی را
هم در زمان حیات و هم بعد از موتش **و در صحیح مسلم و صحیح ابی داود و جمع بین الصحیحین**
و مشکوة روایت شده از علی بن ابیطالب ع که گفت و الذی فلق الحبة و برء النسمة لعهد النبی
الامی الی ان لا یحبنی الا مومن و لا یبغضنی الا منافق حاصلش آنکه قسم بآنکسی که شکافته است
دانه را و خلق کرده است انسان را که عهد کرده و قرار داده با من نبی که دوست ندارد مرا مگر مومن
و دشمن ندارد مرا مگر منافق **و ابن عبد البر** در کتاب استیعاب باین مضمون آورده که روایت
کرده اند طایفه از صحابه که رسول خدا ص علی را گفت لا یحبک الا مومن و لا یبغضک الا
منافق و علی میگفت و الله انه لعهد النبی الامی الی انه لا یحبنی الا مومن و لا یبغضنی
الا منافق **و احمد حنبل** در مسند روایت کرده از علی بن ابیطالب ع که گفت عهد النبی الی
انه لا یحبک الا مومن و لا یبغضک الا منافق **و دیگر** روایت کرده از ام سلمه که رسول خدا
علی بن ابیطالب را گفت لا یبغضک مومن و لا یحبک منافق **و در صحیح بخاری**

نیز از ام سلمه بهمین مضمون روایت شده و در صحیح ابی داود و جمع بین الصحاح الستة
و صحیح ترمذی از ابو سعید خدری روایت شده که میگفت میشناختیم منافقان را بدشمن داشتن ایشان
علی را و ابن حجر در صواعق روایت کرده از طبرانی از ام سلمه که رسول خدا گفت من احب علیا
فقد احبنی ومن ابغض علیا فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله یعنی هر که دوست
دارد علی را پس بتحقیق که دوست داشته مرا و هر که دشمن دارد علی را پس بتحقیق که دشمن داشته مرا و هر که دشمن
دارد مرا پس بتحقیق که دشمن داشت خدا را و احمد حنبل در مسند روایت کرده از ام سلمه که رسول خدا
گفت من سب علیا فقد سبنی یعنی هر که علی را ناسزا گفت پس بتحقیق که مرا ناسزا گفته است و ابن
حجر در صواعق از حاکم نیز روایت کرده و همچنین اخطب خوارزم در مناقب و نیز در صواعق روایت
شده از بزار از سعد بن ابی وقاص که رسول خدا گفت من اذی علیا فقد اذانی یعنی هر که برنجاند
علی را پس بتحقیق رنجانیده است مرا و دیگر روایت کرده از طبرانی و حاکم از ابن مسعود که رسول خدا
گفت النظر الی علی عبادة و اخطب در مناقب نیز بهمین مضمون روایت کرده و احمد
حنبل در مسند روایت کرده از ابن عباس که رسول خدا علی را گفت من احبک فقد احبنی و حبیبک
حبیب الله و عدوک عدوی و عدوی عدو الله الویل لمن ابغضک بعدی و دیگر از عمار
که رسول خدا علی را گفت طوبی لمن احبک وصدق فیک و ویل لمن ابغضک وکذب
فیک یعنی خوشا کسیکه دوست دارد ترا و راست گوید در حق تو و وای برانکه دشمن دارد ترا
و دروغ گوید در حق تو تنبیه بر صاحب انصاف پوشیده نیست که هر که احب خلایق باشد نزد خدا و پیغمبر
مومن باشد و عداوت او عداوت با خدا و رسول باشد و سبش سب رسول خدا باشد وصی
و خلیفه رسول خدا می تواند شد نه دیگری عجب دارم از انکه این حدیث متواتر المعنی در جمیع کتب
معتبره ایشان مذکور است و معهذا امثال معاویه ملعون را که انواع دشمنی از وی نسبت بامیر المومنین
و سایر اهل بیت رسید از خلفا میدانند و او را حضرت خال المومنین می نامند و میگویند در انچه
کرده مثاب است نعوذ بالله من هذه الاعتقادات خذلهم الله فی الدنیا و الآخرة لمعه هشتم
احمد حنبل روایت کرده در فضایل که رسول خدا گفت انا مدینة العلم و علی بابها

و در روایت دیگر نیز واقع شده انا دار الحکمة و علی بابها و در مناقب ابن مغازلی و خطیب
خوارزم روایت شده از ابن عباس که رسولخدا گفت انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم
فلیأت الباب و در کتاب مصابیح نیز همین مضمون روایت شده ابن مغازلی روایت کرده از
جابر بن عبدالله انصاری و علی ابن ابیطالب که رسولخدا گفت انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد
العلم فلیأت الباب و ابن حجر در صواعق روایت کرده از بزاز و طبرانی در اوسط از جابر بن
عبدالله که رسولخدا گفت انا مدینة العلم و علی بابها و حاکم روایت کرده از علی بن ابیطالب
که رسولخدا گفت انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب و ترمذی
روایت کرده از علی بن ابیطالب که رسولخدا گفت انا دار الحکمة و علی بابها از غرایب تعصبات
آنکه ابن حجر در صواعق بواسطه فضیلت خلفای ثلثه در برابر این حدیث متواتر روایت کرده از
دیلمی که رسولخدا گفت انا مدینة العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها
و علی بابها و از بس ظلمه جاهلیت سد راه بصیرتش گشته هیچ ملاحظه نکرده که شهر را سقف نمی باشد
و رسولخدا هرگز متکلم باین چنین سخنان نمی کرد و ادنی سفیهی را اگر گویند فلان شهر سقف
دارد البته حمل بر سخریه خواهد کرد و این مرد مجبر دانکه حدیث مذکور دال است بر فضیلت خلفای
ثلثه جزم نموده که عثمان سقف شهر علم است احمد حنبل در مسند و بیهقی در صحیحش روایت
کرده اند از رسولخدا که گفت من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی عزمه
و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی فطنته و الی عیسی فی زهده فلینظر الی علی
ابن ابیطالب یعنی هرکس بخواهد ببیند آدم را در علمش و نوح را در عزمش و ابراهیم را در حلمش و موسی
را در فطنتش و عیسی را در زهدش پس باید که نظر کند بعلی ابن ابیطالب و در روایت دیگر بیهقی
واقع شده من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقویه و الی ابراهیم فی حلمه
و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب و اخطب
خوارزم در مناقب و بغوی در صحاح روایت کرده اند از ابی الحمراء که رسولخدا گفت
من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی یحیی بن ذکریا فی زهده

والی موسی بن عمران فی بطشه فلینظر الی علی بن ابیطالب و ابن مغازلی در
مناقب روایت کرده با سناد از انس بن مالک که رسول خدا گفت من اراد ان ینظر الی علم آدم
و فقه نوح فلینظر الی علی بن ابیطالب و ثعلبی در تفسیر خود و جمعی دیگر از مفسرین روایت کرده اند
که مراد از من عنده علم الکتاب در آیه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتب
علی بن ابی طالب است ظاهر معنی آیه آنکه بگو ای محمد شاهد است میان من و شما خدای تعالی و آنکس نزد او ست علم کتاب
و جمهور مفسرین مثل ثعلبی و واحدی و غیر ایشان و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا
روایت کرده اند که مراد از اذن واعیة علی بن ابیطالب است و قاضی عضد در مواقف اعتراف
کرده و گفته که بر روایت اکثر مفسرین این آیه در شان علی بن ابیطالب است و این آیه در سوره الحاقه بعد
از ذکر احوال قوم نوح واقعست و حاصل ظاهرش باز عایت ما قبل این است که حالا یکه بر قوم نوح اجرا
کردیم از گرفتاری کافران و رستگاری مومنان برای آنست که خلق را تنبیه شود و نگاهدار دان پند
را گوش نگاهدارنده و یاد گیرنده تنبیه عاقل بصیر پوشیده نیست که لایق مرتبه ولایت کسی است که باب
مدینه علم خیر المرسلین و متصف بصفات جلیله انبیای بزرگوار باشد نه دیگری چون کسی از عهده حصر
فضایل علی ابن ابیطالب بر نمی تواند آمد چنانکه روایت کرده اخطب خوارزم از رسول خدا که گفت لو ان
الغیاض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس کتاب ما احصوا فضایل علی بن
ابیطالب لهذا این حدیث مشهور مناشده که علمای معتمد ایشان مثل ابن مغازلی و ابن مردویه و اخطب خوارزم
نیز روایت کرده اند اختصار می نماید و روایت کرده اند از عامر بن واثله که گفت حاضر بودم و خود می شنیدم
که علی بن ابیطالب ع در روز شوری با صحاب شوری میگفت اکنون من بر شما حجتی تمام میکنم که عرب و عجم
قادر بر تغییر او نباشند بعد از آن فرمود انشدکم بالله ایها النفر جمیعا افیکم احد وحد الله
قبلی قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم احد له اخ مثل جعفر الطیار فی الجنة مع
الملئکة قالوا اللهم لا قال انشدکم بالله هل فیکم احد له عم مثل عمی حمزة اسد الله و
اسد الرسول سید الشهداء غیری قالوا اللهم لا قال انشدکم بالله هل فیکم له
زوجة مثل زوجتی فاطمة بنت محمد صلعم سیدة نساء اهل الجنة غیری قالوا اللهم لا

قال انشدكم بالله هل فيكم احد له سبطان مثل سبطي الحسن والحسين سيدي شباب
اهل الجنة غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد ناجى رسول الله
صلعم عشر مرات قدم بين يدي نجواه صدقة قبلي قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله
هل فيكم احد قال له رسول الله صلعم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه ليبلغ الشاهد الغايب غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد
قال له رسول الله اللهم ائتني باحب الناس اليك والي واشدهم لك حبا ولي حبا ياكل معي
من هذا الطير فاتاه واكل معه غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد
قال له رسول الله لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله لا يرجع
حتى يفتح الله على يده اذ رجع غيري منهزما غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل
فيكم احد قال له رسول الله فيه لبني وليعة لتنتهن او لابعثن اليكم رجلا نفسه كنفسي
وطاعته كطاعتي ومعصيته كمعصيتي يقتلكم بالسيف غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم
بالله هل فيكم احد قال رسول الله كذب من زعم انه يحبني ويبغض هذا غيري قالوا اللهم لا
قال فانشدكم بالله هل فيكم احد سلم عليه في ساعة واحدة ثلثة الاف من الملئكة
منهم جبريل وميكائيل واسرافيل حيث جئت بالماء الى رسول الله من القليب غيري
قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد نودي به من السماء لا سيف الا
ذو الفقار ولا فتى الا علي غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد
قال له جبرئيل هذه هي المواساة فقال رسول الله انه مني وانا منه وقال جبرئيل
وانا منكما غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد يقاتل الناكثين و
القاسطين والمارقين على لسان النبي غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل
فيكم احد قال له رسول الله صلعم اني قاتلت على تنزيل القران وتقاتل على تاويل القران
غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد ردت عليه الشمس حتى
صلى العصر في وقتها غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد امره

رسول الله ان یاخذ براءة من ابی بکر فقال له ابو بکر یا رسول الله نزل فی شیء فقال انه لا یودی عنی الا علی غیری قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله لا یحبک الا مومن ولا یبغضک الا کافر غیری قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله اتعلمون انه امر بسد ابوابکم وفتح بابی فقلتم فی ذلک فقال رسول الله انا ما سددت ابوابکم ولا انا فتحت بابه بل الله سد ابوابکم وفتح بابه غیری قالوا اللهم نعم قال فانشدکم بالله اتعلمون انه ناجانی یوم الطائف دون الناس فاطال ذلک فقلتم ناجاه دوننا فقال ما انا انتجیته بل الله انتجاه غیری قالوا اللهم نعم قال فانشدکم بالله اتعلمون ان رسول الله قال الحق مع علی و علی مع الحق یدور الحق مع علی کیف ما دار قالوا اللهم نعم قال فانشدکم بالله اتعلمون ان رسول الله قال انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی لن تضلوا ما ان تمسکتم بهما ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض قالوا نعم قال فانشدکم بالله هل فیکم احد وقی رسول الله من المشرکین بنفسه واضطجع فی مضجعه غیری قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم احد بارز عمرو بن عبد ود العامری حیث دعاکم الی البراز غیری قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم احد انزل الله فیه ایة التطهیر حیث قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا غیری قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله انت سید العرب غیری قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله ما سئلت الله شیئا الا سئلت لک مثله غیری قالوا اللهم لا چون اکثر فضایلی که درین حدیث مذکور است پیشتر هر یک در مقام خود مذکور است لهذا بر سبیل تفصیل متعرض ترجمه نگشته اشاره به بعضی از امور غیر ظاهر میماند قوله فانشدکم بالله یعنی قسم میدهم شما را بخدا قوله بلی یدی نجویه صدقه مجمل این امر روایت جمهور مفسرین هر دو فرقه که چون اغنیای صحابه با رسول خدا امور بسیار میگفتند و آنحضرت را از کثرت جلوس و تکلم بسیار ایشان

خوش نمی آمد و حیا مانع می شد که ایشان را مانع شود لهذا نازل شد آیه یا ایها
الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة حاصل ظاهرش آنکه ای
کسانی که ایمان آورده اید چون مناجات کنید و راز گوئید با رسول الله باید که پیش از راز گفتن
صدقه بدهید پس همه اصحاب ترک مجالست و مناجات با رسول کردند بعضی از راه فقر و جمعی از
راه خست و بخل و حضرت امیر در آنوقت یک دینار طلا داشت آن را به ده درهم بفروخت و به ده دفعه
هر بار درهمی بصدقه میداد و با رسولخدا راز میگفت و تا حکم این آیه باقی بود بغیر از امیر المؤمنین
کسی با رسولخدا راز نگفت تا آنکه برای سرزنش صحابه آیه أأشفقتم ان تقدموا بین یدی
نجویکم صدقات نازل شد و حکم آیه نجوی منسوخ گشت و حاصل ظاهر آیه آنکه آیا ترسیدید که پیش از
مناجات با رسولخدا صدقه بدهید و لهذا حضرت امیر فرموده که در قرآن آیه ایست که بغیر از من
هیچکس بآن عمل نکرده است و بنی ولیعه بعین مهمله بر وزن سفینه قبیله ایست از قبایل یمن و قلیب
بقاف بر وزن فعیل یعنی چاه و محل خبر قلیب بروایت اخطب خوارزم آنکه در شب بدر رسولخدا
با صحاب گفت که کیست از برای ما آب بیارد پس برخاست علی بن ابیطالب و مشک را برداشت
بر سر چاهی عمیق آمد و مشک را پر آب کرد پس خدا تعالی وحی فرستاد و بجبرئیل و میکائیل
و اسرافیل که بیاری محمد و لشکر او بروید و ایشان با ملایکه دیگر فرود آمدند و در اثنای سیر
چاه بر علی ابن ابیطالب گذشتند و بر آن حضرت همه ایشان سلام کردند و بروایت فریقین در جنگ
احد در وقتی که اصحاب گریخته بودند و حضرت امیر بر رسولخدا ایستاده بود و از هر طرف که
فوجی از مشرکان قصد رسولخدا میکردند بضرب ذو الفقار ایشان را متفرق میساخت جبرئیل
نازل شد و میخواند لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار بعد از آن گفت یا رسول الله تعجب میکنند ملائکه
از جان فشانی علی از برای تو و چون مواساة بمال یعنی از مال خود همراهی بکسی کردن متعارفست جبرئیل
گفت هذه هی المواساة یعنی اینست مواساة که کسی بجان همراهی کند نه آنکه از مال خود دیگری
را بهره مند سازد و بروایت متواتره دو فرقه رسولخدا بعلی ابن ابیطالب فرمود تو مقاتله
خواهی کرد با ناکثین و مارقین و قاسطین و مراد از ناکثین سپاه جمل است که بسرکردگی عائشه

وطلحه وزبیر با حضرت امیر مومنان جنگ کردند و چون ایشان عهد و بیعت امام بحق را شکستند رسولخدا
این اسم را بر انها جاری ساخت و مراد از قاسطین معاویه و اصحاب اوست که از حق عدول کردند و
با انحضرت که خلیفه و وصی رسولخدا بود قتال کردند و قاسط بمعنی عدول کننده از حق است چنانچه خداتعالی
فرموده واما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا و از مارقین خوارج نهروانست که رسولخدا در حق انها فرمود
یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة یعنی بیرون میجهند از دین چنانکه تیر از کمان می مشهوره
جهد و حکایت رد شمس در کتب فریقین مذکور است و موافق بعضی از روایات ابن مغازلی این است که
وحی نازل شد بر رسولخدا در حالیکه سر مبارکش در کنار علی بود پس علی ابن ابیطالب بواسطه انکه سر
رسولخدا در کنار داشت نماز عصر نکرد تا انکه غروب کرد افتاب پس رسولخدا گفت اللهم انکان
علی علی طاعتك وطاعة رسولك فاردد علیه الشمس یعنی خداوندا اگر علی بطاعت تو و
طاعة رسول تو بوده است پس باز گردان از برای او افتاب را پس افتاب از مغرب طالع شد تا علی ابن ابیطالب
نماز عصر گذارد و بعد از ان غروب کرد **لمعه هفتم** در تنبیه بر افضلیت امیر المومنین بر هر صاحب
فطرت مستقیم پوشیده نیست که کسیکه از جانب خدا و رسول باین همه فضایل که مذکور شد ممتاز باشد
اکمل و افضل جمیع اصحاب است و اعظم است در اجر و اقربست در منزلت نزد خدا تعالی و انکار آن
محض مکابره است و نیز هرکه از حالات انحضرت فی الجمله اطلاعی باشد بیقین میداند که بعد از
رسولخدا در هیچ کمالی از کمالات احدی را لاف همسری با انحضرت نمیرسد اولا در علم بر ارباب
تحقیق ظاهر است که انحضرت اعلم ناس بود لهذا صحابه در جمیع مسایل مشکله با انحضرت رجوع میکردند
و حکما از کلمات و خطب انحضرت استفاده حکمت نظری و عملی کرده اند و متکلمین و فقها و مفسرین
جمیع فرق اسلامیه یا بامام جعفر صادق منتهی میشوند یا بابن عباس و این هردو از انحضرت تعلیم گرفته
اند اما ابن عباس خود بلا واسطه شاگرد انحضرت بود اما امام جعفر صادق علیه السلام زیرا که او از
پدرش امام محمد باقر علیه السلام استفاده نموده و او از پدرش امام زین العابدین و او از پدرش
امام حسین و او از انحضرت تعلیم گرفته بلا واسطه و هرکس تامل در خطب نهج البلاغه کند میداند که جمیع
مسایل حقه طبیعی و الهی در انها مندرجست بانهایت وضوح و جمیع متکلمین از معتزله و اشاعره منتهی میشوند

در تعلیم عبد الله بن محمد بن حنیفه و او با آنحضرت ارتباط یافته بلا واسطه و علم نحو را نیز اول آنحضرت
بابو الاسود تعلیم فرموده باتفاق و علم فصاحت نیز از آنحضرت انتشار یافته و لهذا جمیع فصحا خطب آنحضرت
را فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق گفته اند و کمل صوفیه نیز خرقه خود را با آنحضرت میرسانند و اکثر
علوم غریبه نیز همه خود را با آنحضرت منسوب میسازند و از فیض کتاب جفر و جامع که بروایات متواتره
علمای اهل بیت از آنحضرت است و مشتمل است بر علم اولین و آخرین بهره مند گشته اند و جمعیکه نزد اهل
خلاف معتبر اند نیز برین اعتراف نموده اند **میر سید شریف** در شرح مواقف در مبحث تعلق
علم واجب بمعلومین چنین گفته بدرستیکه جفر و جامعه دو کتابند از علی بن ابیطالب و تحقیق که ذکر شده
دران دو کتاب بطریقه علم حروف حوادثی که حادث میشود تا انقراض عالم و ائمه که معروفند
از اولاد او میدانستند آن دو کتاب را و حکم میکنند از روی آن دو کتاب و در کتابت قبول عهد که
علی بن موسی الرضا بمامون نوشته مذکور است که تو شناختی از حقوق ما آنچه را که پدران تو نشناختند
پس من قبول کردم عهد ترا لیکن جفر و جامع دلالت میکند بر آنکه این عهد تمام نخواهد شد و بعد ازین
گفته که مغاربه را نصیبی از علم حروف هست و منسوب میسازند دران علم خود را باهلبیت و من دیدم در
شام نظمی که دران بسبیل رمز اشاره شده بود باحوال ملوک مصر و شنیدم که آن نظم مستخرج است از آن
دو کتاب تا اینجا بود مضمون کلام میر سید شریف **و ملا سعد الدین** در شرح مقاصد
در مبحث امامت نیز گفته که امام علی بن موسی رضا در آخر آنچه در پشت عهدنامه مامون نوشته بود و این
بود که جفر و جامعه دلالت میکند بضد عهدی که تو کرده بعد ازین گفته که الحال آن عهدنامه موجود
است در مشهد رضوی در خراسان و بر متتبع ظاهر است که اخبار بمغیبات آنحضرت از حد و حصر
متجاوز است مثل خبر دادنش زوال مملکت بنی امیه و ظهور دولت بنی عباس و آمدن سپاه ترک
و مغول و زوال دولت بنی عباس و مثل خبر دادن از شهید شدن خود و از ابن ملجم و از شهید
شدن امام حسین در کربلا و از سنان بن انس قاتل آنحضرت و خبر دادن از گذشتن خوارج از
نهر و خبر دادن بمصلوب شدن رشید هجری که از خاصان اصحاب آنحضرت بود بعد از بریده شدن
هر دو دست و هر دو پای او و خبر دادن از حجاج و افعالش و از کشته شدن کمیل ابن زیاد که

که از خواص آنحضرت بود بدست آن ناپاک و خبر دادن از مصلوب شدن میثم غلام آنحضرت و میثم
نمودن نخلی که او را بر آن بردار کشیدند و خبر دادن از کشته شدن قنبر و خبر دادن بجویان برا
بن عازب تا زمان کشته شدن امام حسین و یاری نکردن برا امام حسین را و غیر اینها از آنچه در کتب معتبره
هر دو فرقه روایت شده **و در کتب فریقین** بروایات متعدده واقع شده که آنحضرت بر
منبر میگفت سلونی قبل ان تفقدونی یعنی بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید و بعد از این میفرمود نیست
چیزی که شما از من بپرسید من از آن جناب که هست ندانم **و در صحیح مسلم** روایت شده که آنحضرت
بر منبر فرمود بپرسید از کتاب خدا بدرستی که نیست آیه از آیات قرآن مگر آنکه من میدانم که در کجا نازل
شده و بپرسید از فتنها پس نیست فتنه مگر آنکه میدانم پیشبر و انرا و میدانم آنکس را که دران فتنه کشته شود
احمد حنبل روایت نموده در مسند که نبود از اصحاب رسولخدا احدی که سلونی گوید مگر علی ابن
ابیطالب **دیگر** روایت کرده در مسند از سعید بن مسیب که عمر بن الخطاب پناه میبرد بخدا از مشکلی که
حل آنرا از علی بن ابیطالب نشنیده بود و چرا چنین نباشد و حال آنکه از اوان طفولیت تا اوان رحلت
خیر المرسلین با نهایت حفظ و ذکا و حدس صایب همواره در خدمت رسولخدا می بود و همیشه از آنحضرت
تربیت می یافت و آنحضرت نهایت سعی و اهتمام در ارشادش بجا می آوردند و لهذا عرفانش بمرتبه
رسیده بود که میفرمود **لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا** حاصلش آنکه اینچنان بر من حقیقت
امور روشن است که اگر پرده حجاب از میان برخیزد در ایمان من نیفزاید **دیگر** در زهد هیچکس از اهل
خبرت منکر نیست که غیر رسولخدا در ترک دنیا و گذشتن از لذت آن مثل علی ابن ابیطالب نبود
و همیشه بدنیا خطاب میکرد و میگفت ترا سه طلاق داده ام و پیوسته سر انبان نان جو را که خوراکش
بود مهر میکرد که مبادا حسنین دران روغن یا چیزی دیگر که فی الجمله لذتی بخشد داخل کنند و همیشه لباس
خشن بود و نعلین از لیف می پوشید و خود لباس پاره شده خود را می دوخت و غلاف شمشیر خود را
از لیف میکرد **دیگر** در عبادت باتفاق همه بغیر رسولخدا کسی از آنحضرت عابدتر نبود و استغراق
در عبادت بمرتبه بود که در حین نماز پیکان از جسد مبارکش میکشیدند و خبردار نمی شد و از بسیاری
سجود جبین منورش مثل سینه شتر شده بود و همه کس آداب نماز شب و دعاها و مناجاتها را

از آنحضرت کسب کرده اند و حالش در اخلاص این بود که فرموده واللہ ما عبدتک خوفا من نارک
ولا شوقا الی جنتک ولکن رأیتک اهلا للعبادة فعبدتک حاصلش آنکه بخدا قسم که عبادت
نکردم ترا از ترس دوزخ ونه از خواهش بهشت ولیکن چون ترا مستحق عبادت یافتم عبادت کردم **دیگر**
در شجاعت باجماع جمیع فرق اسلام از همه امت اشجع بوده در تمام اقطار وبلاد بر آنحضرت شل مبرز شده
ودر کثرت جهاد وقتل مشرکین هیچکس مثل آنحضرت نبوده هرکس از غزوات آنحضرت فی الجمله واقف
باشد می داند که این نحو قوت وقدرت ربانی است نه جسمانی در واقع کسیکه جبرئیل در شانش لا فتی
الا علی لا سیف الا ذو الفقار خواند ورسولخدا در وصفش بگوید لضربة علی یوم خندق
افضل من عبادة الثقلین کرا یارا که در شجاعت وفتوت با وبرابری تواند کرد و لهذا در کتب معتبر نقل
روایت شده از عمر وحسن بصری که در حق آنحضرت گفته اند لولا سیفه لما قام عمود الاسلام
دیگر در سخاوت نزد همه کس مسلم است که آنحضرت اسخی از جمیع امت بوده ودر جان بخشی آن بیت
دانست که در شانش نازل شد ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله **وشرافت**
نسبش نیز بر عالمیان روشن است الحق کدام شرافت زیاده از ابن عم رسولخدا وزوج فاطمه
زهرا علیها السلام بودن متصور است **وهمچنین** در هر صفتی از صفات کمال احدی از امت با آنحضرت
برابری نمی تواند کرد واین بر مطلعین احوال واطوار سلف بسیار ظاهر است پس ظاهر شد که آنحضرت
افضل امت است وهر گاه افضل باشد خلیفه وجانشین رسولخدا آنحضرت خواهد بود زیراکه تقدیم
مفضول بر فاضل قبیح است عقلا **اصل دهم** در ذکر برخی از مطاعن داله بر بطلان امامت
خلفای ثلثه مشتمل بر چهار تذکره **تذکرهٔ اول** در مطاعن مشترکه از انجمله تخلف هر سه از
جیش اسامه وبیان این امر بر سبیل اجمال آنکه باتفاق ارباب سیر واحادیث ونقل آن حضرت رسولخدا در ایام
قرب برحلت اسامه بن زید را امیر گردانید بر ابوبکر وعمر وعثمان وجمعی کثیر از مهاجر وانصار وحکم
فرمود تا بجانب فلسطین بغزا روند به سرداری اسامه وتاکید بلیغ نمود در بیرون رفتن ایشان
از مدینه ومطابق روایت رئیس متکلمین ایشان محمد شهرستانی در کتاب ملل ونحل وروایت میر سید
شریف از آمدی امام پیشوای ایشان در شرح مواقف وغیر ایشان از علمای مورخین فرمود

لعن الله من تخلف عن جیش اسامه یعنی لعنت کناد خدا بر کسیکه تخلف کند از لشکر اسامه و ایشان
هر سه بجاری آنحضرت را بهانه ساخته از جیش اسامه تخلف نمودند که مبادا بعد از رفتن ایشان خلافت بعلی
ابن ابیطالب قرار گیرد با آنکه بر همه ظاهر بود که آنحضرت بمقتضای آیه شریفه و ما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی هرچه میفرماید بوحی آلهی است و همه کس مامورند باطاعت آن پس جمعیکه امر رسولخدا
نشنوند و بسخن او عمل نکنند یقین است که صلاحیت خلافت پیغمبر آخر الزمان ندارند و نیز ظاهر است که اگر رسولخدا
بخلافت یکی ازین سه راضی می بود در چنین وقتی ایشان را به بیرون رفتن از مدینه امر نمیفرمود
و ایشانرا تابع اسامه نمیکرد لیکن چون آنحضرت بر ما فی الضمیر ایشان اطلاع داشت آنها را برفتن با اسامه
مامور ساخت و علی بن ابیطالب را نزد خود در مدینه نگاهداشت تا ارباب شعور را متحقق شود که اینها قابل
خلافت نیستند **دیگر** کفر ایشان چه باتفاق جمیع امت این هر سه بعد از مدتها کافر بودند و بت می پرستیدند
بشرف اسلام در یافتند و علی بن ابیطالب باتفاق در طفلی بسعادت ایمان ممتاز گردید و نزد عقل سلیم
متحقق است که هر که سجده بت کرده باشد قابلیت مرتبه رفیع خلافت رسولخدا که صنف مرتبه نبوت است
ندارد و آیه شریفه انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظلمین
نیز برین دعوی برهانیست قاطع زیرا که بحضرت ابراهیم خبر داده که من گرداننده ام ترا از برای مردم
پیشوا و مقتدا و حکایت کرده از ابراهیم که از ذریه من نیز امام و پیشوا گردان و در جواب فرمود که نمی رسد
عهد من یعنی امامت بظالمان و مراد از ظلم ظالم در حین ظلم نیست چه ظاهر است که حضرت ابراهیم از برای
ذریت ظالم در زمان ظلم امامت را طلب نمیکند و نیز مراد منحصر در آن ذریت که هر که متصف بصفت ظلم
نشده باشند نیست و الا جواب مطابق سوال نخواهد بود پس مراد از آن با ذریه است که بالفعل صالح
و عادل باشند و در بعضی اوقات متصف بصفت ظلم شده باشند یا اعم از و از آن که اصلا متصف
بظلم نشده باشند و بنابرین جواب چنین میشود که امامت نمیرسد بآن ذریه که متصف بظلم شده است
و در بعضی از اوقات و هر که در بعضی از اوقات کافر باشد ظالم نیز خواهد بود بمقتضای آیه والکافرون
هم الظلمون پس روشن شد که خلفای ثلثه که چندین سال کافر بودند مستحق خلافت نیستند و اگر کسی گوید
مراد عهد نبوت است با آنکه مخالف ظاهر آیه و قول اکابر مفسرین ایشان مثل صاحب کشاف و امثال

اوست بی فایده و نیز هست زیرا که هرگاه نبی جایز الظلم نباشد خلیفه نبی که نایب اوست و بعد از و درامت او
بهدایت خلایق و حفظ احکام دین مشغول است نیز باید که جایز الظلم نباشد چنانکه ظاهر است بر صاحب انصاف
و از مویدات مثبت مقصود است آنچه خدا تعالی در سوره ابراهیم فرموده که ابراهیم در مناجات گفت
واجنبني وبني ان نعبد الاصنام رب انهن اضللن كثيرا من الناس فمن تبعني فانه مني
یعنی دور کردان مرا و فرزندان مرا از آنکه بپرستیم بتان را ای پروردگار من بدرستیکه بتان گمراه
کردند بسیاری از مردم پس هرکه پیروی من کند بدرستیکه او از من است پس ازینجا ظاهر شد که از ذریت او
هر کس که بت پرستیده پیروی او نکرده و هرگاه پیروی او نکرده باشد از و نخواهد بود و هرگاه از و نباشد یقین
است که طلب امامت از برای او نکرده و نیز موید مطلوب است روایت ابن مغازلی از ابن مسعود که رسولخدا
گفت **انتهت الدعوة الي والى علي لم يسجد احدنا قط لصنم** زیرا که حاصلش اینکه رسید من و
علی پیشوائی و رهنمائی از برای آنکه ما بت را هرگز سجده نکرده ایم پس اگر بت پرستی در بعضی اوقات منافات
نداشت با امامت رسولخدا این طور سخن نمیفرمود چنانکه ظاهر است **دیگر** ترک تجهیز و تکفین و تعزیه
رسولخدا کردن و همان لحظه بدون مشوره با اهل بیت رسولخدا و سایر اقربای آنحضرت در اخذ بیعت
سعی و تلاش نمودن زیرا که ظهور این امر از ایشان دلیلی است ظاهر بر عدم اخلاص و عقیده و نهایت حرص
بامارت و حکومت اگر نه چه معنی دارد که خیر المرسلین که بنص **لولاك لما خلقت الافلاك** آسمانها
بطفیل او موجود گشته ایشان را از ذلت کفر و خواری جاهلیت بعز اسلام سرفراز کرده و سالها در ارشاد
و هدایت ایشان متحمل زحمتهای بی اندازه شود و همواره انواع شفقت و عنایت در باره شان مبذول
دارد و ایشان اصلا متوجه تغسیل و تکفین جسد مبارک آنحضرت نشوند و بامر تعزیه اشتغال ننمایند و با
اهل بیت او که قرآن مجید از عصمت ایشان خبر داده مشورت نکنند با آنکه بر همه ظاهر بود که رسولخدا محبت
و اطاعت ایشان را اجر رسالت قرار داد و صلوة بر ایشان را جزو صلوة بر خویش گردانید و امت را
مکرر باطاعت ایشان مامور ساخت و فرمود که اگر اطاعت با ایشان کنید هرگز بضلالت نخواهید افتاد
و خبر داد که ایشان با قرآنند و قرآن با ایشانست و نجات از اطاعت ایشان حاصل میشود و توسل
با ایشان موجب رستگاری است و محبت ایشان باعث نجات است و همه را الیقین بود که علی

بن ابیطالب در علم و زهد و شجاعت و رای و تدبیر و سایر کمالات از جمیع امت سر آمد بود و ممتاز
از رسولخدا صلعم فضایل بسیار در حق او استماع می نمودند و مکرر شنیده بودند از آنحضرت صلعم که نسبت علی ع با من
نسبت هرون است بموسی ع و ایشان را خبر داده بود که علی ع با حق است و حق با علیست و میدانستند که خدا
در قرآن مجید او را ولی امت و نفس رسولخدا صلعم گفته و رسول او را بخطاب مولی ممتاز گردانیده و او را
برادر خویش خوانده و فرزندان او را فرزندان خویش دانسته و فاطمه زهرا ع را باو ارزانی داشته و
خبر داده که او دوست میدارد خدا و رسول صلعم را و خدا و رسول ص دوست میدارند او را الحق اگر کسی بهره
از انصاف و شعور مستقیم داشته باشد و خود را از تقلید و تعصب معرا سازد بتعین میداند که باعث
بر ارتکاب اینقسم امور موجبی ندارد بغیر از حب ریاست و عناد با اهل بیت والا بمقتضای عرف و عادت
و طور عقل و رعایت حقوق رسالت و تعین راه نجات و آئین دینداری و اجتناب از خطا و ضلال بایستی
که بعد از پرداخت امور تعزیت و تجهیز و تکفین رسولخدا صلعم با علی بن ابیطالب ع و سایر اهلبیت و اقارب
آنحضرت صلعم مصلحت دیده بر تقدیر عدم نص خدا و رسولخدا صلعم بمشورت و صوابدید ایشان تعین خلیفه
نمایند نه اینکه متوجه آیات و احادیث نشده و اصلا بامر تعزیت نپرداخته و از اهل بیت مصلحت نپرسیده
از مردم برای خود بیعت بگیرند و بعد از آن اهل بیت رسولخدا صلعم بجبر و قهر تکلیف بیعت نمایند عجب خجلت
که شیعه اهل بیت علمای ایشان را ملامت میکنند و میگویند چه معنی دارد سخن شما که امامت ابوبکر باجماع
ثابت شده و خدا و رسول ص نص بر خلافت هیچکس نکرده اند و چرا رسولخدا با نهایت شفقت و عنایت
نسبت بحال امت این چنین امر عظیمی را مهمل واگذارد و ایشان از راه جدل میگویند امامت داخل در
اصول دین نیست بلکه از فروع است و اینچنین امری را اگر خدا و رسولخدا صلعم باختیار امت واگذارند
محذوری ندارد و در امثال این مقام از راه تزویر و عوام فریبی آمده میگویند چون نهایت اهتمام در تعیین
امامت بود صحابه از درد دینی که داشتند تعین امام را بر تجهیز و تکفین رسول و مشوره با اهل بیت او
مقدم داشتند و بر هر ذیعقلی ظاهر است که درد دین صحابه بیش از درد دین پیغمبر و اهل بیت او نبود و
صحابه را غم امت و فکر ملت بیش از ایشان نبود و همچنین نزد همه کس روشن است که اگر ایشان این
مقدار صبر میکردند که بعد از کفن و دفن رسولخدا صلعم بمصلحت اهل بیت ع امر خلافت را انتظام دهند هیچ

مقدمه مترتب نمیشد و اصلا خلل در دین راه نمییافت و چگونه چنین نباشد حال آنکه بعقیده همه ایشان در روز اول و دویم کار بیعت باتمام رسید و معهذا نه بلاد اسلام را کسی تاخت و تاراج کرد و نه کسی از مسلمانان بدست کفار اسیر شد و نه بر سر مدینه کسی شبخون آورد **دیگر** آنکه ابوبکر و عمر بواسطه اخذ بیعت از اهل بیت قصد سوختن خانه فاطمه زهرا کردند **ابن عبد ربه** امام معتمد القول ایشان در جزو رابع از کتاب عقد چنین گفته که اما علی و عباس پس نشستند در خانه فاطمه و ابوبکر عمر را گفت اگر ابا کنند از بیعت برو و از ایشان بکش پس عمر آمد با آتش افروخته تا خانه فاطمه را آتش زند فاطمه گفت یا ابن خطاب آمده که بسوزی خانه ما را عمر گفت آری **و صاحب** کتاب محاسن و **انفاس الجواهر** شیخ موثق ایشان در کتاب سقیفه نیز قریب بهمین مضمون روایت کرده **و واقدی** که از اجله مشایخ قریب العهد ایشان است روایت کرده که عمر بن الخطاب با جمعیکه در ایشان بود اسید بن الحضیر و سلمة بن اسلم آمد نزد علی و گفت بیرون آیید و الا خواهم سوخت خانه را بر شما **و ابن خزابه** که از معتبرین ایشان است در کتاب غرر نقل کرده که زید ابن اسلم گفت من از آنکسانی بودم که با عمر بن خطاب هیمه بر در خانه فاطمه بردند پس عمر بفاطمه گفت بیرون کن هرکه در خانه است و الا خانه را با هرکه در آنست خواهم سوخت و در خانه علی بود و فاطمه و حسنین و جماعتی از اصحاب رسول خدا پس فاطمه گفت خانه را بر فرزندان من آتش خواهی زد عمر گفت آری بخدا قسم مگر آنکه بیرون آیند و بیعت کنند تا اینجا بود مضمون روایت ابن خزابه **و محمد بن جریر** بن کثیر طبری شافعی صاحب تاریخ کبیر و تفسیر که از مشاهیر علمای ایشان است در تاریخ خود ذکر کرده که عمر بن الخطاب بمنزل علی آمد و گفت که والله خواهم سوخت خانه را بر شما مگر آنکه بیرون آیید از برای بیعت **و صاحب ملل و نحل** که از معتمدین علماست نیز روایت کرده از نظام معتزلی مشهور که عمر قصد سوختن خانه فاطمه زهرا کرد و طفلی محسن نام از حضرت فاطمه زهرا ساقط شد بسبب المیکه دران روز از عمر بن الخطاب بآنحضرت رسید **و ابن ابی الحدید** در شرح نهج البلاغه نقل کرده که در وقتیکه نزد استاد خود ابوجعفر نقیب یحیی بن ابی زید بصری میخواندم خبر آمدن زینب از مکه بمدینه و ترسانیدن هبار بن اسود او را به نیزه و ساقط شدن حمل از او و مباح کردن رسول خدا خون هبار بن اسود را ابوجعفر نقیب گفت هرگاه رسول خدا مباح گرداند خون هبار بن اسود را از برای آنکه او زینب را ترسانید تا حمل

از و ساقط شد ظاهر حال این است که اگر رسولخدا زنده می بود هر آئینه مباح میگردانید خون کسی را که فاطمه
را ترسانید تا آنکه اسقاط حمل نمود و بعد از این گفته که پس من گفتم با بوجعفر نقیب که من از تو روایت کنم
آنچه جمعی میگویند که ترسانید و شد فاطمه و محسن از و ساقط شد ابوجعفر گفت نه این را از من روایت
کن و نه بطلانش را ای اهل انصاف و ارباب شعور ببینید که بواسطه حکومت چند روزه از ابن خطاب
و ابن ابو قحافه نسبت باٰل پیغمبر آخر الزمان که ملائکه سجاد می ایشان افتخار میکنند چه نوع ظلم و بیحرمتی
بظهور آمده بروایت بزرگان و پیشوایان مخالفین و معهذا از نهایت رسوخ بر آئین ناشایسته بنی امیه و
شدت عصبیه و جهالت این چنین ستمگاران را خلیفه و امام می دانند **ومن یضلل الله فما له من هاد**

دیگر گریختن ایشان از مقاتله کفار چنانکه در کتب ارباب سیر هر دو فرقه مفصلا مذکور است که در جنگ
حنین بقولی چهار کس نزد رسول ماندند علی و عباس و ابو سفیان بن حارث و عبد الله بن مسعود و بقولی
ده کس علی و عباس و فضل ابن عباس و ابو سفیان بن حارث و ربیعه برادرش و پنج دیگر و باقی
مردم که از جمله ایشان خلفای ثلثه بودند عار فرار بر خود پسندیده رسولخدا را در میان اعدای دین
گذاشتند و از جنگ روگردان شدند و همچنین در احد و خیبر چنانکه مخفی نیست بر واقفان ارباب
سیر و بر هر صاحب فطرت پوشیده نیست که تا اخلاص و اعتقاد نسبت برسولخدا ثابت است و رسوخ
در دین باقی است از هیچکس اینقسم افعال شنیعه بظهور نمی آید در واقع صاحب فتوتی که نسبت بچون
خودی فی الجمله موالات و آمیزشی داشته باشد هرگز بر خود قرار نمیتواند داد که او را در مهلکه گذاشته
خود راه سلامت پیش گیرد پس با وجود ارادت و عقیدت درست نسبت رسولخدا چگونه ارتکاب
این چنین امر قبیحی توان نمود و از تعصبات [illegible] سوره توبه
تفسیر آیه ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم بواسطه اصلاح نامردی و گریز خلفای ثلثه نقته در آن روز
بغیر از عباس و ابو سفیان بن حارث کسی نزد رسول نماند و پنج نفر شنیده از تکذیب رسولخدا که باتفاق
در حق امیر مومنان و سرور مردان فرموده کما علی فداه بر هر که اندک شعوری دارد ظاهر
است که در حق کسیکه خدا تعالی در قرآن مجید او را یاد کرده که نفس خود را فدا کرده از برای
خوشنودی خدا و جمیع خلایق از کافر و مسلمان و عرب و عجم و ترک و دیلم او را اشجع ناس میدانند

ملائکه از حملات او در تعجب اند و جبرئیل در حق او گفته لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
این قسم بهتانی گفتن بغیر از حماقت و جهالت و عداوت موجبی دیگر ندارد اللهم احشره مع خلفائه
الفاسدین ابی بکر و عمر و عثمان **تذکرهٔ دویم** در مطاعن مختصه بابوبکر از انجمله آنکه منع
حق فاطمه زهرا کرد و آل رسول خدا را کاذب و خاین و جاهل وانمود و بیان این قصه بر سبیل اجمال آنکه
بعد از فتح خیبر و نزول آیه وات ذی القربی حقه که امر است بدادن حق ذا القربی رسول خدا
فدک را که وهبی است از جهة تملیک حضرت فاطمه زهرا نمود و در زمان حیات رسول در تصرف حضرت
فاطمه بود و بعد از رحلت آنحضرت ابوبکر حضرت فاطمه را از تصرف در فدک مانع آمد پس آنحضرت
اظهار کرد که پیغمبر بمن بخشیده است ابوبکر سخن او را نشنیده از سیدة النساء عالمیان گواه طلبید مطابق
روایات منکثره ابوبکر جوهری صاحب کتاب سقیفه و فدک که همه او را ثقه و معتمد و متبحر میدانند در روا
واقدی و یاقوت حموی شافعی صاحب کتاب معجم البلدان و بشر بن ولید و ابن ابی الحدید و صاحب
تاریخ آل عباس و صاحب کتاب ملل نحل و عمر بن شبه و اعتراف ابن حجر در صواعق بعد از آن حضرت فاطمه
امیر المومنین و ام ایمن را بگواهی طلبیده ایشان گواهی دادند آنگاه ابوبکر گفت گواهی شوهر در حق
زنش مسموع نیست چه محتمل است که برای جلب نفع خود گواهی دهد و ام ایمن نیز چون یک زن است
گواهی او اعتبار ندارد و باین وسیله فدک را از تصرف خیر النساء بیرون برده داخل بیت المال نمود
و بروایت شیخ جلال الدین سیوطی شافعی در تاریخ خلفا ابوبکر از مخصوص خود ساخت و همچنین
عمر و چون غصب فدک بر عالمیان روشن بود لهذا از خلفای بنی امیه عمر بن عبد العزیز و از بنی عباس
ابو العباس سفاح و مامون و غیرهما آنرا باولاد فاطمه تسلیم کردند **ابو هلال عسکری** در کتاب
اخبار الاوایل ذکر کرده که اول کسی که فدک را بورثه فاطمه رد کرد عمر بن عبد العزیز بود و بعد از زمان
او از ایشان گرفته شد تا زمان سفاح اول خلفای بنی عباس پس سفاح بایشان باز داد و بعد از
سفاح از ایشان گرفته شد تا بزمان مهدی بن منصور عباسی پس او نیز بایشان باز داد و بعد از
مهدی از ایشان گرفته شد تا زمان مامون بعد از آن مامون بایشان تسلیم کرد **و شارح**
مقاصد نیز در شرح کتاب مذکور گفته که در کتب تواریخ مذکور است که اول عمر بن عبد العزیز

فدک را با ولاد فاطمه باز داد و بعد از ان در سال دو صد و بست از ہجرت مامون بعامل خود نوشت
تا فدک را با ولاد فاطمه باز داد تا اینجا بود مضمون کلام شارح مقاصد و مجملی از انچه صاحب تاریخ
آل عباس درین باب ذکر کرده این است که بعد از آنکه جماعتی از اولاد حسنین نزد مامون دعوی
فدک کردند مامون جمع نمود دو صد کس از علمای حجاز و عراق و غیر ایشان را و تاکید کرد که کتمان صواب
نا نموده از متابعت حق و راستی سر نه پیچند پس ایشان بروایت واقدی و بشر بن ولید وغیره نقل
کردند که بعد از فتح خیبر جبرئیل بآیهٔ وات ذا القربی حقه نازل شد پس رسولخدا گفت کیست ذی القربی
و چه چیز است حق او جبرئیل گفت فاطمه ع است که فدک حق اوست پس رسولخدا فدک را بآنحضرت
داد و در وقتیکه ابوبکر فاطمه را از تصرف در فدک مانع شد آنحضرت ع فرمود پدرم بمن داده است
و ابوبکر او را قبول نموده خواست تا درینباب چیزی نوشته فدک را بآنحضرت باز دهد عمر بن الخطاب
گفت از فاطمه بینه طلب کن پس ابوبکر از آنحضرت بینه طلبید و آنحضرت امیر المومنین و ام ایمن و
اسما بنت عمیس را بگواهی آورد پس ابوبکر بر طبق این چیزی نوشت تا فاطمه تصرف در حق خود نماید
آنگاه عمر شنیده نزد ابوبکر آمد و از ابوبکر صحیفه را گرفته نوشته را محو ساخت و گفت فاطمه ع زنی است
و علی بن ابیطالب ع شوهر اوست غرضش جلب نفع است از برای خود و مجرد شهادت دو زن خود
اعتبار ندارد و ابوبکر نیز قول او را قبول نموده حضرت فاطمه ع را از ان اعلام نمود آنگاه حضرت فاطمه ع
قسم یاد کرد که ایشان گواهی براستی داده اند و بایشان گفت شما شنیده اید از رسولخدا گفت که
اسما بنت عمیس و ام ایمن از اهل جنت اند ایشان اعتراف کردند که شنیده ایم و معهذا حق آنحضرت
را ندادند پس از ایشان آزرده شده قسم یاد کرد که شکایت هر دو را نزد رسولخدا خواهم کرد و
چون بیمار شد وصیت کرد امیر المومنین ع را تا نگذارد که ابوبکر و عمر بر آنحضرت نماز کنند و روز دیگر
مامون هزار کس از علما و فقها را جمع کرد و بعد از مناظره بر استحقاق فاطمه ع اتفاق نمودند بعد از ان
مامون از ایشان فضایل علی ابن ابیطالب ع پرسید و ایشان برخی از فضایل آنحضرت ع ذکر کردند
چنانکه مذکور است در رساله مامون و همچنین از فضایل حضرت فاطمه ع پرسید و همه فضایل جلیله
روایت کردند و ام ایمن و اسما پرسید گفتند رسولخدا فرمود که این هر دو از اهل جنت اند

پس مامون گفت چگونه تجویز میکنید که علی با این فضایل و زهد و ورع بغیر حق شهادت دهد یا آنکه با آنهمه علم ندانند که شهادتش در حق فاطمه اعتبار ندارد و همچنین کدام عاقل تجویز میکند که فاطمه با طهارت و عصمت و سیده نساء عالمیان بودن چنانکه شمار وایت کردید طلب غیر حق خود کند و خواسته باشند که مال جمیع مسلمین را بظلم متصرف شود و بعد از بسیاری از این قسم سخنان صواب مامون حکم کرد تا فدک را باولاد فاطمه دادند فرمود تا درین باب رساله نوشتند و امر کرد در موسم حج از ابر مردم بخوانند و آن رساله را اصحاب تاریخ در تالیفات خود ذکر کرده اند **صاحب معجم البلدان** بعد از آنکه گفته فدک دهی است از حجاز واقع در دو روزه مدینه و از رسول خدا ابود و فاطمه گفت رسول خدا آن را بمن داده و ابوبکر از وشاهد طلبید ذکر کرده که عمر بن عبد العزیز فدک را بورثه فاطمه باز داد و بعد از وی ابو العباس سفاح و بعد از وی مهدی بن منصور و بعد از ایشان مامون نیز در زمان خود بایشان باز داد و امر کرد تا از برای ایشان سجلی پرداختند و بر مامون خواندند پس دعبل خزاعی درین باب گفت **شعر** اصبح وجه الزمان قد ضحکا برد مامون هاشما فدکا تا اینجا بود مضمون کلام صاحب معجم البلدان حاصل معنی شعر آنکه زمانه از نشاط خندان شد بسبب رد مامون فدک را به بنی هاشم و چون سیده نساء عالمیان دید که ایشان دیده و دانسته از روی حسد و عناد تکذیب آل معصوم حضرت رسول نمود حق ایشان را بعنف تصرف کردند لهذا بار دیگر برای اتمام حجت بعنوان وراثت که مسلم الثبوت مسلمین بود دعوی نمود چنانکه روایت کرده اند **بخاری و مسلم** در صحیحین خود که فرستاد فاطمه بنت پیغمبر نزد ابوبکر و طلب کرد میراث رسول خدا از آنچه داده بود رسول خدا در مدینه و فدک و آنچه باقیمانده بود از خمس خیبر پس ابوبکر ابا نمود و گفت بدرستیکه رسول خدا گفت لا نورث ما ترکناه صدقه حاصلش آنکه از ما پیغمبران میراث برده نمیشود و آنچه را باز گذاشته ایم صدقه است و بعد از این چنین روایت کرده اند که پس فاطمه غضب کرد بر ابی بکر و دوری گزید و دیگر متکلم نشد با وی تا آنکه بعد از شش ماه رحلت نمود و چون فوت شد علی بن ابیطالب آنحضرت را در شب مدفون ساخت و رخصت نداد ابی بکر را در تدفین آنحضرت ای اهل انصاف و صاحبان فطرت مستقیم نظر کنند که امام ایشان چگونه از عهده اجر رسالت

بیرون آمده و بچه نوع وصیت پیغمبر آخر الزمان را در حق عترت او بجا آورده و حرمت سلاله نبوت
را چه قسم نگاه داشت و اهل بیت مطهر را از رجس را که قران با ایشان و ایشان با قران اند و تمسک بایشان
موجب نجات است بچه ظلمی متهم ساخت در واقع کدام بی آزرم عنود روا میدارد که قرة العین رسول
خدای از عصمتش خبر داده و در کتب صحاح فریقین رسولخدا سیده نساء اهل جنت و بضعه خود
خوانده و آزار او را آزار خود دانسته خواسته شد که حق جمیع مسلمین را بظلم تصرف نماید و مرتضی علی با آن
همه فضایل که خدا و رسولخدا درباره او شهادت داده اند چنانکه بعضی از آنها مذکور شد در اصول سابق و آن
تقدس و کمال و علم و زهد و ورع و سخا و مجاهده و ریاضت و گذشت از لذات نفسانی و زخارف
دنیوی که نزد جمیع فرق انام مسلم است برای نفع خود حضرت فاطمه زهرا را از امر ناصواب مانع نشود و باین
اکتفا ننموده گواهی ناحق نیز بدهد نعوذ بالله من قبایح الجاهلیه هرکرا ادنی شعوری باشد میداند
که ظهور این امر شنیع از ابوبکر بغیر از حسد و عناد و وحشت ذاتی هیچ موجبی نداشته چنانکه در کتب علمای
اهل بیت بطریق تواتر بصحت رسیده و آنچه را حضرت امیر در نهج البلاغه در نامه که بعثمان بن حنیف
که از قبل آنحضرت والی بصره بود مندرج ساخته مصدق مظلومیت و ان اینست کانت فی ایدینا
فدک من کل ما اظلته السماء فشحت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس
آخرین و نعم الحکم الله یعنی بود در دست ما فدک از آنچه سایه انداخته بران آسمان یعنی در
تمام روی زمین مارا همین فدک بود و بس حسد بردند بران نفسهای جمعی یعنی ابوبکر و اتباعش و در
گذشتند از ان بجوانمردی قومی دیگر یعنی آل رسولخدا و خدای تعالی خوب حکمیست و متعصبان
بنی امیه پرست بواسطه اصلاح فعل ابی بکر گاهی با در عصمت رسولخدا حرف میدارند تا بعلی
و فاطمه چه رسد و سنگی منیت که تجویز عدم عصمت در حق رسول آخر الزمان و کمال این چنین
خیانت و ظلمی درباره حضرت علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا کفر محض است پس دوستداران
ابی بکر در حقیقت خود را و اورا هردو تکفیر کرده اند و گاهی میگویند اگرچه ابی بکر میدانست که ایشان
راستگو و معصوم اند لیکن آنچه کرده موافق شرع است و الزام کرده اند که اگر پیغمبر نیز
دعوی کند از و بینه باید خواست هرچند نزد قاضی یقین العصمت باشد چشم پوشیده اند از آنکه

فایده بینه حصول ظن است از برای حاکم و لهذا اقرار اقوی است از بینه پس در وقتیکه حاکم جزم بصدق قول مدعی داشته باشد دیگر طلب بینه بیمعنی است و خلاف بدیهه عقل جمیع عقلا است و لهذا در کتب فریقین روایت شده که اعرابی بر رسولخدا دعوی قیمت شتری کرد و آنحضرت با عرابی فرمود که قیمت شتر را بتو داده ام پس اعرابی از آنحضرت بینه طلب کرد آنگاه خزیمه بن ثابت نزد آن شتر ایستاد و گواهی داد پس رسولخدا خزیمه را گفت از کجا دانستی که من قیمت آن را داده ام خزیمه گفت اگرچه من حاضر نبودم لیکن گواهی دادم ازین جهت که تو رسولخدائی و ما بتو ایمان آورده ایم پس آنحضرت خزیمه را گفت شهادت ترا بمنزله دو شهادت گردانیدم و باین سبب ملقب بذی الشهادتین گشت پس ظاهر شد که این قسم جواب نیز نص است بر حماقت ابوبکر و تابعانش و بر هر عاقل منصف روشن است که آنچه در مرتبه دوم ابوبکر از رسولخدا روایت کرده کذب و افترا است اما اولا از برای آنکه اگر این سخن راست بود بایستی که رسولخدا آن را بعلی و فاطمه و فرزندان ایشان بگوید زیراکه وراثت تعلق بایشان داشت و اختصاصی که ایشان را با آنحضرت بود دیگری را نبود و باتفاق هیچ معنی دارد که رسولخدا با نهایت اشفاق و عطوفت که نسبت بایشان داشت و بمقتضای آیه شریفه وانذر عشیرتک الاقربین مامور شده بود باندازه اقارب و بهمیته در تعلیم و ارشادات خصوص علی بهیچوجه مبتخبر نسازد تا آنکه قرة العینش حضرت فاطمه زهرا و داماد و ابن عم و برادرش علی بن ابیطالب نزد یکان متهم بنادانی و ظلم شوند العیاذ بالله **بخاری** در صحیح خود روایت کرده که امام حسن در ایام شیرخوارگی خرمای صدقه در دهان انداخت پس حضرت رسول او را از آن منع نموده فرمود الم تعلم ان الصدقة حرام علینا یعنی آیا تو نمیدانی که صدقه بر ما حرام است تا اینجا بود مضمون روایت بخاری و برین مناقشه دارد آورده اند که چون در آن زمان امام حسن طفل و غیر مکلف بود چرا حضرت چنین فرموده **و شیخ ابن حجر عسقلانی** متقدم که از مشاهیر علمای ایشان است در شرح بخاری در جواب ازین مناقشه بکلام نصواب شده گفته از برای آنکه امام حسن در آن وقت نیز مطالعه لوح محفوظ میکرد پس هرگاه آنحضرت امام حسن را در شیرخوارگی مانع شود و بگوید تو نمیدانی که صدقه بر ما حرام است و دانا بان ایشان اعتراف

کنند که آنحضرت در ایام رضاع مطالعهٔ لوح محفوظ میکرد چگونه مرتضی علی که باب مدینهٔ علم است و همه
روایت کرده اند که او اقضا و اعلم امتست و جمیع اصحاب مسایل از او استفاده می نمودند و
رسول خدا صلعم درباره او در حدیث وارد در شان حسنین فرموده که ابوهما خیر منهما علم میراث نبردن
از انبیا نداشته باشند و رسول خدا صلعم چرا آنحضرت را و فاطمه را خبر نداد از این معنی و اما ثانیاً بواسطه
آنکه صریح مخالفت کلام ربانی است چنانکه فرموده و ورث سلیمان داود و نیز از ذکر زکریا حکایت
نموده که در حین طلب فرزند گفت انی خفت الموالی من ورائی فهب لی من لدنک ولیا یرثنی
ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا یعنی ظاهرش آنکه من میترسم از بنی اعمام خود
که بعد از من خواهند بود پس عطا کن مرا فرزندی که میراث برد از من و از آل یعقوب و بگردان
ای پروردگار من او را راضی و صالح و مخفی نیست که اگر آیه را بظاهر حمل نکنند و تکلف کرده بگویند
که مراد وراثت در علم و نبوت است معنی آیه پسندیده نخواهد بود بواسطه آنکه بنی اعمام زکریا
اگر استحقاق مرتبهٔ نبوت داشتند پس چرا او نخواسته باشد که بایشان برسد و اگر نداشتند یقینش
حاصل بود که بایشان نمیرسد پس ترسیدن از پیغمبر شدن بنی اعمام معقول نخواهد بود در واقع عجیب
چرا بترسد از آنکه دیگری از خویشان او بعد از وی پیغمبر شود و نیز هرگاه مراد وراثت در علم و نبوت
باشد واجعله رب رضیا لغو است چنانکه ظاهر است نزد ذوق سلیم زیرا که رتبهٔ پیغمبری که در
اول خواسته فوق این مرتبه است و لهذا در تفسیر نیشاپوری شافعی مسطور است که روایت شده
از ابن عباس و حسن و ضحاک که مراد وراثت در مال است و از اینجاست که در هیچیک از کتب
ارباب سیر روایت نشده که اولاد انبیای سابق از آبای خود میراث نبرده اند و نیز هر ذی شعوری
میداند که در این قسم آیات وراثت در علم مراد بود بایستی که ظاهر باشد بر علی بن ابیطالب که
بنص رسول خدا قرآن با اوست و او با قرآن تا لب حوض کوثر و باتفاق اعلم آیات قرآنیست و
همچنین بر حضرت فاطمه علیها السلام و حال آنکه خلافش ظاهر بود و الا دعوی وراثت مال رسول
نمیکردند و این دلیلی است ظاهر بر آنکه مراد وراثت در مالیست و منعش مکابرهٔ محض است
و آنکس که از تعصب گفته اگر مراد وراثت در مال باشد لازم می آید دعای زکریا مستجاب نشده باشد

چه یحیی پیش از زکریا از دنیا رفت سخنش از عدم تتبع و تامل ناشی شده از برای آنکه در کتب علمای معتبر ایشان مثل کشاف و تاریخ طبری مذکور است که یحیی بعد از زکریا کشته شد و معهذا بحث او بر خودش نیز وارد است زیرا که از دعای زکریا که فرمود و انی خفت الموالی من ورایی ظاهر است که او فرزندی را طلب کرد که بعد از و میراث از و ببرد و گرنه من ورای بمعنی خواهد بود پس برین تقدیر یحیی میراث پیغمبری را نیز بعد از زکریا نبرده پس دعای زکریا مستجاب نگشته باشد و قطع نظر از جمیع مراتب بر هر که ادنی تمیزی دارد ظاهر است که هیچ دوستی و آشنایی از اوساط ناس بعد از فوت آشنای خود نسبت باولاد و اقارب او این طور سر نمیکند بلکه آنچه از دستش می آید از مهربانی و رعایت نسبت بانها بجا می آرد چنانکه مستور نیست برارباب فتوت پس بر تقدیر محال که فدک از حضرت فاطمه ع نبود اگر ایشان بمقتضای مروت و عطوفت با سلاله نبوت و رعایت حقوق پیغمبر آخر الزمان بقدر مقدور در استرضای سیدة النسا میکوشیدند و از مسلمانان التماس میکردند تا قلیلی که از حضرت رسول ص مانده بذریت پیغمبر آخر الزمان واگذارند چه خلل در دین راه می یافت یقین حاصل است که همه اهل اسلام باین رضا میدادند و از حصه خود بطوع و رغبت می گذشتند **و ابن ابی الحدید** روایت کرده در شرح نهج البلاغة که ابو العاص بن ربیع شوهر زینب که بزعم اهل سنت دختر رسول خدا ص است از خدیجه در جنگ بدر اسیر شد و چون اهل مکه فدای اسیران خود را فرستادند زینب نیز فدای ابو العاص را فرستاد و آنچه زینب فرستاده بود قلاده بود که خدیجه مادر او در وقت زفاف ابو العاص باو داده بود پس چون رسول خدا ص آن را دید رقت بسیاری کرده از مسلمانان درخواست نمود تا ابو العاص را سر دادند و آنچه زینب فرستاده بود باو باز فرستادند بعد از ین ابن ابی الحدید گفته که خواندم این روایت را بر ابی جعفر نقیب یحیی بن ابی زید بصری پس نقیب گفت دیدی که ابو بکر و عمر باین مقام نرسیدند آیا تقاضا نمیکرد شرع تکرم و احسان خوشدل ساختن فاطمه ع را بفدک بر تقدیریکه فدک از فاطمه ع نبود چه میشد اگر ایشان اذن از مسلمین برای او بطریق هبه میگرفتند آیا کمتر بود مرتبه فاطمه ع از مرتبه زینب و حال آنکه فاطمه سیده نساء عالمیان است تا اینجا بود مضمون کلام ابن ابی الحدید الحق هر که اندک انصافی داشته باشد

واز اطوار بنی امیه خود را دور دار دبیقین میدانند که از هیچ مسلمان راسخ العقیده این قسم
افعال قبیحه نسبت بآل رسول صادر نمیشود **شعر** مرمرا باور نمی آید زروی اعتقاد حق زهرا
خوردن و دین پیمبر داشتن نعم الحکم الله والزعیم محمد والموعد یوم القیمة واانکه
گفته اند اگر فدک حق حضرت فاطمه بود بایستی که حضرت امیر در ایام خلافت در تصرف خود آرد
حرف شان ناشی نشده مگر از قلت تدبر وتتبع زیرا که شیخ المحدثین محمد بن بابویه در اوایل کتاب
علل روایت کرده باسناد از ابراهیم کرخی که گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که
چرا نگرفت حضرت امیر المومنین فدک را در ایام خلافت خود آنحضرت در جواب فرمود بواسطه
اقتدا برسول خدا زیرا که عقیل بن ابی طالب خانه آنحضرت را در مکه فروخته بود لی رضای
آنحضرت وچون مکه فتح شد گفتند یا رسول الله چرا رجوع بخانه خود نمیکنی آنحضرت گفت
انا اهل بیت لانسترجع شیئا یوخذ منا ظلما یعنی ما اهل بیت رسالتیم باز نمیگیریم آنچه
را از ما بظلم گرفتند **دیگر** روایت کرده از علی بن فضال که گفت پرسیدم از حضرت امام
موسی کاظم که چرا نگرفت امیر المومنین در وقت خلافت خود فدک را متصرف نشد آنحضرت
فرمود لانا اهل البیت لا یاخذ حقوقنا ممن ظلمنا الا هو یعنی از برای آنکه ما اهل
رسالتیم نمیگیرد حقوق ما را از کسی که بظلم حق ما می برد الا خدا تعالی و قطع نظر ازین جواب صحیح
بر همه مخالفین محقق است که هرگاه امیر المومنین اراده بر طرف کردن آئینی بدیکی از خلفای ثلثه میکرد
مردم باطل پرست همه فریاد و غوغا میکردند چنانچه روایت شده در کتب و یقین که چون
در کوفه حضرت امیر مردم را از نماز تراویح در رمضان که از بدعت عمر است منع فرمود
همه بر در مسجد فریاد برآوردند که واعمراه پس حضرت امیر که دنیا را سه طلاق داده بود از برای
کوتاه شدن زبان بدگویان از مثل فدک درگذرد چه استبعاد خواهد داشت **تنبیه در صحیح**
بخاری و جمع بین الصحاح السته در باب مناقب حضرت فاطمه روایت شده باسناد
از رسول خدا که گفت فاطمة بضعة منی سیدة نساء اهل الجنة یعنی فاطمه بهترین
زنان جنت است **و در جمع بین الصحاح السته** نیز روایت شده در باب

مناقب حضرت فاطمه و در صحیح ابی داود که رسول خدا به فاطمه گفت الا ترضین ان تکونی سیدة
نساء العالمین او سیدة نساء هذه الامة یعنی آیا راضی نیستی ای فاطمه که بوده باشی
بهترین زنان عالم **و در صحیح مسلم** روایت شده از عایشه که رسول خدا گفت یا فاطمة
الا ترضین ان تکونی سیدة نساء المومنین او نساء هذه الامة **و ثعلبی**
نیز روایت کرده در تفسیر آیه انی سمیتها مریم **و غزالی** در احیاء علوم در باب ذم
بخل و حب مال روایت کرده حدیثی از عمران بن حصین مشتمل آنکه خدا به فاطمه گفت انک سیدة
نساء اهل الجنة **و در صحیح مسلم و صحیح بخاری و جمع بین الصحیحین
و جمع بین الصحاح الستة** باسناد در روایت شده از رسول خدا که گفت فاطمة
بضعة منی فمن اغضبها فقد اغضبنی یعنی فاطمه پاره از من است هر که غضب کرد او را
پس به تحقیق که غضب کرده مرا **و در مشکات** از متفق علیه بخاری و مسلم **و بحیدر در حلیه
حافظ ابو نعیم** روایت شده از رسول خدا که گفت فاطمة بضعة منی من یریبنی ما اریبها
و یوذینی ما آذاها حاصلش آنکه تهمت بر وی تهمت بر من است و رنجانیدن او رنجانیدن من است پس از این احادیث
مذکوره متحقق گشت که رنجانیدن و غضب سیدة نساء عالمیان اذیت و غضب رسول خدا است و آنچه از صحیح بخاری
و مسلم و غیرهما قبل ازین تحریر یافت دانسته شد که ایشان حضرت سیدة النساء را بغضب آوردند و رنجانیدند
تا آنکه در حیات خود با ایشان متکلم نشد و اذن نداد که بعد از رحلت بر آنحضرت نماز کنند و در روایتی که این
مرد دیه در مناقب ذکر کرده آنحضرت چندان شکایت ازیشان کرد که هیچ شنونده را شبهه نمی ماند در نفاق
صریح ایشان و خدا تعالی در قرآن مجید فرموده که الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله
فی الدنیا و الاخرة اکنون باید دید که ازین مقدمات چه نتیجه حاصل است از برای آنانکه حرمت سلالهٔ نبوت
نداشتند فاعتبروا یا اولی الابصار **دیگر** معزول گشتنش از بردن سورهٔ برائت و خواندن آن بر اهل
حج **احمد حنبل** در مسند روایت کرده باسناد از علی ابن ابیطالب باین مضمون که چون نازل
شد ده آیه از سورهٔ براة خواند رسول خدا ابوبکر را و او را با آیات مذکوره بمکه فرستاد تا بر اهل مکه بخواند
و بعد از آن خواند مرا و گفت در باب ابوبکر را و هر جا که با و رسیدی بگیر آیات مکتوبه را از و و ببر ایشان را

و بر اهل مکه بخوان پس رسیدم بابوبکر و گرفتم از و آیات را پس برگشت ابوبکر بسوی رسول خدا صلعم و از سبب
آن پرسید باین مضمون که یا رسول الله آیا نازل شد در حق من چیزی رسول خدا ص گفت نه ولکن جبرئیل
آمد بسوی من و گفت لن یؤدی عنك الا انت او رجل منك حاصلش آنکه باید هرگز نرساند احدی
از تو مگر خود تو یا مردی از تو باشد **دیگر** روایت کرده از انس بن مالک که رسول خدا ص فرستاد ابوبکر
را با برائة بسوی اهل مکه بعد از آن فرستاد و او را و باز ستد و گفت لا یذهب بها الا رجل من اهل بیتی
یعنی باید که نبرد آنرا مگر مردی از اهل بیت من پس فرستاد علی را **و در صحیح ابی داود و صحیح
ترمذی و جمع بین الصحاح الستة** در تفسیر سوره برائت روایت شده باسناد از ابن عباس
مشتمل بر آنکه رسول خدا ص فرستاد ابوبکر را و امر کرد که در موسم بخواند بر اهل مکه بعد از آن علی را از پی
او فرستاد و چون به ابوبکر رسید از رسول خدا ص نوشته با و داد و در آن امر شده بود که علی بخواند این
کلمات را و مرقوم بود که فانه لا ینبغی ان یبلغ عنی الا رجل من اهل بیتی یعنی سزاوار نیست
که برساند از من مگر مردی از اهل بیت من **و در صحیح جزری** در جامع الاصول روایت کرده از
انس که رسول خدا ص فرستاد برائة را با ابی بکر و بعد از آن او را طلبید و گفت لا ینبغی لاحد ان یبلغ
هذا الا رجل من اهلی پس خواند علی را و با و داد **و در صحیح بخاری** نیز روایت
شده در سنن عورت که رسول خدا ص علی را از ابی بکر فرستاد و امر کرد تا علی برائة را بخواند **و
ثعلبی** نیز در تفسیر سوره برائة روایت کرده باسناد و مشتمل بر آنکه فرستاد رسول خدا ص ابی بکر را
با آیات سوره برائت تا بخواند بر اهل موسم و بعد از رفتن ابوبکر علی را از پی او فرستاد و چون با و
رسید برائت را از او فرو گرفت پس برگشت ابی بکر و از سبب پرسید رسول خدا ص گفت لا یبلغ عنی
غیری او رجل منی **و اخطب خوارزم** نیز روایت کرده مشتمل بر آنکه بعد از گرفتن
ابوبکر و از سبب پرسیدن رسول خدا ص گفت امرت ان لا یبلغها الا انا او رجل منی یعنی مامور
شده ام بآنکه نباید برساند آنرا مگر من یا مردیکه از من باشد **تنبیه** اکنون تامل باید نمود که هرگاه خدا
و رسول ص راضی نباشد که شخصی چند آیه قرآنی را در حیات رسول خدا ص بر طایفه از امت بخواند پس
بعد از رحلت رسول خدا ص جمیع امور دین و دنیای تمام خلائق را بگونه با و وا میگذارند و چون را [illegible]

نمی شوند که صاحب اختیار جمیع نفوس و حامی دین و حافظ قران و احکام نبوت و رهنمای کافه امت بوده
باشند و آنچه مخالفین در حسن پوشی این امر گفته اند که باعث بر عزل ابوبکر رض آیت عادت عرب و قاعده
جاهلیه بود که در شکست و بست عهد و پیمان اعتبار نمی کردند مگر سخن آنکس که صاحب عهد است یا کسیکه
از خویشان او باشد محض تزویر است بواسطه آنکه اگر چنین بود مناسب بود که رسول خدا بگوید جبرئیل
آمد و بمن خبر داد و من از جانب الله مامور شده ام و مناسب بود که مخصوص خود ساخته بگوید باید
که برساند از من تا آخر بلکه مناسب آن بود که گوید بواسطه آنکه عرب از صاحب عهد و اقارب او بدیگری
اعتبار نمی کنند و این نهایت اظهر دارد بر صاحب ذوق سلیم و نیز بر آنحضرت ص که در مکه نشو و نما یافته
بود و بحسب تائید ربانی مطالعه لوح محفوظ میکرد و اینچنین امر ظاهری مخفی نبود پس چرا ابوبکر را در اول
میفرستاد و نیز آنحضرت همواره بامر الهی بر خلاف عادت جاهلیت عمل می نمود و از سال برات
نیز بعد از آن بود که قریش نقض عهد رسول خدا کرده بحمایت بنوبکر بر بنی خزاعه تاخت آوردند و
در خصوص آیات براءة که ایشان را فرستاد امر شده بود بقتل و گرفتن مشرکین بعد از ماههای
حرام و از آنچه مرتضی علی را بآن مامور ساخت که در مکه بمردم بگوید منع مشرکان بود از دخول در
کعبه و حج گذاردن ایشان پس دیگر چه ضرورت بود که آنحضرت متابعت عادت جاهلیت نماید
و نیز ازین قرار بایستی که آنحضرت عم خود را عباس که نزد قریش شیخی موقر بود با ایشان سابقه
آمیزش داشت بفرستد نه مرتضی علی که در حداثت سن بود و بواسطه کشته شدن خویش و
قبیله قریش به تیغ آنحضرت و فرط سفاکانه اش با کفار و نهایت حمایتش در دین و ملت همه او را
دشمن میداشتند چنانکه ظاهر است پس ظاهر شد که این قسم سخنان بواسطه تلبیس حال ابوبکر رض
و اخفای منزلت علی بن ابیطالب گفتن شاهد بر عناد و سفاهت دانایان اهل خلافت و بر ارباب
هدایت مستور نیست که غرض اصلی خدا و رسول ص تنبیه بود بر عدم استحقاق ابوبکر مرتبه جلیله خلافت
را چنانکه دانسته شد والله المنور لقلوب الطالبین **دیگر** عارف نبود باحکام دین بحیثیتی که
شناخت کلاله را که عبارتست از کسیکه نه پدر داشته باشد و نه پسر چنانکه روایت شده در کتب
فریقین که پرسیدند ازو کلاله را چون نمیدانست ساکت شد و بعد از زمانی گفت میگویم من در کلاله

از پیش خود اگر صواب گویم از خداست و اگر خطا گویم از شیطان و نداشت میراث جده را چنانکه روایت
شده در کتب فریقین که پرسید از و جده از میراثش او در جواب گفته نیافتم از برای تو چیزی در
کتاب خدا و سنت رسول صلعم تا آنکه او را خبر کردند مغیره و محمد بن مسلمه که رسولخدا صلعم جده را سدس داد
دیگر فجاءة سلمی را در آتش بسوخت و حال آنکه رسولخدا ص باتفاق علمای ایشان نهی از آن کرده و فرموده
لا یعذب بالنار الا رب النار و بر بد دست چپ دزد را حالانکه باتفاق دست راست را باید
برید و دانایان ایشان در امثال این مقام میگویند ابوبکر مجتهد بود اگر بعضی مسایل را غلط کند
یا نداند چه میشود و هیچ تامل نمیکنند بر فرضیکه مجتهد باشد آخر این چنین مجتهدیست که این قسم مسایل ظاهره
سهلة الحصول را نمیداند و هرگاه مجتهدی این قسم مسایل را نداند دیگر چگونه قابلیت خلافت پیغمبر
آخر الزمان ص دارد و حال آنکه به بداهة عقل محقق است که امام باید عالم بمعارف ربانی و حقایق فرقانی
و حلال و حرام مشکل و دانای هر آیه از آیات ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و موقت و غیر موقت و
مجمل و مفصل بوده باشد تا حافظ احکام دین و ملت و رهنمای امت تواند بود **دیگر** در کتب فریقین روایت
شده که عمر در حق او گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه
یعنی بود بیعت ابوبکر بی اصل بی اندیشه ناشی از خطا نگاه داشت خدا تعالی شر آنرا پس هر کس رجوع کند بمثل
آن بیعت بکشید او را **ودر روایت** جمع بین الصحیحین از متفق علیه بخاری و مسلم از مسند عمر بن
خطاب باین عبارت واقع شده انما کانت بیعة ابی بکر فلتة وتمت الا و انها قد کانت کذلک
ولکن الله وقی شرها یعنی بود بیعت ابوبکر امری بی اصل ناشی از عدم تدبیر و اصابت رای که باتمام رسید
آگاه باشید و بدانید که بتحقیق چنین بود و لیکن خدا تعالی نگاه داشت شر آنرا و در آخر این روایت
بعد از چند روز که عمر حکایت از روز سقیفه کرده باین مضمون گفته که هر که بیعت کند با دیگری بدون
مشورة مسلمین آن بیعت بیعت نیست و حق آن دو نفر کشتن است **دیگر** آنکه خود اعتراف کرده و در حق
خود گواهی داد و گفت اقیلونی و لست بخیرکم و علی فیکم یعنی واگذارید مرا زیرا که من بهتر از شما
نیستم و حال آنکه علی ع در میان شماست موافق روایت ابن ابی الحدید و قاسم بن سلام صاحب کتاب اموال
ودر روایت ابن حجر از احمد حنبل چنین مذکور که ابوبکر گفت انما انا بشر و لست بخیر من

امر احمد کرد و در امثال این مقام زبانی از اضطراب بی و را نگاه میزنند و گاهی خاطر را باین تسلی میدهند
که او کسر نفس کرده بود نمیدانند که امام باید که در روس منابر کمالات خود را ظاهر سازد برامت تا ایشان را اعتماد
بشان او بهم رسد و بقول او عمل کنند نه آنکه مردم را از خود بی اعتقاد سازد و در واقع در منبر و مسجد که
موضع ارشاد خلایق است این طور شکست نفسها چه معنی دارد **دیگر** آنکه در کتب فریقین روایت شده
موافق روایت عبدالجبار معتزلی شیخ معتمد ایشان در کتابش که مسماست بمغنی در امامت و موافق روایت
ابن حجر از احمد حنبل که ابوبکر گفت اذا رایتمونی استقمت فاتبعونی واذا زغت فقوّمونی واعلموا
ان لی شیطانا یعترینی واذا رایتمونی عصیت فاجتنبونی یعنی چون به بینید مرا که براه راست میروم
متابعت کنید مرا و چون از راه بیرون روم و گمراه شوم براه باز آرید مرا بدرستیکه مرا شیطانیست که
از راهم بیرون میبرد پس چون به بینید که عصیان کنم از من احتراز کنید **و موافق** آنچه ملا علی
قوشجی در شرح تجرید ذکر کرده باین طریق گفته ان لی شیطانا یعترینی فان استقمت فاعینونی
وان عصیت فجنبونی و معانی همه روایت نزدیک بهم است **دیگر** از ظلمش آنکه باتفاق خالد بن
ولید را بواسطه زکوة به قبیله مالک بن نویره فرستاد و خالد با وجود اسلام آن قبیله طمع در زوجه مالک بن
نویره کرده او را با قبیله اش قتل و غارت نمود و هم در آن شب با زوجه مالک زفاف کرد و عمر بنابر سابقه
ربطش با مالک هر چند سعی کرد که ابوبکر در حق خالد قصاص شرعی بجا آرد ابوبکر قبول نکرد و عمر در زمان
با خالد گفت اگر من خلیفه شوم هر آئینه ترا خواهم کشت بسبب این امر که از تو صادر شد **دیگر** در صحیح بخاری
وصحیح مسلم روایت شده که در حین طلب فاطمه فدک را بطریق میراث ابوبکر گفت لا اغیّر شیئا من
صدقة رسول الله عن حالها التی کانت یعنی بخدا قسم که تغیر نمیدهم چیزی از صدقه رسول را
از حالتیکه داشت در زمان رسول و عمل خواهم کرد بنحویکه رسول خدا عمل کرده است **و در جمع بین**
الصحیحین روایت شده که ابوبکر قسمت میکرد خمس را موافق قسمت پیغمبر ص الا آنکه نمیداد خویشان رسول
را بنحویکه رسول خدا ص بایشان میداد و ازینجا ظاهر میشود کذب ابوبکر در قسم حدیث سابق و بر هر عاقلی پوشیده
نیست که هرگاه کسی در حق خود این قسم اعتراف نماید و در حد شرعی این نوع خاطر تقصیر نماید قابلیت امامت
ندارد **دیگر سیوم** در مطاعن مختصه عمر اگر چه اطوار ناشایسته و اوصاف ذمیمه او بیشمار است لیکن

درین مقام بچندی از آنها اختصار می نماید ع مشتی باشد نمونه خرواری از انجمله آنکه باتفاق جمهور محدثین
و مورخین هر دو فرقه رسول خدا در مرض موت اصحاب را گفت بیارید از برای من اسباب کتابت تا نویسم
از برای شما نوشته که بعد از آن هرگز بضلالت نیفتید و عبارت آنحضرت موافق روایت صحیح بخاری
و صحیح مسلم و جمع بین الصحیحین و مشکات این است هلموا اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده یعنی بیائید
تا نویسم برای شما کتابی که بعد از آن هرگز بضلالت نیفتید **و بروایت امدی** در شرح مواقف ائتونی
بقرطاس اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی واقع شده یعنی بیارید نزد من کاغذی تا نویسم برای
شما کتابی که بعد از من بضلالت نیفتید **و در روایت صاحب ملل و نحل** ائتونی بدوات و
قرطاس واقع شده **و در روایت ابن** ابی الحدید از استادش ابو جعفر نقیب بدوات و کتف
واقع شده لیکن مقصود همه آنست که مذکور شد پس عمر بن خطاب مانع شده گفت رسول هذیان میگوید حسبکم
کتاب الله یعنی بس است شما را کتاب خدا این است موافق روایت احمد حنبل و صحیح مسلم و مشکات و حمیدی
و غیر آنها زیرا که در بعضی از روایات کتب مذکوره یهجر واقع شده و در بعضی هجر و در لغت عرب وقتی که
میخواهند از هذیان گفتن بیمار خبر دهند میگویند هجر و یهجر چنانکه در کتب لغه مثل صحاح و قاموس و امثال
آن مذکور است **و در روایت** بخاری واقع شده که عمر بن خطاب گفت قد غلب علیه الوجع در رد سخن
رسول شده حرفش اعتبار ندارد و مخفی نیست که این کلام نیز بغیر از این معنی ندارد که آنچه رسول خدا میگوید
از روی بیخودی و غلبه مرض است پس هذیان گفته باشد آنگاه منافقین با عمر اتفاق نمودند تا نزاع بطول
کشید تا آنکه رسول خدا از روی اعراض ایشان را از پیش خود دور کرد اکنون ای طالبان دین حق انصاف
باید داد که در زیر آسمان این چنین فعلی از کدام مسلمان اخلاص کیش می آید حقا که هیچ فعلی از افعال
منافقین زمان نبوت از ابتدای بعثت تا حین رحلت باین قباحت و شناعت نبوده کدام مسلمان را بر زبان
جاری میتواند شد سخنی چنین نسبت برسولی که رحمت عالمیان و علت غائی ایجاد است و هر چه میگوید
بمقتضای ان هو الا وحی یوحی از جانب خداست در واقع خاتم الانبیاء و المرسلین در تمهید تکمیل
دین مبین و ارشاد عباد الله از راه رحمت بی اندازه بکشد و همواره بواسطه ترویج دینش خدا تعالی
ملائکه را بمدد او بفرستد و دینی که تا قیام قیامت همه خلایق بآن عمل کنند از جانب الله بخلق برساند و آخر

زبان بگوید این نیست مگر نهایت کفر و نفاق و شدت عداوت و شقاق نعم الله فی الدنیا والآخرة
عجب است که آن بی آزرم غلیظ القلب برادل خود را دانا تر از رسولخدا صلعم وانمود و گفت حسبکم کتاب الله
و نفهمید که کتاب بی کتاب دان موجب هدایت امت نیست والا بایستی که این همه مذاهب مختلفه و فرق باطله
بهم نرسید و ازینجاست که قطب یحیی شافعی در بعضی از مکاتیب خود گفته راه نبی را نمیتوان یافت و
گفتن که چون کتاب الله و سنت رسول صلعم در میان است بمرشد چه حاجت بآن ماند که مریض گوید
چون کتب طبی هست چرا مرا باطبا رجوع باید کرد انتهی و معهذا در سقیفه بنی ساعده بهیچ وجه رجوع بقرآن
نمود و اصلا نام کتاب الله بر زبان نیاورد اگر این چنین امر عظیمی که بواسطه آن ترک تجهیز و تکفین رسول
خدا کردند در کتاب نبود پس چون گفت حسبکم کتاب الله و اگر بود پس چرا بی اندیشه و مشورت با ابوبکر
بیعت کردند تا آنکه در حق آن بیعت گفت ان بیعة ابی بکر کانت فلتة وقی الله شرها هر ذی شعور
می داند که غرض ایشان نبود مگر حرص بر امارت و حسد بر آل رسول خدا صلعم اگر نه کدام سفیه تجویز میکند
که وصیت رسولخدا صلعم لغو باشد و رسول صلعم هذیان بگوید و بمجرد کتاب الله ضلالت و اختلاف بهم نخواهد رسید
در واقعه انمایه فتنه و خونریزی و نزاع که بر سر امامت بظهور آمده و خواهد آمد بر سر هیچ امری از
امور بظهور نیامد **ولهذا** روایت شده در کتب مذکوره مثل جمع بین الصحیحین و مشکات و ملل و نحل
باین مضمون که ابن عباس می گریست و میگفت بدرستیکه مصیبت و تمام مصیبت همان بود که مانع شدند
رسول الله صلعم را از نوشتن کتابت و گفتند او را که هذیان میگوید تا اینجا بود محصل از سخن ابن عباس
الحق کدام مصیبت اعظم ازین می تواند بود و ازینجاست که صاحب ملل و نحل گفته که کشیده نشد شمشیر
بر هیچ قاعده دینی مثل کشیدن شمشیر بر قضیه امامت **ابن ابی الحدید** در شرح خود روایت
کرده از ابن عباس حکایتی مشتمل بر آنکه ابن عباس گفت رفتم بخانه عمر بن الخطاب در اول خلافتش
و بعد از آنکه خبر علی ابن ابیطالب علیه السلام از من پرسید سوال کرد و گفت اعتقاد وی این است که رسولخدا صلعم او را
امامت را برو مقرر کرده من گفتم آری و من از پدرم نیز پرسیدم او گفت علی است میگوید پس
عمر بن خطاب گفت بتحقیق که خواست رسولخدا صلعم تا در مرض موت تصریح باسم علی کند پس من مانع
شدم از رهگذر آنکه قریش باو نمیگرویدند بعد ازین ابن ابی الحدید گفته که این روایت را با تمام

ذکر کرده صاحب تاریخ بغداد در کتب پس منیه شیطان بنص قرآنی بواسطه اضلال خلایق و اغوای عباد ابلیس
ملعون ازل و ابد و مستحق عذاب الیم گشت و بمقتضای کلام حضرت رسول در حدیث مذکور یقین حاصل
است که اگر آنچه آنحضرت میخواست نوشته می شد هیچیک از امت بضلالت نمی افتادند و این همه اختلاف
و خونریزی و فساد که یکی از آنها قتل فرزند رسول و تاراج اسلام و نبوت است از ابتدای رحلت آنحضرت
تا قیام قیامت بر سر امامت و مذهب بظهور نمی آمد و هفتاد و دو فرقه باطل بهم نمیرسید پس تامل باید کرد که حال
آنکس که منع از نوشتن آنحضرت کرده چه خواهد بود ع خون شهدا تمام در گردن اوست **دیگر** آنکه خمس
غنیمت که بنص خدا و رسول از آل و اقربای رسول مقرر بود از ایشان منع کرد و معهذا عایشه دختر
ابی بکر و حفصه دختر خود را هر سال ده هزار درهم میداد **شارح مقاصد** در جواب گفته
که اگر چه خمس از ذوی القربی بود یعنی بنی هاشم و بنی عبد المطلب بنص و اجماع لیکن عمر اجتهاد کرد که نصف
ایشان باید داد تا اینجا بود مضمون جواب شارح مقاصد و این سخن از فرط سخافت کلام عقلا نمی ماند در
واقع هرگاه بنص خدا و رسول و اجماع حق ذوی القربی باشد دیگر اجتهاد عمر برخلاف نص و اجماع
چه قسم نامعقول است اجتهاد عبارت است از استنباط احکام از کلام خدا و رسول نه آنکه هر کس از
پیش خود رد نص خدا و رسول کند و بگوید که من مجتهدم ازین قرار عمر و امثال او جمیع شرایع محمدی
را تغییر دادن جایز خواهد بود یکبار اجتهاد کند که نماز واجب نیست و بار دیگر اجتهاد کند که زنا و شراب حلال
است و همچنین در عرض چند روز دین تازه بعرصه خواهد آورد نعوذ بالله **دیگر** آنکه در نادانی [illegible]
بمرتبه بی نظیر بود چنانکه باتفاق فریقین امر کرد برجم زن دیوانه و زن آبستن که در پیش او اقرار
بزنا کرد پس حضرت امیر او را منع کرد و گفت بر دیوانه و طفل حد جاری نیست و زن آبستن اگرچه خود
مستحق رجم باشد اما طفلش چه گناه دارد پس عمر گفت **لولا علی لهلک عمر** یعنی اگر علی نمیبود عمر هلاک
میشد بسبب فتوای غلط **دیگر** آنکه امر کرد برجم زن آنکه شش ماهه فرزند آورده باشد بتوهم آنکه فرزند
شش ماهه نمی باشد پس پیش از شوهر زنا کرده باشد و علی بن ابیطالب او را اعلام نمود که از قرآن ثابت
شده که شش ماهه طفل متولد می تواند شد زیرا که خدای تعالی در یکجا فرموده **والوالدات یرضعن**
اولادهن حولین کاملین یعنی مادران دو سال تمام شیر میدهند اولاد خود را و در یکجا فرموده

وحمله و فصاله ثلثون شهرا و از این قرار حمل شش ماهه خواهد بود زیرا که بیست و چهار ماه بازای دو سال تمام
شیر خوردن می افتد و شش ماه دیگر بازای حمل پس عمر از قول خود برگردید **دیگر** دیگر منع کرد از مهر گرفتن
بسیار و گفت هر کس مهر دخترش را بسیار میگیرد من او را داخل بیت المال خواهم کرد پس زنی
برخاست و گفت تو منع میکنی ما را از آنچه خدا تعالی در قرآن مجید حلال گردانیده از برای ما و
خواند بر و ان اتیتم احدیهن قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا پس عمر گفت کل الناس
افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال یعنی جمیع مردم فقیه تر اند از عمر حتی زنانیکه در حجلها
بسر می برند و تابعان عمر در جواب این سخن میگویند او کسر نفس کرده و هیچ فکر نمی کنند که هرگاه تسلیم
قول آن زن کرد در آن مسئله پس آن زن از او فقیه تر بوده باشد زیرا که تسلیم آن قول اعتراف است
بر بطلان قول خودش و لهذا در روایت ابن ابی الحدید واقع شده که عمر بعد از آن قول گفت تعجب کنید
از امامیکه خطا کرد و زنیکه صواب گفت پس قطع نظر از آنکه در اینمقام کسر نفس خلیفه و خود را در نظر
امت جاهل وانمودن اصلا صورت ندارد و تصدیق قول آن زن کردن عین اقرار است با فضلیت
و اعلمیت آن زن از عمر خواه کلام مذکور از و صادر شده باشد و خواه صادر نشده باشد و خواه کسر نفس کرده
باشد خواه نکرده باشد **و در جمع بین الصحیحین** روایت شده از ابی اوفی که گفت پرسید
از من عمر که رسول خدا در نماز عید چه میخواند من گفتم اقتربت الساعة و ق والقرآن **دیگر**
در کتاب مذکور روایت کرده که عمر بن الخطاب از ابا واقد لیثی پرسید که رسول خدا در نماز عید الفطر
و عید رمضان چه میخواند در جواب گفت ق والقرآن و اقتربت الساعة الحق امامیکه سالها با رسول خدا
بوده باشد و با آنحضرت بنماز عید رفته باشد و نداند که آنحضرت در نماز عید چه قرات میکرد عجب امامی است
مناسب حال متعصبین در امثال اینمقام آنست که بگویند عمر اجتهاد کرده بود در ندانستن **دیگر**
روایت شده در کتب معتبره اهل خلاف که عمر شبی گمان فسق بر وی بر کسی برد و از راه دیوار بخانه آنکس در آمد و چون
آنکس را متهم ساخت او در جواب گفت اگر من یک فسق کرده ام از تو چهار فسق الحال بظهور آمد یکی آنکه
تجسس کردی و حال آنکه خدا تعالی از آن نهی فرموده و گفته و لا تجسسوا دیگر از راه دیوار آمدی
و خدا تعالی فرموده که بدون اذن داخل در خانه مشوید و گفته و لا تدخلوا بیوتا غیر

بیوتکم حتی تستانسوا و دیگر انکه سلام نکردی و خدای تعالی فرمود و تسلموا علی اهلها پس عمر از
کار خود شرمنده شد ؛ و باز گشت و متعصبان درین مقام نیز گفته اند عمر اجتهاد کرد عجب حالی است
که این نادان همیشه بر خلاف نص خدا و رسول خدا اجتهاد میکند کاش بر سبیل سهو و نسیان یکبار
موافق قول خدا و رسول ص نیز اجتهاد میکرد و این روایت را علامه دوانی در شرح عقاید عضدی
نیز آورده **وابن ابی الحدید** این روایت را در شرح نهج البلاغة بعد از انکه گفته عمر
در بسیاری از مواضع فتوی میداد و بعد از ان منع میکرد و بر ضد ان فتوی میداد و این روایت
را ذکر کرده لیکن در روایت او خطا در اذن طلبیدن مذکور نیست **دیگر** روایت کرده از ابن ابی
الحدید در شرحش که عمر روزی بجوانی از انصار گذشت در حالتیکه تشنه بود پس از ان جوان آب
طلبید و ان جوان شربتی از عسل مش آورد عمر از خوردنش امتناع نمود و گفت خدای تعالی فرموده
اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا پس ان جوان بعمر گفت این آیه از برای کافران است
نه مسلمانان و خواند بر عمر ما قبل آیه را و یوم یعرض الذین کفروا علی النار اذهبتم طیباتکم
فی حیوتکم الدنیا پس عمر گفت کل الناس افقه من عمر **دیگر** روایت کرده از مالک امام
مخالفین و او از ابن عمر که گفت تعلیم گرفت عمر سوره بقره را در دوازده سال و بعد از انکه باتمام
رسید شتری را شکرانه نحر کرد سبحان الله این شعور و دعوی جانشینی رسول خدا کردن چه مناسبت
باهم دارد **و در جمع بین الصحیحین** در مسند عمار بن یاسر روایت شده که مردی
از عمر پرسید که هرگاه جنب شوم و آب نیابم چه کنم عمر گفت نماز مکن پس عمار بن یاسر او را از غلطش آگاه
گردانید و گفت تیمم باید کرد در واقع شخصیکه همیشه در سفر و حضر با رسول خدا باشد و این حکم
عام الوقوع را از آنحضرت فرا نگرفته باشد و انایه قرآن نخوانده باشد که آیه فلم تجدوا ماء فتیمموا
را انجا طرح داشته باشد قابلیت کتب داری کدام سرزمین دارد تا بامر دیگر چه رسد **و نیز در جمع
بین الصحیحین** روایت شده که ابو موسی اشعری سه مرتبه بر در خانه عمر آمده اذن دخول طلبید و
چون اذن نیافت باز گشت بعد از انکه عمر واقف شد ابو موسی را گفت چرا بی اذن نیامدی او
گفت بواسطه انکه از جانب رسول خدا باین طریقه مامور شده ایم پس عمر گفت بر انچه گفتی شاهد

بیار پس ابو موسی ابو سعید خدری را گواہی اورد انگاہ عمر گفت این امر بر من پوشیدہ بود **دیگر**
انکہ باتفاق ارباب سیر و احادیث شک کرد در موت رسول خدا و گفت پیغمبر نمردہ است بلکہ مثل
عیسی بآسمان رفتہ است وہر کہ گوید او مردہ است او را خواہم کشت تا انکہ ابوبکر از قران برو آیہ انک
میت و انہم میتون خواند پس عمر از قول خود برگشت و گفت **کانی لم اسمع ہذہ الآیۃ**
گویا نشنیدہ بودم این آیہ را و انانکہ میگویند عمر از روی اضطراب و وحشتی کہ از خبر فوت نبی عارض
او شدہ بود گفت نبی نمردہ است سخن شان ناموجہ است زیرا کہ این وحشت و اضطراب باترک تجہیز
و تکفین انحضرت و ہمان لحظہ در تلاش بیعت سعی کردن جمع نمیشود چنانکہ ظاہر است برارباب شعور و
نیز اگر چنین بود بایستے کہ علمای ایشان در کتب خود این را داخل در اختلافات واقعہ بعد از نبی ذکر کنند
و حالانکہ آمدی و صاحب ملل نحل و امثال ایشان این را نیز از جملہ اختلافاتی ذکر کردہ اند کہ بعد از نبی
بہم رسیدہ مثل اختلاف میانہ مہاجر و انصار در امامت و اختلاف در موضع دفن نبی و غیر اینہا **دیگر**
انکہ عمر یقین در ایمان خود نداشت **غزالی** در احیاء العلوم **و شیخ محی الدین** در فتوحات
روایت کردہ کہ عمر بنابر انکہ رسول خدا منافقین را بحذیفہ بن یمان گفتہ بود از حذیفہ میپرسید کہ من از
منافقینم یا نہ در واقع کسیکہ در ایمان خود شک داشتہ باشد بر مسند خلافت رسول خدا چگونہ تواند نشست
بلکہ او را یقین در نفاق خود بود لیکن این سوالات را از برای فریب عوام میگفت تا گویند عمر داخل
اہل نفاق نیست و خبر از اصحاب لیلۃ العقبہ ندارد **ابن ابی الحدید** در شرح نہج البلاغۃ
روایت کردہ کہ عمر گفت **واللہ ما ادری خلیفۃ انا او ملک** بخدا قسم نمیدانم کہ من خلیفہ ام
یا بادشاہ **و در کامل التاریخ** شیخ ابن اثیر نیز مذکور است کہ عمر بسلمان گفت آیا من
ملکم یا خلیفہ سلمان در جواب گفت اگر یکدرہم از مال مسلمانان بغیر حق صرف کردہ باشی خلیفہ نخواہی؟
پس عمر کریان مند مخفی نیست کہ حضرت سلمان کنایۃ بل صریحاً سلب خلافت عمر کرد زیرا کہ عمر مخالف
خدا و رسول تصرفات بسیار کردہ مثل انکہ حصہ مہاجرین را زیادہ از انصار قرار داد و خمس اہل بیت
را چنانکہ و السنی منع کرد و از برای خود ان مبلغ بزرگ داشت کہ بروایت ابن عبد البر در کتاب استیعاب
بعد از مرگ او از عین یک مالش بہر یک از زنانش کہ بر وی چہار زن بود ایشان سہ بود ہر ہشتاد و شش ہزار قرآنیا

و در شرح رسید ابن ابی الحدید روایت کرده از ابن سیرین که بر عمر در آخر ایام حیات
ایشان نسیان طاری شده بود که عدد رکعات نماز را فراموش میکرد و ازین جهت مردی را فرموده
بود که در پیش او ایستاده میبشد و او را تلقین می‌نمود و عمر باشاره آن مرد قیام و رکوع بجا می آورد
دیگر آنکه منع کرد از حج تمتع و متعه کردن زنان و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و گفت ثلث کن
علی عهد رسول الله و انا انهی عنهن و احرمهن و اعاقب علیهن یعنی سه چیز بود در
زمان رسولخدا و من نهی میکنم از آنها و معاقب میسازم مردم را بر کردن آنها و نیز گفت المتعتان
کانتا علی عهد رسول الله انا انهی عنهما و اعاقب علیهما یعنی دو متعه بود در زمان رسولخدا
من نهی میکنم از آن و معاقب میسازم مردم را بر ارتکاب آنها و در جمع بین الصحیحین
روایت شده از جابر بن عبد الله انصاری باین مضمون که حج تمتع و متعه نسا میکردیم در زمان
رسولخدا تا آنکه عمر منع کرد هر دو را و گفته هر که زنان را متع میکند من او را رجم خواهم کرد دیگر
روایت کرده که ابن عباس امر میکرد بمتعه دیگر از جابر بن عبد الله روایت کرده که ما میکردیم متعه بمشتی از تمر
دقیق در ایام رسولخدا و ابی بکر تا آنکه نهی کرد عمر از آن و در صحیح ترمذی روایت شده
که مردی از اهل شام پرسید از ابن عمر که متعه زنان حلال بود او گفت حلال است پس آن مرد گفت پدر
تو نهی کرده است از آن او در جواب گفت من ترک سنت رسولخدا بقول پدر نمیکنم و احمد
حنبل در مسند و حافظ ابو نعیم در حلیه روایت کرده اند از عمران بن حصین در
متعه زنان که گفت نازل شد در کتاب خدا متعه و کردیم ما در زمان رسولخدا و نازل نشد قرآن
بحرمتش و پیغمبر نیز نهی نکرد از آن تا آنکه از دنیا رحلت نمود و عبد الرزاق که از مشاهیر
علمای موثق ایشان است روایت کرده از ابن عباس که میگفت نبود متعه مگر رحمتی که خدای تعالی امت
محمد را از زنا داشته بود اگر عمر نهی نمیکرد احتیاج بزنا نمی شد و مخفی نیست کلام عمر صریحست در حلال
بودن متعه در زمان رسولخدا و همچنین احادیث مذکوره و بر عقلا مخفی نیست که هرگاه حکمی از احکام در
زمان رسولخدا باشد و رسول آنها را از جانب خدا بخلق رسانیده باشد و خدای تعالی در قرآن
مجید خبر داده باشد که الیوم اکملت لکم دینکم دیگر عمر کیست و چه کاره است که حرام تواند نمود دیگر

روایت شده از موطای مالک که عمر صبحی در خواب بود موذن خواست او را از برای نماز صبح بیدار کند
گفت الصلوة خیر من النوم پس عمر موذن را امر کرد تا این را داخل در اذان صبح گردانید **دیگر** احداث کرد و نماز تراویح
را در شبهای رمضان و امر کرد تا مردم نماز نافله را بجماعت بگذارند و حال آنکه در زمان رسول و ابوبکر
به تنهایی می گذاردند چنانچه حمیدی در مسند ابوهریره از متفق علیه بخاری و مسلم روایت کرده و بعد از آن
بفرموده عمر بشهرها نوشتند تا در همه جا چنین کنند **و در کامل ابن اثیر** از واقدی روایت شده
که گفته اول کسیکه در نماز تراویح امر کرد تا بجماعت بگذارند و بشهرها نوشت تا همه جا چنین نماز کنند عمر بود **و**
در جمع بین الصحیحین از مسند ابوهریره در متفق علیه بخاری و مسلم روایت شده از عبدالرحمن بن
عبدالقاری که گفت بعد از آنکه عمر صبح نماز جماعت در نافله رمضان کرد شبی با عمر بمسجد رفتیم دیدیم که
مردم نماز بجماعت میگذارند پس عمر گفت نعمت البدعة یعنی خوب چیزیست بدعتی و حال آنکه در جمع بین الصحیحین
روایت شده از جابر بن عبدالله که رسول خدا گفت کل بدعة ضلالة **و ابن حجر** در صواعق
روایت کرده از حافظ ابونعیم که رسول خدا گفت اهل البدع شر الخلق و الخلیقة یعنی ارباب بدعتها
بدترین خلایقند **دیگر** روایت کرده از ابوحاتم خزاعی که رسول خدا گفت اهل البدع کلاب النار یعنی
اهل بدعتها سگان دوزخند **دیگر** روایت کرده از طبرانی که رسول خدا گفت من وقر صاحب بدعة
فقد اعان علی هدم الاسلام یعنی هر که تعظیم و توقیر کند صاحب بدعت را پس بتحقیق که در خرابی
اسلام مدد کرده است **دیگر** روایت کرده از بیهقی که رسول خدا گفت لا یقبل الله لصاحب بدعة
لا صوما و لا صلوة و لا صدقة و لا حجا و لا عمرة و لا جهاد و لا صرفا و لا
عدلا یخرج من الاسلام کما یخرج الشعرة من العجین حاصلش آنکه قبول نمیکند خدا تعالی نه نماز
صاحب بدعت و نه روزه اش و نه صدقه اش و نه حجش و نه عمره اش و نه جهادش و نه صرف کردنش در راه
خدا و نه عدلش بیرون میرود صاحب بدعت از اسلام چنانکه بیرون میرود مو از خمیر **دیگر** روایت کرده
از بیهقی که رسول خدا گفت ابی الله ان یقبل عمل صاحب بدعة حتی یتوب من بدعته یعنی باز دارد
خدا تعالی از قبول کردن عمل صاحب بدعت مگر وقتیکه توبه کند از بدعتش اکنون باید دید که بمقتضای این احادیث
حال کسی که بدعت را خوب داند و این همه بدعت در دین پیغمبر بهم رساند چه خواهد بود **دیگر** اختیار شوری

کردن و مجمل این امر آنکه در حین مردن شش کس را تعیین کرد از برای امامت علی و عثمان و عبد الرحمن بن
عوف که خواهر مادری عثمان زن او بود و سعد بن ابی وقاص و طلحه و زبیر و گفت بعد از سه روز اگر بحکم اتفاق
نکنند و یکی مخالفت کند آن یکی را بکشند و اگر سه کس در یک طرف باشند و سه کس دیگر در یکطرف قول آن سه کس
که عبد الرحمن بن عوف با ایشانست اعتبار کنند و آن سه کس دیگر را بکشند و اگر همه با یکدیگر مخالفت کنند همه را
بکشند و بر هر ذی شعوری روشن است که هرگاه علی بن ابیطالب با آن همه فضایل که خدا و رسول
باتفاق هر دو فرقه در باره او فرموده اند در طرفی باشند دیگر قول عبد الرحمن بن عوف را برگزیدن
و بقول او سه کس دیگر را هر چند یکی از آنها علی بن ابیطالب باشد کشتن بغیر از عداوت با علی بن ابیطالب
هیچ احتمال ندارد سبحان الله این چه عناد و شقاوت بیجای و ضلالتست که بمجرد مخالفت سخن مثل عبد الرحمن
بیجهوی حکم کند بکشتن علی بن ابیطالب که افضل اهل بیت است و بنص متواتر رسول خدا تمسک باو
موجب نجات است و همیشه حق با اوست و او با حق است و نسبتش بنبی نسبت هارون است بموسی
و باب مدینه علم رسول خدا است و او از قرآن جدا نمیشود و قرآن از وی جدا نمی شود و بنص قرآنی نفس خیر
المرسلین و ولی امتاست غریب تر آنکه ایشان امامت را از فروع می دانند پس اگر فرعی از فروع
اصحاب رسول خدا که باعتقاد ایشان همه از اهل بهشتند با یکدیگر مخالفت کند در سه روز یا بیشتر چرا مستحق
قتل شوند نزد هر که ادنی از تمیز بهره دارد همه فعل شنیع عمر از برای نهایت عداوتش با اهل بیت رسول
دلیل ظاهر و برهانی قاطع است **دیگر** از غرایب شوری آنکه جمهور مخالفین اتفاق دارند که رسول خدا
فرمود الائمة من قریش و روایت کرده اند که ابو بکر در روز سقیفه باین حدیث انصار را از دعوی
امامت منع کرد و در کتب معتبر ایشان روایت شده که عمر گفت اگر سالم مولای ابی حذیفه زنده
بودی او را خلیفه میکردم زیرا که از رسول خدا شنیدم که میگفت ان سالما شدید الحب لله
و باتفاق همه سالم مذکور از قریش نیست مخفی نیست که هرگاه بمجرد خبر از رسول خدا که گفت سالم خدا
را بسیار دوست میدارد سالم مستحق خلافت باشد پس اگر مرتضی علی با آنهمه فضایل که عمر از رسول خدا
در باره او شنیده بود و دانسته بود که خدا تعالی او را نفس رسول خود خوانده و از اهل بیت
مطهر از رجس ساخته چرا مستحق امامت نباشد و این نیز دالست بر نهایت عداوت عمر

دیگر آنکه ابن ابی الحدید روایت کرده در شرحش که عمر در حق اهل شوری اولا گفت رسول خدا از
این شش کس راضی از دنیا رفت و بعد از آنکه طلحه نزد عمر آمد چون آزرده بود بواسطه گفتگوی
طلحه با ابوبکر در باب خلیفه کردن عمر بعد از عمر با او گفت رسول خدا از تو آزرده و غضبناک بود که از دنیا
رفت بواسطه سخنی که در وقت نزول آیه حجاب از تو صادر شد و بعد از این روایت کرده از جاحظ
که در کتابش گفته میان این دو کلام عمر تناقض است و این ظاهر است زیرا که در اول گفته رسول خدا
از همه این شش کس راضی رفت و در ثانی گفته که رسول از طلحه ناراضی رفت و از این اطوار ظاهر
میشود که حرف عمر هرگز از روی نفس الامر نبود بلکه همیشه بر موافقت خواهش خود حرف میزد و در روایت
ابن ابی الحدید از جاحظ سخنی که طلحه در حین نزول آیه حجاب گفته اینست که چه نفع می کند پیغمبر را امر
کردن بحجاب فردا است که خواهد مرد و باز زنانش را نکاح خواهم کرد صاحب این سخن باعتقاد مخالفین از اهل جنت
است **علاوه** در جمع بین الصحیحین روایت شده از مسند عبد الله بن عباس که عمر در حین وفات
بعبد الله بن عباس گفت این جزع و فزع که از من می بینی از رهگذر تو و اصحاب تست و الله که اگر مثل
آنچه در روی زمین است میداشتم تصدق میکردم از ترس عذاب الهی **و حافظ ابونعیم** در
حلیة الاولیاء روایت کرده باین مضمون که عمر در حین احتضار گفت کاش من گوسفندی بودم که مرا آنکه
بودند که نصف مرا کباب و نصف دیگر قدید کرده خورده بودند و فضله شده بودم و انسان نمی بودم
و در کتب مخالفین روایت شده ما من محتضر یحتضر الا یری مقعده من الجنة و النار
حاصلش آنکه هیچ محتضری نیست که در وقت احتضار جای خود را در بهشت یا دوزخ نه بیند پس اگر عمر
خلیفه رسول خدا می بود البته جای خود را در بهشت جاودان می دید این جزع و اضطراب و اظهار پشیمانی
از و بظهور نمی آمد **تذکره چهارم** در مطاعن مختصه بعثمان بر متتبعین اخبار سلف ظاهر است که
شیوه عثمان اصلا مشابهت باطوار اهل حق نداشت بلکه همواره بشیمه ملوک فراعنه و قیاصره حجت
از دربانان متعدد قرار دادن و غلامان زرین کمر داشتن و در اظهار امور باطله پروا نبودن و غیر
اینها **و از جمله قبایحش** آنکه حکم بن ابی العاص را بمدینه باز آورد و بعد از آنکه رسول خدا او را بواسطه
نهایت شقاوت و آتش از مدینه دور کرده و باین اعتبار او را طرید رسول میخواندند یعنی رانده و دور کرده

رسول بود و هرچند در زمان رسول خدا صلعم عثمان درخواست او کرد ملتمسش نزد رسول خدا صلعم مقبول نیفتاد
و همچنین در زمان ابوبکر و عمر **دیگر** ولید بن عقبه را با نهایت فسق والی کوفه ساخت تا آنکه او مست
پیشنمازی کرد و بعد از آنکه نماز صبح را چهار رکعت گذارد و بمردم گفت دماغ خوشی دارم اگر میخواهید بیشتر از
چهار رکعت بگذارم و این ولید را خدا فاسق خوانده در آیه افمن کان مومنا کمن کان فاسقا
لا یستوون چنانکه مفسرین گفته اند که مراد از فاسق ولید است و از مومن مراد علی بن ابیطالب است
دیگر آنکه عبدالله ابی سرح را که رسول خدا صلعم خونش را هدر ساخته بود والی مصر کرد و چه قبایحها که
از وی بظهور نیامد و بعد از آنکه اهل مصر از وی شکایتها کردند چیزی نوشت و بمحمد بن ابوبکر داد و باهل مصر
گفت ولایت شما را بمحمد دادم با او بروید و بعد از آن نامه بعبدالله مذکور نوشت که محمد را با جمعیکه
همراه اویند بکشد و خود در مصر بحکومت متمکن باش **دیگر آنکه** ابی ذر غفاری را با آن جلالت قدر
که همه اتفاق دارند از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد بواسطه آنکه او را از اعمال ناشایسته منع
میکرد و اطوار او را نمی‌پسندید و بعد از آن بفرموده عثمان او را از شام بر شتر برهنه سوار کرده بمدینه آوردند
پس او را بربذه که موضعی است در حوالی مدینه و در آنجا نه آب است و نه آبادانی فرستاد تا در آنجا بجوار
رحمت ایزدی پیوست **و در کتب معتبره فریقین** روایت شده که رسول خدا گفت ما
اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء صدق لهجة من ابی ذر یعنی سایه نینداخت آسمان سبز
و بر نداشت زمین تیره راست لهجه تر و صادق القول تر از ابی ذر کسی **دیگر** عبدالله بن مسعود را با آن
قرب منزلت که در خدمت رسول خدا صلعم داشت چندان فرمود زدند که استخوان پهلویش شکست و از
همان آزار بجوار رحمت حق ایزدی پیوست و مصحفش را از او گرفته بسوخت **دیگر** عمار یاسر را فرمود
تا چندان زدند که فتق بهم رسانید بسبب ناراضی بودن عمار از کارهای نامشروع او و حالانکه همه بر علو
مرتبه عمار نزد رسول خدا صلعم اعتراف دارند **دیگر** روایت کرده اند از ترمذی و نسائی و حاکم که رسول خدا
گفت الجنة تشتاق الی ثلثة علی و عمار و سلمان **دیگر** بازار مدینه را که رسول خدا صلعم بهمه مسلمانان
بخشیده بود به برادر مروان بن حکم داد و چراگاه حوالی مدینه را که مشترک بود میان مسلمانان از
برای چریدن حیوانات مخصوص خود و بنی امیه گردانید و نگذاشت تا مواشی دیگران از آن بهره مند شوند

دیگر آنکه مال مسلمانان را همه بخویشان خود میداد چنانچه بحکم دامادی خود چهار صد دینار زر سرخ داد
بحکم بن ابی العاص و در یکبار دویست هزار درهم داد و **بروایت** ابن ابی الحدید و غیره مروان
بن حکم را در یکنوبت تمام خمس ازمینه داد و عبد الله ابی سرح را تمام غنایمی که از فتح افریقیه بدست
آمد بخشید و هیچکس را با او شریک نکرد و ابو موسی اشعری اموال بسیار از عراق آورد و همه را بخویشان
خود قسمت نمود **دیگر آنکه** در سفر چهار رکعت نماز گذارد و حال آنکه بروایت کتب صحاح ایشان
رسولخدا و ابوبکر و عمر و عثمان خود نیز در اول خلافت دو رکعت کرد **حمیدی** در جمع بین
الصحیحین روایت کرده از مسند عبد الله بن عمر که گفت نماز گذارد رسولخدا با ما نماز مسافر در منی و غیره
دو رکعت و همچنین ابوبکر و عمر و عثمان نیز در اول خلافت چنین کرد بعد از ان عثمان چهار رکعت کرد
دیگر روایت کرده در مسند عبد الله بن مسعود از عبد الرحمن بن یزید که گفت نماز کرد عثمان در منی
چهار رکعت و چون بعبد الله بن مسعود گفتند عبد الله بن مسعود گفت من با رسولخدا و ابوبکر و عمر
دو رکعت کردم **دیگر** در جمع بین الصحیحین از متفق علیه بخاری و مسلم روایت کرده در مسند ابن
عباس که بفرموده رسولخدا در نماز سفر دو رکعت است و در حضر چهار رکعت **و از مسلم** نیز در
مسند انس بن مالک بهمین مضمون روایت کرده **دیگر آنکه** امر کرد برجم زنیکه در ششماهه فرزند آورده
بود پس علی بن ابیطالب او را از غلطش آگاه کرد چنانچه عمر را درین امر آگاه گردانید **روایت** کرده
مسلم باسناد در صحیحش در تفسیر سوره احقاف که زنی شوهر کرد و بعد از ششماه زائید و چون خبر
بعثمان رسید امر برجم کرد پس علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام نزد عثمان آمد و گفت خدا تعالی
در قران مجید فرموده و حمله و فصاله ثلثون شهرا و نیز گفته و فصاله فی عامین پس آن زن را
خلاص کرد **دیگر آنکه** حد شرعی بجا نیاورد نسبت با بن عمر که هرمزان حاکم اهواز را بعد از شرف
اسلام بغیر حق کشت **و همچنین** نسبت بولید بن عقبه حد شرب خمر بجا نیاورد و اطلاع بر جمیع
قباحتهای او از کتب ارباب سیر ظاهر می‌شود لهذا بهمین اکتفا نمود و مجملش آنکه از نهایه قباحت ازو
ظاهر شد که جمیع مهاجر و انصار بر قتلش اتفاق کردند و از پس از و ناراضی بودند تا سه روز افتاده
بود و کسی او را مدفون نساخته بود **و بروایت** واقدی بغیر از مردان و سه کس از

علامالش کسی بر جنازه اش حاضر نشد وان چهار کس را نیز مردم لنبگ از سر جنازه او دور کردند
عجب است از محی لنقس که بمجرد قول عبد الرحمن بن عوف خلافت عثمان را برحق می دانند و اطاعتش را وجب
و با جماع صحابه بر قتل عثمان او را واجب القتل معزول از خلافت نمیدانند بلکه او را بگناه و مظلوم میدانند
معهذا هم صحابه را که در قتل عثمان شریک بودند و هم انانکه طلب خون عثمان کردند و جمعی کثیر از صحابه را کشتند
نزد ایشان ثنا یند

اصل یازدهم

در ذکر پاره از کلام حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب
که دالست بر بطلان خلافت خلفاء ثلثه از کتاب نهج البلاغه که متواتر است نزد ارباب تتبع و تمام کلام
درین اصل در دو توضیح بوضوح می پیوند د

توضیح اول

بدانکه در خطب و کتابات انحضرت شکایت
از خلفا و اظهار غصب خلافت و ظلم بر اهلبیت صریحاً و کنایةً بسیار است و از انجمله دلالت صریح
دارد بر خیکه در خور گنجایش این مختصر باشند مذکور می شود و چون تمام فقرات را تعبیر بفارسی کردن بعضا
باللفظ بی تقدیم و تاخیر ترجمه را از سلامت مجاوره فرس بیرون می برد بنا برین به بیان مطلب و حاصل
کلام اکتفا می باید از انجمله در بعضی از خطب فرموده این الذین زعموا انهم الراسخون فی العلم
دوننا کذباً و بغیاً علینا ان رفعنا الله و وضعهم و اد خلنا و اخرجهم حاصلش
انکه کی اند انکسانی که خود را راسخ در علم می و انستند از روی دروغ و ظلم کردن بر ما بجهت بر داشتن خدا
ما را و فرو گذاشتن ایشان را و داخل کردن خدا ما را در زمرهٔ اوصیاء و ائمه و بیرون کردن انها را
ازان مرتبه جلیل بنا یستعطی الهدی ویستجلی العمی با خواسته میشود بما ایت و با جسته می شود
روشنی از کوری گمراهی و جهالت ان الائمة من قریش غرسوا فی هذا البطن من بنی هاشم لا تصلح
علی سواهم و لا تصلح الولاة من غیرهم بدرستیکه امامان و اوصیای پیغمبر آخر الزمان نشاندہ شده اند
درین بطن از هاشم یعنی ابو طالب مراد انکه یعنی بغیر از من و اولادم خدا تعالی بدیگری کرامت نکرده است
ولایت و امامت پیغمبر آخر الزمان را و زیبنده نیست بر غیر اولاد علی بن ابیطالب غیر ایشان کسی
صلاحیت و استحقاق این منزلت جلیل القدر نداشته و نخواهد داشت و در بعضی دیگر فرموده
لا یقاس بآل محمد من هذه الامة احد و لا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابدا
هم اساس الدین و عماد الیقین یعنی سنجیده نمیشود بآل محمد احدی ازین امت و برابر کرده نمیشود

بایشان آنکه همیشه جاری شد نعمتهای ایشان بر وی زیرا که تمام صحابه را ارشاد و هدایت و عزت و اعتنا
و دولت بوسیله دوستی پیغمبر و آل پیغمبر یافتند چنانکه ظاهر است الیهم یفیء الغالی وبهم یلحق التالی
بایشان رجوع میکند بر افراط کننده در دین و دور گردنده از طریق مستقیم و بایشان ملحق میشود پس مانده در
دین حاصل آنکه بازگشت همه در امر دین و هدایت بایشان است ولهم خصائص حق الولایة وفیهم
الوصیة والوراثة مر ایشان راست خصایص امامت و ولایت از عالم بودن باحکام الهی و عصمت و سایر صفات
کمالیه و در ایشان است وصیت و وراثت پیغمبر از راه استحقاق ذاتی و از هم راه قرابت و هم از راه نص
خدا و رسول ص الآن اذ رجع الحق الی اهله ونقل الی منتقله الحال آن زمانی است که حق
راجع شده باهلش یعنی بمستحقش و این زمان وقتی است که نقل کرده شد حق بمحل و مأوای خود حاصلش
آنکه مثل از این دیگران بخلاف حق متصدی امر خلافت بودند الحال که دست انها از غصب منزلت کوتاه شد
حق بمرکز خود قرار گرفت **و در بعضی دیگر** فرموده فلما مضی تنازع المسلمون الامر من
بعده یعنی چون درگذشت رسول خدا ص نزاع کردند مسلمانان در امر امامت بعد از آن حضرت فوالله
ماکان یلقی فی روعی ولا یخطر علی بالی ان العرب تزعج هذا الامر من بعده ص عن اهل بیته
ولا انهم منحوه عنی من بعده قسم بخدا قسم که انداخته نمیشد در دلم و خطور نمیکرد در خاطرم که عربان بیرون برند
این امر را بعد از پیغمبر خدا ص از اهل بیتش و دور کننده باشند خلافت را از من حاصلش آنکه با نهایت استحقاق
من و قرب منزلت من بنسبت حضرت پیغمبر و کثرت نصوص واقعه درباره من و مکرر تعیین نمودن پیغمبر
مرا از برای این کار و بهمه ایشان خبر دادن دیگر احتمال این راه نمیدادم که عرب از من درگذرند و دیگری را بغیر
حق خلیفه رسول خدا ص و اولی بتصرف در امت دانند فما راعنی الا انثیال الناس علی فلان یبایعونه
پس باز نداشت مرا از طلب حق خود مگر از هجوم آوردن مردم بر ابی بکر و بیعت کردن با او فامسکت
یدی حتی رأیت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام یدعون الی محق دین محمد ص پس
نگاه داشتم دست خود را تا آنکه دیدم که برگشتند مردم از دین و اسلام و مرتد شدند و میخواندند مردم را
بامورے چند که موجب ابطال و زوال دین محمد بود فخشیت ان لم انصر الاسلام واهله ان اری
فیه ثلما او هدما تکون المصیبة به علی اعظم من فوت ولایتکم پس ترسیدم که اگر یاری

کنم اسلام و اهل اسلام را به بینم در اسلام رخنه یا ویرانی که سخت تر باشد مصیبت آن بر من از ناامیری و او
تصرف نبودن در شما حاصلش آنکه بعد از غصب خلافت باعث ارشاد و دادن من ایشان را و سعادت
در دین کردن و راه های صواب با ایشان نمودن آن بود که اگر نمی کردم دین محمد بالکلیه برطرف می شد
بشومی جهالت و ضلالت ایشان **و در بعضی دیگر** در بیان حالات آل بیت فرموده هم موضع
سره ولجاء امره وعیبة علمه وموئل حکمه وکهوف کتبه وجبال دینه بهم اقام انحناء
ظهره یعنی آل محمد اند موضع اسرار نبوی و ملجاء امور او و صندوق دانش او و مرجع حکم او و مخزن
کتب های او از قرآن و غیره و کوههای دین او یند که نگاه میدارند دین او را از تزلزل و برهم خوردن
بایشان راست شد کجی پشت دین **و در بعضی دیگر** فرموده نحن شجرة النبوة ومحط الرسالة
ومختلف الملائکة ومعادن العلم وینابیع الحکم ناصرنا ومحبنا ینتظر الرحمة
ومبغضنا ینتظر السطوة مائیم شجره نبوت و جایگاه فرود آمدن رسالت جبرئیل و محل آمد و شد
ملائکه و معدنهای دانش و چشمه های حکمتهای کننده و دوست ما منتظر رحمت است و دشمن ما منتظر غضب
الهی **و در بعضی دیگر** فرموده قد خاضوا بحار الفتن واخذوا بالبدع دون السنن
وارز المؤمنون ونطق الضالون بتحقیق که خوض کردند مخالفین در دریاهای فتنه و فرا گرفتند
بدعت و ضلالت را و اگذاشتند سنتهای پیغمبر خدا را و منقبض شدند مومنان و ناطق شدند گمراهان
نحن الشعار والاصحاب والخزنة والابواب مائیم که از نهایت قرب و نزدیکی جامه تن
رسول خدائیم و یاران خازنان اسرار اوئیم و درهای شهر علم و حکمت او یم چنانچه حدیث صحیح انا مدینة
العلم وعلی بابها ازان خبر داده ولا تؤتی البیوت الا من ابوابها فمن اتاها من غیر ابوابها
سمی سارقا یعنی خانه ها مناسب نیست درآمدن مگر از راه در خانه و هرکه از غیر راه در بخانه درآید او را دزد نامیده اند
و در بعضی دیگر در جواب بعضی از اصحاب که از آنجناب پرسید که از چه رو منع کردند قوم شما را از
خلافت و حالانکه شما سزاوار ترید باین امر فرموده شحت علینا نفوس قوم وسخت عنها نفوس
آخرین والحکم الله والمعود الیه القیامة بخیلی و حسد ورزیدند برامر خلافت نفسهای گروهی
جمعی و جوانمردی کرده درگذشتند از نزاع در آن برای مصلحت برهم نخوردن دین و ملت نفوس

شریعهٔ جمعی دیگر و حکم کننده بعدل میانهٔ ما و ایشان خدا تعالی است و بازگشت با وست روز قیامت
و در بعضی دیگر فرموده قال لی قائل انک یا بن ابیطالب علی هذا الامر لحریص
گفت بمن گوینده یعنی عمر ای علی ابن ابی طالب بدرستیکه تو حریصی بر امر خلافت و بسیار میخواهی که خلیفه
باشی فقلت بل انتم والله احرص وابعد وانا اخص واقرب پس گفتم در جواب که شما حریص
ترید و دورترید و من مخصوص تر و نزدیکترم انما طلبت حقا لی وانتم تحولون بینی وبین
حقی وتضربون وجهی دونه وجز این نیست که من طلب کردم حق خود را و شما حائل شده اید میان
من و میانهٔ حق من و دست رد میزنید بر روی من فلما قرعته بالحجة حب لا یدری ما یجیبنی به
چون گوش زد او کردم حجة و برهان را بخود آمد از غفلت و ندانست که چه جواب دهد اللهم انی استعدیک
علی قریش ومن اعانهم خدایا من یاری میخواهم از تو بر قبیلهٔ قریش فانهم قطعوا رحمی
وصغروا عظیم منزلتی واجمعوا علی منازعتی امرا هو لی بواسطه آنکه ایشان بریدند خویشی
و نزدیکی مرا و خورد شمردند مرتبه عظیم مرا و اتفاق کردند در منازعت با من در امری که آن حق من است
در بعضی از خطب بعد از این چنین دعائی فرمود که فنظرت فاذا لیس لی رافد ولا
ذاب ولا مساعد الا اهل بیتی فضننت بهم عن المنیة پس نظر کردم دیدم که در آن هنگام
مرا نه یاری دهنده بود و نه باز دارنده و دفع کننده شری و نه همراهی که تقویت من کند الا اهل بیتم
من پس باز داشتم ایشان را از مرگ و کشته شدن در راه من و در بعضی از خطب چنین
فرموده که فنظرت فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم عن الموت و در بعضی
دیگر فرموده فوالله ما زلت مدفوعا عن حقی مستاثرا علی مذ قبض رسول الله حتی یوم
الناس هذا بخدا قسم که همیشه من ممنوع بوده ام از حق خود و من نگذاشته اند حق مرا و گزیده
شده بر من ناقابلی از وقتیکه قبض کرده شد روح مطهر رسول خدا تا امروز دیگر در بعضی خطب
تشبیه کرده حال خود را نسبت بمنافقین زمان خود بحال موسی نسبت بفرعون واتباعش و فرموده
ولم یوجس موسی خیفة علی نفسه بل اشفق من غلبة الجهال و دول الضلال حاصل معنی
آنکه نیست که آن خوفیکه موسی در خود یافت و هنگامی که ظاهر ساختند سحره اعمال خود را خیال کاه

برای آن از آن خبر داده نه خوف بود بر هلاک نفسش بلکه خوف کرد و ترسید از غلبه جهال و دولتهای

اهل ضلال که مبادا از مردم فریب این امور باطل و اسباب دنیوی خورده ایمان نیاورند من نیز

که با غاصبان خلافت نزاع نکردم و در طلب حق خود با ایشان کار بجنگ و جدال نرسانیدم نه از ترس جان

بود بلکه از ترس آنکه مبادا مردم بواسطه اضلال این جاهلان و فریفته شدن بزخارف دنیوی یکباره

از دین بیگانه شوند **و در بعضی دیگر** فرموده قد طلع طالع ولمع لامع ولاح لائح واعتدل

مائل واستبدل الله بقوم قوما وبیوم یوما یعنی طلوع کرد طلوع کننده و درخشید درخشنده

و تابید تابنده و راست شد کج شده و تبدیل کرد خدای تعالی گروهی باطل را باهل حق این همه کنایه است

از زوال خلافت ناحق دیگران و تابیدن خورشید هدایت و عدل آنحضرت بر عالمیان وانتظرنا

الغیر انتظار المجدب المطر یعنی و انتظار گردش روزگار کشیدیم مثل انتظار قحط رسیده باران

را تا حق بمرکز خود قرار گرفت انما الائمة قوام الله علی خلقه وعرفاءه علی عباده

لا یدخل الجنة الا من عرفهم وعرفوه ولا یدخل النار الا من انکرهم

وانکروه جز این نیست که امامان ایستادگانند بامر خدا نسبت بر آفریدگان او و عارفان او یند که

حاکم اند بر بندگان او تا بوسیله ایشان بندگان پروردگار خود را بشناسند و داخل بهشت نمیشود

مگر کسیکه بشناسد آنکس ایشان را و ایشان آنکس را و داخل نمیشود در دوزخ مگر کسیکه منکر باشد ایشان را

و ایشان او را چنانکه رسول خدا فرموده من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة

حاصل آنکه امامی دین کسانی اند که از جانب الله باین امر قایم گشته اند و خدا تعالی ایشان را برگزید

از برای هدایت و ارشاد عباد و آن مرتبه با ایشان ارزانی داشته که شناخت ایشان موجب بهشت

است و انکار ایشان موجب دوزخ نه بر جاهل فرومایه را که خلق بواسطه جلب نفع و تحصیل مرادات

دنیوی بر خود امیر سازند **و دیگر در خطبه مشهور شقشقیه** فرموده اما والله لقد تقمصها

ابن ابی قحافة وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی و در بعضی از نسخ بدل ابن ابی

قحافه اخوتیم واقع شده باعتبار آنکه ابوبکر از قبیله تیم بود یعنی آگاه باش بخدا قسم که پوشید ابن ابی

قحافه جامه خلافت را و بدرستیکه او میدانست که نسبت من بخلافت نسبت قطب است بسنگ آسیا یعنی

یعنی او میداند که همچنانکه سنگ آسیابی وجود ان میلی که درمیان دارد گردش میکند و امر است
خلافت نیز وقتیکه با من نباشد انتظامش موافق عدالت و حکم پیغمبر نخواهد بود و معهذا چشم از حق پوشیده
و بغیر استحقاق متصدی این امر شده ینحدر عنی السیل ولا یرقی الیّ الطیر فرو میریزد از من
سیل علوم و بلند نمیشود بسوی من پرنده این کنایه است از بلندی مرتبه و رفعت شان یعنی کوه قدر و منزلت
من انمقدار بلند است که مرغ بسوی او پرواز نتواند کرد فسدلت دونها ثوبا وطویت عنها کشحا
پس پوشش انداختم جامه صبر او پهلو تهی کردم از خلافت وطفقت ارتأی بین ان اصول بید
جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء یهرم فیها الکبیر ویشیب فیها الصغیر ویکدح
مومن حتی یلقی ربه پس ایستادم متفکر میانه آنکه حمله کنم بدست بریده یعنی بی معاون یا صبر کنم
بر ابری سیاه بسیار تیره یعنی زمان خلافت ناحق ابوبکر که از کار میرود هر بزرگ دران بسبب تیرگی
ضلالت و پیر میشود دران هر خورد و مشقت و آزار می کشد مومن تا وقتیکه ملاقات کند پروردگار خود را
فرأیت ان الصبر علی هاتا احجی پس دیدم که صبر برین مصیبت سزاوار تر است فصبرت وفی
العین قذی وفی الحلق شجی یعنی صبر کردم در حالتیکه در چشم خاشاک بود و در حلق غصه گره
شده چون استخوان کنایه است از الم و تاسف بر ضایع شدن دین پیغمبر بسبب متصرف شدن ابوبکر
خلافت را حتی مضی الاول لسبیله فادلی بها الی فلان بعده تا آنکه درگذشت و راه
خود رفت غاصب پس رسانید خلافت را در تلافی آنکه در سابق ایام با او بیعت کرده بود و درین مقام
آنحضرت شعری از اعشی مثل آورده و بعد از ان فرموده فیا عجبا بینا هو یستقیلها فی حیاته
اذ عقدها لآخر بعد وفاته پس عجب تر آنکه وقتی در زمان حیات خود از مردم درخواست میکرد
که مرا درگذارید که من بهتر از شما نیستم و علی درمیان شماست و زمانی دیگر خلافت را معین کرد از برای
دیگری که بعد از وفاتش خلیفه او باشد و این سخن از ابوبکر متفق علیه است و در کتب معتبره مخالفین
مذکور است چنانکه اشاره شد بآن درباب مطاعن ابوبکر لشد ما تشطرا ضرعیها ضرع در اصل
عبارتست از دو سر پستان شتر خواه دو تای پیش و خواه ان دوتای دیگر و تشطر ضرع قسمت کردن
فایده و نفع حاصل از ضرع است و مراد درین مقام این است که بسیار محکم شد قسمت کردن این

دوکس فایده ونفع خلافت را فصیرها فی حوزة خشناء یغلظ کلمها و یخشن مسها ویکثر
العثار والاعتذار منها پس جای داد ابوبکر خلافت را در وادی ناهموار یعنی عمر که غلیظ بود جراحت
حاصل از سخنان درشت او وموذی بود امیزش با او از بگذشت خوئی ودرشتی او وبسیار بود لغزیدنش
در مسایل وعذر گفتنش از انها فصاحبها کراکب الصعبة ان اشنق لها خرم وان اسلس لها
تقحم پس همراه او مثل سوار ناقه سرکشی است که اگر مهارش را باز میکشد شکافته میشود بینی اش و اگر
سست میکند ببر در می آورد سوار را فمنی الناس لعمر الله بخبط وشماس وتلون واعتراض
پس قسم به بقای خدا که مبتلا شدند مردم بسلوک در غیر راه راست و نفرت از طریق صواب و تغیرات
احوال فصبرت علی طول المدة وشدة المحنة حتی اذا مضی لسبیله جعلها فی جماعة
زعم انی احدهم فیا لله وللشوری متی اعترض الریب فی مع الاول منهم حتی صرت اقرن الی هذه
النظائر پس صبر کردم بر درازی مدت وبسیاری محنت تا انکه چون درگذشت گردانید خلافت را در جماعتی
وگمان کرد که من یکی از ان جماعتم پس از برای خدا که نظر کنید در شوری وبه بینید که چگونه طاری شد
در منزلت من شک وشبهه با اول ایشان تا انکه گردیدم مقرون با مثال این گروه چون مجملی از قصه شوری
در مطاعن عمر مذکور شد لهذا درین مقام متعرض نگردید لکنی اسففت اذ اسفوا وطرت اذ طاروا فصغی
رجل منهم لضغنه ومال الاخر لصهره مع هن وهن لیکن من از برای اتمام حجت با ایشان
در فروتنی و بلند پروازی انفقت کردم پس منحرف شد از من مردی از ایشان بواسطه حسدی که با من داشت
یعنی سعد بن ابی وقاص ومیل کرد دیگری از برای داماد به چیزی چند دیگر مثل عناد وحسد مراد عبد الرحمن
بن عوف است که ام کلثوم خواهر مادری عثمان زن او بود حاصل انکه بسبب غرضهای قبیح دنیوی ودرباب
نفاق با من همراهی نکردند الی ان قام ثالث القوم نافجا حضنیه بین نثیله ومعتلفه یعنی تا انکه برخاست
سیوم قوم یعنی عثمان وبخلافت نشست حالگونیکه مثل شتر سیر خورده بلند کننده بود زیر بغل وتهیگاه خود را
که میان موضع سرگین وموضع علف اوست این مثلست از برای تکبر وافتخار وقام معه بنو
ابیه یخضمون مال الله خضم الابل نبتة الربیع وبرخواستند با او پسران پدر او یعنی اقربای
او ومیخوردند مال خدای را بهمه دهان مثل خوردن شتر گیاه بهاری را الی ان انتکث فتله واجهز علیه

عمله و کبت به بطنته تا آنکه تاب باز داد در لیمان آب خورده او واجب ساخت بر او قتل او را و عمل ناشایسته
او و پسر را آورد و حکم خوادی و اسراف در خوردن مال ابید بعد از ذکر چند سطر که اشاره کرده به بیعت
مردم با آنحضرت و برگشتن عائشه و طلحه و زبیر و معویه و خوارج فرموده کانهم لم یسمعوا الله سبحانه یقول تلک
الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین
گویا آنانکه غصب خلافت کردند و آنانیکه از من برگشتند نشنیده اند کلام خدای را که فرموده این سرای
آخرت را میگردانیم از برای آنکسانیکه اراده نمیکنند سرکشی و فساد را در روی زمین و عاقبت از برای
متقیان خوبست نه حال طالبان ریاست دنیا و مفسدان بلی والله لقد سمعوها و وعوها
ولکن حلیت الدنیا فی اعینهم وراقهم زبرجها بلی بخدا قسم که شنیده اند آیه را و یاد گرفته اند
لیکن آراسته و زیبا آمد دنیا در چشمهای ایشان و خوش آمد ایشان را زینت دنیا **تنبیه** پوشیده نیست
بر ارباب فطانت که از آنچه از این خطابه و از خطب دیگر تحریر یافت متعین و مجزوم به اهل هدایت میشود بطلان
خلافت خلفای ثلثه زیرا که مقتضای آیات و احادیث و اخبار و حالات آنحضرت و اتفاق جمیع مسلمین
و نه آنحضرت از کذب و بهتان مبراست و هر یک از مذکورات بر ظلم و غصب خلفای ثلثه و اختصاص منزلت
خلافت و ولایت باهل بیت رسول خدا و عدم قابلیت غیر ایشان دلالت قطعی دارد و گنجایش احتمال دیگر ندارد
وابن ابی الحدید در شرحش بر نهج البلاغة چون همه جا اعتراف کرده که این خطبها از حضرت
امیر المومنین است و دانسته که اظهارات کتابهای جمعیکه در زمان آنحضرت نوشته اند بطریق تواتر نقل
کرده اند و بالفعل در کتب و رسایل اکثر متقدمین ایشان موجود است لهذا در امثال این مواضع نهایت کوشش
در تکلفات و تعسفات بیجا آورده و حاصل همه باین راجع میشود که مراد حضرت امیر اظهار باطل بودن خلافت
ایشان نبوده بلکه مرادش اظهار ترک اولی است یعنی غرض آنحضرت آن بود که بیان نماید که هر چند ایشان
خلیفه و امام بحق بودند لیکن من اولی بایشان بودم اگر من واگذاشته بودند بهتر بود و هر ذی شعوری
میداند که از کلام آنحضرت آنچه تحریر یافت بغیر از عدم استحقاق دیگران و غصب منزلت امامت بعد پیغمبر
آخر الزمان دیگر چیزی مفهوم نمیشود در واقع هرگاه خلافت ایشان موافق رضای خدا و رسول بوده
باشد دیگر چه احتمال دارد که امیر المومنین با آن مرتبه اخلاص و عبودیت و عصمت که همواره رضای او

محو رضای خدا و رسول بود این همه شکایت و اظهار نارضامندی نماید و خلفای بحق را بظلم و ضلالت و
جهالت نسبت دهد کدام بی بصیرت تجویز میکند که امر موافق رضای خدا و رسول بر حضرت مرتضی علی
ناگوار باشد و در نظر او پسندیده نیاید انقسیم امور نسبت بآنحضرت و آن بهتان عظیم و کفر صریحست و
در بعضی از خطب فرموده حتی اذا قبض الله رسوله رجع قوم علی الاعقاب وغالتهم
السبل بالنکم چون قبض کرد خدا تعالی روح رسول خود را برگشتند جمعی بر پاشنهای خود یعنی همان
کفر که در اول داشتند بازگشت کردند و هلاک ساخت ایشان را راههای باطل و اتکلوا علی الولایج ووصلوا
غیر الرحم اعتماد کردند به هر امر ناصواب که در خاطر ایشان خطور کند و پیوستند بغیر اقربای پیغمبر وهجروا
السبب الذی امروا بمودته و دوری گزیدند از وسیله نجاتی که مامور شده بودند بمودت او یعنی
اهل بیت رسول چنانکه سابقا در آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی تحریر یافت ونقلوا
البناء عن رص اساسه فبنوه بغیر موضعه نقل کردند بنا را از اصل و بنیاد استوارش
و بنا کردند آنرا در غیر موضعی که لایق آن بود کنایه است از آنکه خلافت را که حق اهلبیت است از رای ناحق بمستحق
بیگانه ثابت کردند معادن کل خطیئة وابواب کل ضارب فی غمرة آنها معدن هر خطا و گناه
اند و درهای آمد و شد هر گمراه فرو رفته در ضلالت و گمراهی اند قد ماروا فی الحیرة وذهلوا
فی السکرة علی سنة من آل فرعون به تحقیق که رفتند در وادی حیرانی و سرگردانی و غافل شدند
و فراموش کردند در مستی گمراهی و جهل از بدی عاقبت بر طریقه آل فرعون که همواره در کفر و ظلم بسر میبردند
و هیچگونه اندیشه روز باز خواست نمیکردند ابن ابی الحدید در تاویل این کلام صدق انجام
چنین گفته که مراد ازین جماعت گروهی اند از دشمنان آنحضرت که بعد از تلف سیف ثلثة در صفین با آنحضرت
محاربه کردند مثل عمرو بن عاص و مغیرة بن شعبه و مروان بن حکم و ولید بن عقبه و عبدالله بن زبیر و سعد
بن عاص و امثال انها و از بس تکلفات بکار برده در آخر خود عذر میگوید که باعث تاویل بر حمل کردن
کلام امیرالمومنین را بر خلاف متبادر آنست که مقتضی بزرگی و منصب عظیم و دین قویم آنحضرت چشم
پوشیدن و در گذشتن است از آنچه سابقا بظهور آمده از پیشینیان لیکن مستور نیست بر هر که اندک
وقوفی دارد از دستور محاوره و روش مکالمه که هرگاه آنحضرت فرماید که وقتیکه بامر الهی رسولی

مقبوض شد جمعی باز پس رفتند و گمراه شدند و حق را از مرکز بیرون بردند و اهل بیت را واگذاشتند دیگر
از خلفای ثلثه و انصار انها احتمال ندارد و بر شکایت از جمعی که بعد از انقضای مدت مدید در رحلت رسول خدا
گمراه شدند و همواره مغلوب و منکوب و گریزان بودند محض مکابره و عین خطا است فقط

توضیح دوم در ازاله وهم

جمعی از جهال غیر متتبع از غایت اضطراب میگویند که ما قبول نداریم که خطبه شقشقیه
از حضرت امیر باشد شاید آنرا سید رضی گفته و بنام آنحضرت شهرت داده و بر اهل بصیرت مستور نیست
که این سخن باده و افتراست زیرا که این خطبه را بزرگان ایشان در کتب معتبره خود نقل کرده اند مثل
ابو علی جبائی و ابو القاسم بلخی و بلغا و فصحای صاحب تتبع و تبحر مخالفین اقرار کرده اند که این خطبه از
امیر المومنین است و اعتراف نموده اند که در نسخه چند دیده اند که مدتها پیش از تولد سید رضی نوشته بود

روایت

کرده ابن ابی الحدید در شرحش از استادش شیخ مصدق واسطی که از علمای معتبر اهل سنت
است و چنین گفته که حکایت کرد از برای من شیخ ابو الخیر مصدق واسطی سنه ثلث و ستمائه و گفت در وقتیکه
خواندم این خطبه را بر ابی محمد عبد الله بن احمد معروف بابن خشاب تا و گفتم چه میگوئی درین خطبه آیا بر علی بسته
باشند او گفت نه بخدا قسم که من میدانم بیقین که این خطبه کلام آنحضرت است همچنانکه میدانم که تو مصدقی
مصدق گفته که من گفتم جمعی از مردم میگویند کلام رضی است پس ابن خشاب گفت رضی را و غیر رضی را این
قدرت از کجا ست که توانند باین اسلوب سخن کرد بتحقیق که واقف شدیم بر رسایل رضی و شناختیم طرز و طریقه
او را نسبت ندارد آنها باین کلام اصلا بعد از ان ابن خشاب گفت و الله که من دیدم این خطبه را در چند
کتاب که تصنیف شده بود پیش از وجود رضی بدو صد سال و بخدا قسم که یافتم من این خطبه را بخطی چند
که می شناختم من ان خطها را که خط کدام یک از علما و اهل ادب و عربیت است که پیش از موجود بودن
احمد پدر رضی نوشته بودند بعد ازین ابن ابی الحدید گفته بتحقیق که من دیدم بسیاری ازین خطبه را در
تصانیف شیخ و بزرگ خود ابو القاسم بلخی و نیز یافتم بسیاری ازین خطبه را در کتاب ابی جعفر بن قبه
که یکی از متکلمین امامیه است و ان کتاب مشهور است بکتاب الانصاف و بود ابو جعفر از شاگردان ابو القاسم
بلخی که فوت شده پیش از تولد رضی تا اینجا بود مضمون کلام ابن ابی الحدید و بر ارباب دانش مخفی نیست
تتبع و تبحر در علوم ابن خشاب و ابی القاسم بلخی و ابن ابی الحدید و مصدق واسطی که همه از پیشوایان

اہل خلاف و معتقدایان ایشان اند — روایت کرده سید جلیل نحریر سید رضی الدین ابن طاؤس در طرائف
این مضمون که دیدم من این خطبه را که روایت شده بود از ابن عباس در کتابی از کتب مخالفین که
مسمی است بمعانی الاخبار و نوشته شده بود در سنه احدی وثلثین وثلث مائة وتصریح کرده بود این
خطبه را در کتاب مذکور حسن بن عبد الله عسکری صاحب کتاب مواعظ و زواجر که از جمله روساء مخالفین
است و محقق است که سید رضی در سنه تسع و خمسین وثلثمائة متولد شده چنانکه تصریح کرده بآن ابن
ابی الحدید در اول شرح نهج البلاغة پس کتاب مذکور بیست و هشت سال پیش از تولد سید رضی نوشته
شده باشد **و شیخ الموحدین ابن میثم** شارح نهج البلاغة نیز روایت کرده که من دیدم نسخه
این خطبه را که بران بود خط ابن الفرات که وزیر مقتدر بالله بود پیش از تولد سید رضی بزیاده از شصت
سال بعد ازین گفته که انچه بر ظن من غالب است این است که ان نسخه پیش از تولد ابن الفرات نوشته
شده بود **و از کلام صاحب قاموس** نیز اعتراف به بودن این خطبه از امیر المومنین
ظاهر میشود زیرا که نسبت داده بآنحضرت بعد از تفسیر کردن شقشقیه را به پیله شتر که در وقت مستی بیرون
می آورد از دهان و چنین گفته که خطبه شقشقیه علویه را برای این شقشقیه میگویند که ابن عباس درخواست
کرد و گفت کاش تمام میرسانیدی مقاله خود را انحضرت فرمود یا ابن عباس **هیهات تلک شقشقة هدرت**
ثم قرت تا اینجا بود مضمون کلام صاحب قاموس و باعث ناتمام گذاشتن انحضرت خطبه را چنانکه سید رضی
در نهج البلاغة روایت کرده آن بود که چون انحضرت خطبه را باینجا رسانید که الحال در نهج البلاغة آخر خطبه
است شخصی برخواست از اهل بلدی و کتابتی بدست انحضرت داد و انحضرت لذ و گفته بخواندن
کتاب مشغول شد بعد از فراغ از خواندن کتابت ابن عباس التماس اتمام خطبه کرد انحضرت در جواب
فرمود یا ابن عباس **تلک شقشقة هدرت ثم قرت** حاصل معنی این کلام این است که ای
ابن عباس رفت انچه دیدی ان حالتی بود که مثل شقشقه شتر در خروشی وقت بحرکت آمده صوتی
غریب از ان ظاهر گشت و بعد از ان ساکن شد **شیخ ابن اثیر جزری** در نهایه نیز
اشاره به بودن این خطبه از انحضرت کرده زیرا که در موضع بیان معنی لفظ شقشقه باین مضمون
گفته که از انجمله است حدیث علیؑ در خطبه که از وست تلک شقشقة هدرت ثم قرت

ونیز پاره از فقرات این خطبه را در مواضع متفرقه از ان کتاب ذکر کرده چنانکه در موضع بیان معنی اشتق گفته و در حدیث علی علیه السلام است ان اشتق لها خرم وآن فقره را آنحضرت در خطبه مذکوره که در مذمت عمر گفته چنانکه گذشت ونیز در موضع بیان معنی سف گفته از انجمله است حدیث علی لکنی سففت اذا سفوا و این فقره را آنحضرت در خطبه مذکوره در ذکر شوری فرموده وهمچنین در موضع بیان معنی نفج گفته واز انجمله است حدیث علی نافجا حضنیه و در موضع بیان معنی نثیل گفته و در حدیث علی بین نثیله ومعتلفه و در موضع بیان معنی خضم گفته که در حدیث علی وانبعث فقام معه بنو ابیه یخضمون مال الله خضم الابل نبتة الربیع واین فقرات را آنحضرت در خطبه مذکور در مذمت عثمان فرموده چنانکه تحریر یافت ونیز در موضع بیان معنی زبرج گفته و در حدیث علی است حلیت الدنیا فی اعینهم وراقهم زبرجها واین فقره را آنحضرت در آخر این خطبه فرموده وبر متتبع خبیر مستور نیست که فقرات مذکوره در خطبه دیگر که در کتب مبتداوله از آنحضرت روایت کرده اند موجود نیست وسخن صاحب قاموس وصاحب نهایه که هردو از متوثقین بیشان اند نزد خاص وعام محل اعتماد است چنانکه ظاهر است وقطع نظر ازین امور هرکس برخصوصیات حالات وجود مرسیه وکمال فضل وتبحر وعلو همت وشرافت نسب وغایت اطلاع بر فنون بلغا وفرط تتبع واحاطه اطراف کلام فصحی ونهایت تقوی وورع سید رضی علیه الرحمه فی الجمله اطلاعی داشته باشد چنانکه شهادت داده بر کمالات مذکوره ابن ابی الحدید در شرحش وابن خلکان در تاریخش بیقین میداند که این قسم امور ناصواب را بان نحریر جلیل القدر نسبت دادن محض خطاست چه گنجایش دارد که مثل این چنین بزرگوارے پرهیزگار خطبه خود را بامیر المومنین منسوب سازد یا انکه بتتبع وتفحص و دریافت ذوق سلیم نداشته باشد که کلام آنحضرت را از کلام دیگرے تمیز کند وبا کلام آنحضرت کلام دیگرے را مخلوط ساخته در کتاب جمع نماید ونیز در زمان سید رضی در خدمت خلفاے بنی عباس جمیع فضلا وبلغا وارباب کمال چهار مذهب مجتمع بودند اگر این چنین خطبه از آنحضرت باسانید صحیحه مروی نشده بود البته سید رضی را مخاطب میساختند وبر وی انکار نموده مواخذه میکردند چنانکه ظاهر است از شیوه علما در اظهار اغلاط یکدیگر خصوص وقتیکه نزاع مذهبی نیز درمیان بوده باشد وعلمائے ایشان در کتب خود اعتراف کرده اند

که آنحضرت از صحابه بسیار متألم بود و از تقدم خلفا نسبت به اطهار کراهت می نمود **ابن عبد ربه**
که از مشاهیر علمای ایشان است در کتاب العقد و ابو هلال عسکری که بنزد عظمای سنیه موثوق القول ایشان
است در کتاب اوائل در خطبه از خطب آنحضرت روایت کرده اند که در آن خطبه فرموده اما
انی لو اشاء ان اقول لقلت عفی الله عما سلف سبق الرجلان وقام الثالث کالغراب
همه بطنه ویله لو قص جناحاه وقطع راسه لکان خیرا له آگاه باشید که من اگر خواسته
باشم بگویم هر آینه میگویم در گذرد خدا از آنچه از پیشینیان بظهور آمد پیشی گرفتند آن دو مرد و برخاست
سیوم ایشان مثل غراب قصد تمام همتش صرف شکم می شد وای بر او اگر چیده شده بود بالهای او و
بریده شده بود سر او بهتر بود برای او از ارتکاب خلافت بغیر حق **و در صحیح بخاری و**
صحیح مسلم فی باب السلب للقاتل روایت شده که عمر در مکالمه علی و عباس گفت فلما توفی
رسول الله قال ابوبکر انا ولی رسول الله فجئتما تطلب انت میراثک من ابن اخیک
ویطلب هذا میراث امراته من ابیها فقال ابوبکر قال رسول الله ما نورث ما ترکناه
فهو صدقة فرایتماه کاذبا اثما غادرا خائنا بعد از آن گفت ثم توفی ابوبکر فقلت انا ولی
رسول الله و ولی ابوبکر فرایتمانی کاذبا اثما غادرا خائنا حاصل آنکه چون مرد رسول خدا ابوبکر
گفت من ولی اویم پس آمدید شما در حالتی که میخواستی تو ای ابن عباس میراث خود را از پسر برادرت
وطلب کرد این کس یعنی علی میراث زنش را که از پدرش مانده بود پس ابوبکر گفت رسول خدا میراث نمی گذارد
پس شما هر دو او را دروغگو و گناهکار و غدرکننده و خیانت کننده دانستید چون ابوبکر مرد من گفتم ولی
رسول و ولی ابوبکرم شما مرا دروغگو و گناهکار و غادر و خاین دانستید هرگاه عمر در صحیحین این خود
گواهی داده باشد یقین که منکرین را راه جدل و مکابره مسدود خواهد بود و مخفی نیست که ادنی دلیل از
درین حدیث در نزد واقع کدام مسلمان نام رسول خدا و قرة العین او را باین حقارت و خواری می برد که این
بی دینی بوده است نعوذ بالله **ابن الجوزی** از علمای حنابله ادای تمکینی مشهور است بنا بر ارتباط حسن بمطلب
ایراد می نماید ابن ابی الحدید در شرح نهج روایت کرده که حکایت کرد از برای من یحیی بن سعید حنبلی معروف
بابن عالیه که از ساکنین بغداد و عدول موثوق بود و گفت حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی فقیه

که در آن زمان مقدم حنابله بغداد بود و نزد او از هر جا گفتگو کردیم که درین وقت شخصی از حنابله در در آمد
که نزد بعضی از اهل کوفه دینی داشت و رفته بود بکوفه که دین خود را بگیرد و از اتفاقات در روز غدیر که در
مشهد مقدس امیر المومنین علیه السلام بواسطه زیارت مجمع خاص و عام می شود در کوفه بوده است پس
شیخ مذکور با وی شروع بسخن کرد و می پرسید که دین تو بتو رسید و او جواب میداد تا آنکه در حین جواب
و سوال آن شیخ گفت یا سید کاش میدیدی که در زیارت روز غدیر نزد قبر علی بن ابی طالب چه چیزها گو
می شد از فحش و سخنان شنیع و سب صحابه با واز بلند بی ترس و بیم آن شیخ گفت المزدم را که دیدی چه گناه
دارند بخدا قسم که هیچکس ایشان را دلیر نکرد برین امر و از برای ایشان فتح این باب نکرد مگر صاحب آن قبر
آن شخص گفت کیست صاحب آن قبر شیخ گفت علی بن ابی طالب است باز آن شخص پرسید که این راه با علی با
مردم نموده داد و ایشان را آموخته پس چرا ما فلان و فلان را امامان خود دانیم و اگر محق نیست پس چرا ما
او را امام خود میدانیم ازین قرار که تو گفتی باید ما یا از علی بیزار شویم یا از دیگران ابن ابی الحدید گفته که این
غالیه گفت چون شیخ مذکور این سخن را از آن شخص شنید بشتاب برخاست و نعلین خود را پوشید
و گفت لعنت خدای باد بر اسمعیل اگر جواب این مسئله بداند و باندرون حرمش رفت و ابن ابی الحدید گفته
که من دیده بودم شیخ اسمعیل مذکور را و حاضر شده بودم در مجلس او باوجود دانش شیرین مقال
نیز بود و متوفی شد در سنه عشر و ستمایة حقا که اگر سایر دانایان ایشان بقدر اسمعیل شیخ حنابله
انصاف میداشتند همه بنده الفتن این مسئله اعتراف میکردند والله الموفق والمعین **اصل**

دوازدهم در قلع مادۂ شبهه منی لعین مشتمل بر چهار تلویح **تلویح اول** در ابطال دعوی

اجماع و بیان چگونگی انعقاد آن چون دانایان اهل خلاف از راه اضطراب همواره پناه باجماع برده
آنرا حصن حصین خود میدانند و هر دلیل که از نص خدا و رسول بر اثبات تقریر می شود اجماع را معارض
آن ساخته بزعم فاسد خود قدح در آن دلیل میکنند و میگویند این دلیل در برابر اجماع چه تواند کرد و لهذا در
بیان معنی اجماع و کیفیت انعقاد آن سطری چند نگارش می یابد تا چهرهٔ حق از غشاوهٔ اوهام مصفا
باشد **بدانکه** اجماع موافق آنچه جمیع محققین اهل خلاف در کتب معتبرهٔ خود تصریح بآن کرده اند
عبارت است از اتفاق جمیع اهل حل و عقد یعنی تمام مجتهدین امت پیغمبر آخر الزمان در وقتی از اوقات

بر امری از امور و اختلاف کرده اند که آیا این اجماع ممکن است که متحقق شود یا ممکن نیست و بر تقدیر
ممکن الثبوت باشد اختلاف کرده اند که آیا علم بتحقق آن بهم میتوان رسید یا نمیتوان بنا بر آنکه ممتنع است
بحسب عادت علم باعتقاد جمیع علمای شرق و غرب که متفرق در اطراف و حدود و بلاد ربع مسکون اند
بهم رسد و ازینجاست که از احمد حنبل روایت شده در شرح مختصر عضدی وغیره که هرکه دعوی اجماع
کند کاذبست و بر تقدیریکه علم باجماع بهم تواند رسید باز اختلاف کرده اند که آیا از راه خبر و روایت
علم بتحقق اجماع بهم میتوان رسانید یا نمیتوان بنا بر آنکه خبر واحد اعتبار ندارد و خبر متواتر موقوف
است بر دانستن جمعی کثیر اتفاق جمیع علماء شرق و غرب را و بر تقدیریکه از خبر و نقل علم بهم توان
رساند اختلاف کرده اند که آیا تواتر خبر شرط است یا نه و بعد ازین اختلافها اختلاف کرده اند که آیا
اجماع حجت است یا نه و بر تقدیریکه حجت باشد بنا بر آنکه بروایات مختلفة اللفظ متقاربة المعنی بتواتر رسیده
که جمیع طوایف امت محمد از اهل ضلالت نخواهند بود اختلاف کرده اند که آیا باقی ماندن اهل اجماع از وقت
اتفاق تا انقضای مدت عمر بر آن قول شرط است یا نه احمد حنبل امام مخالفین و ابن فورک
که از مشاهیر علمای ایشانست برین رفته اند که تا انقراض مدت عمر شرط است و گفته اند که اگر یکی از
مجتهدین از قول خود برگردد آن اجماع اجماع نیست و همچنین اختلاف کرده اند که آیا جایز است اجماع از سندی
و دلیلی که باعث بر اجماع و دال بر حقیقت آن باشد یا نه و بر تقدیریکه مستندی در کار باشد چنانکه محققان
ایشان بر آن رفته اند اختلاف کرده اند که آیا قیاس مستند اجماع می تواند شد یا نه و نیز اختلاف کرده اند
که آیا وجود مقلد در اجماع شرط است یا نه پس هرکس امامت ابوبکر را باجماع ثابت میداند باید که جمیع این
مراتب را بدلایل ثابت کند و خاطر از همه مطمئن ساخته جزم بهم رساند که این چنین اجماعی بر امامت ابو
بکر متحقق شده و بر هر عاقل منصف ظاهر است که اثبات این امور تعذر دارد و معهذا علمای ایشان خود
اعتراف کرده اند که این چنین اجماعی در حق ابوبکر بفعل نیامده ابن عبد البر شیخ موثق ایشان در کتاب
استیعاب در ترجمه ابی بکر چنین گفته که تخلف نمود از بیعت او سعد بن عباده و طایفه از خزرج و فرقه
از قریش و شیخ ابن حجر متقدم در کتاب اصابه در معرفت صحابه چنین گفته که سعد بن عباده
بیعت بر هیچیک از ابی بکر و عمر نکرد و نتوانستند او را در بیعت خود در آوردن بواسطه کثرت اقوام

و عشایر و بعد ازین گفته که عمر در زمان خلافت خود سعد را در مدینه دید و با وی گفت داخل شو در بیعت
ما یا ازین بلد بیرون رو و سعد در جوابش گفت حرام است بر من که بوده باشم در بلدیکه تو امیر آن باشی
بعد از ان سعد از مدینه بشام رفت و اورا قبیله بسیاری بود در نواحی دمشق و در انجا بسر می برد و در
هر هفته با طایفه از قبیله خود می بود و روزی از دهی بدهی دیگر میرفت ناگاه اورا از پشت باغی که در
سر راه او بود تیری زدند و بان تیر کشته شد تا اینجا بود مضمون کلام شیخ ابن حجر **و بلاذری**
در تاریخش روایت کرده که عمر بن خطاب اشاره کرد بخالد بن ولید و محمد بن مسلمه انصاری تا سعد را
بکشند پس ایشان اورا به تیر زدند و چون کشته شد بر زبانها انداختند که سعد را جنیان کشتند **و در**
روضة الصفا مسطور است که سعد بن عباده با ابوبکر بیعت نکرد و بشام رفت و کشته شد بعد از
مدتی بتحریک بعضی از بزرگان **و در صحیح بخاری و مسلم و جمع بین الصحیحین**
روایت شده از عایشه که علی ابن ابی طالب بعد از فوت حضرت فاطمه علیها السلام بمصالحه ابوبکر
تن در داد **و نیز** در کتب مذکوره از مسند ابی بکر روایت شده که حضرت فاطمه علیها السلام بعد از
رسول خدا ششماه زیست چنانکه سابقا تحریر یافت در منع فدک **و در صحیح مسلم و جمع بین**
الصحیحین نیز روایت شده از زهری که گفت بیعت نکردند از بنی هاشم هیچیک تا ششماه و نیز
سابقا در مطاعن مشترکه مذکور شد بروایات علمای معتبره ایشان تخلف نمودن امیر المومنین با سایر
اهلبیت رسول و کافه بنی هاشم از بیعت ابوبکر و قصد کردن ابوبکر و عمر سوختن خانه حضرت فاطمه را
و صاحب روضة الاحباب در کتاب مذکور گفته که اصرار کردند بعضی از اهل سقیفه بنی
ساعده در تخلف از بیعت ابوبکر و گفتند بغیر از علی با دیگری بیعت نخواهیم کرد **و صاحب**
ملل و نحل نیز در نقل اختلاف مهاجر و انصار در روز سقیفه گفته که بیعت کردند غیر از طایفه
بنی هاشم و ابوسفیان از بنی امیه **و ابن ابی الحدید** در شرح نهج البلاغه چنین گفته
که عمر محکم ساخت بیعت ابی بکر را و ان روز شکست زبیر را و بر سینه مقداد افتاد و زیر پا کرد سعد
بن عباده را و گفت بکشید سعد بن عباده را و شکست بینی حباب بن منذر را و ترسانید بنی هاشم را که پناه
بخانه حضرت فاطمه برده بودند **و در جمع بین الصحیحین** روایت شده از مسند عمر بن خطاب.

در حکایتش از روز سقیفه باین مضمون که گفت دیدم دران روز بر سر سعد بن عباده پس گفت کسی از انصار که کشتید شما سعد را و من گفتم خدا سعد را کشته است **و شارح مقاصد** در کتاب مذکور در مبحث پنجم از امامت چنین گفته که در فرستادن ابوبکر عمر و ابو عبیده جراح را نزد علی بن ابی طالب رسالهٔ لطیفیست که ثقات آنرا باسناد صحیح روایت کرده اند و مشتملست بر کلام بسیار از جانبین و غلظتی قلیل از عمر و مشتملست برانکه آمد علی و داخل شد در جماعت و در حینیکه برخاست از مجلس گفت بارك الله فیما ساءنی وسرکم و حاصل کلام معنی منقول از حضرت امیر آنکه آفرین خدای بر چیزی که آزرده ساخت مرا و مسرور ساخت شمارا تا اینجا بود مضمون کلام شارح مقاصد **و ابن قتیبه** شیخ معتمد الروایت ایشان در کتاب سیاست در باب امامت ابی بکر گفته که اباء و امتناع نمود علی ابن ابیطالب از بیعت ابوبکر و بعد ازین گفته که روایت کرده اند که چون علی را بتکلیف بیعت کردند آنحضرت گفت انا احق بهذا الامر منکم لا ابایعکم وانتم اولی بالبیعة لی وتاخذون هذا الامر منا اهل البیت غصبا حاصل آنکه من سزاوارترم بامر امامت از شما بیعت نخواهم کرد با شما و حال آنکه شما سزاوارترید به بیعت کردن با من و بغصب حق ما را که اهل بیت رسول خدائیم از ما میگیرید آنگاه عمر گفت اشدد له الیوم لیرد علیك غدا مضمونش آنکه سخت بگیر امروز از برای ابوبکر کار خلافت را تا رد کند بتو فردا یعنی غرض تو همین است که بعد از مردن ابوبکر خلافت را بتو دهد **بعد ازین** ابن قتیبه گفته که آنحضرت گفت والله یا عمر لا اقبل قولك ولا ابایعه یعنی بخدا قسم ای عمر که قول ترا قبول نکنم و با ابوبکر بیعت نخواهم کرد بعد ازین روایت کرده که آنحضرت دران محفل گفت یا معشر المهاجرین لا تخرجوا سلطان محمد فی العرب من داره الی بیوتکم یعنی ای جماعت مهاجرین بیرون مبرید سلطنت و اولی بتصرف بودن حضرت رسول خدا را از خانه او بخانهای خود و آنچه را از برای اجماع سند ساخته اند پیش نماز شدن ابوبکر است که بروایت موضوعه نقل کرده اند که در اشتداد مرض رسول خدا ابوبکر را فرموده تا پیشنمازی مردم کرد و مخفی نیست که بر تقدیر تسلیم این روایت باتفاق ایشان جایز است نماز در خلف هر بر و فاجر حتی آنکه در کتب عقاید خود این را مسئله ساخته اند و نوشته اند که ویجوز الصلوة خلف کل بر وفاجر پس بنا برین پیشنمازی اصلا موجب صلاح ابوبکر نیست

باید بگر کمالات و فضایل چه رسد پس چگونه خلافت را که صاحب اختیار بودن در جمیع امور دین و دنیا
است بر پیشنمازی قیاس می توان کرد تا آنکه جمیع علمای اهل بیت باخبار صحیحه روایت کرده اند که حضرت
رسولخدا امر کرد تا مردمان نماز گذارند و عایشه دختر ابی بکر از پیش خود مردم را خبر داد که پیغمبر فرمود
تا ابی بکر امامت کند و چون آنحضرت برین اطلاع یافت فی الحال دست بر دوش علی نهاده بیرون آمد و
ابوبکر را از محراب دور کرده خود نماز گذارد و موید این است آنچه بخاری در صحیح خود روایت کرده
باین مضمون که پس یافت رسولخدا در خود خفتی پس بیرون آمد و متوجه محراب شد پس ابوبکر نماز آنحضرت
نماز میکرد و یقین حاصل است که هرگاه ابی بکر بنماز آنحضرت اقتدا کرده باشد دیگران نیز بطریق اولی اقتدا
کرده خواهند بود پس سند نیز ثابت نمیشود و بروایت هر دو فرقه بسیار متعجب است که پیشنماز ابوبکر با وجود
امیر گردانیدن رسولخدا اسامه را بر و دلیل خلافت میتواند شد و خلیفه ساختن رسولخدا امر تقضی علی را در مدینه و معزول
نشدن تا وقت رحلت دلیل امامت آنحضرت نمیشود و چون علمای ایشان دیده اند که اجماع بر بیعت ابی بکر
نشده لهذا در کتب خود مثل مواقف و مقاصد و غیرهما اعتراف کرده اند که در امامت اجماع شرط نیست
بلکه به بیعت یک کس و دو کس نیز منعقد میشود مثل منعقد شدن امامت ابی بکر به بیعت عمر و امامت عثمان
به بیعت عبدالرحمن بن عوف و چون ایشان جمیع ظلمه بنی امیه و بنی عباس را امام مفترض الطاعه میدانند لهذا
قاضی عضد بعد از ذکر منعقد شدن امامت ابوبکر به بیعت عمر گفته و بهمین طریق به بیعت یک کس و دو کس
اکتفا نموده اند از زمان خلفای ثلثه تا این زمان که مائیم اکنون انصاف باید داد که هرگاه این همه اختلاف
در اصل اجماع شده باشد و در بیعت ابوبکر بروایت علمای ایشان و جمیع فرق شیعه اجماع مذکور منعقد
نشده باشد و حال سند اجماع نیز معلوم شد پس چگونه کسی را بر بیعت ابی بکر جزم بتحقیق اجماع بهم میرسد
و بر تقدیر اجماع ظاهری از کسی ثابت شود با وجود این همه نزاع و جدل و تهدیدات تا بمرتبه که قصد آتش
زدن خانه سلاله نبوی کنند و سعد بن عباده را با نهایت قرب منزلت او در خدمت رسولخدا در زیر
پا نرم کنند و مقداد را باجلالت قدر اهانت رسانند و شمشیر زبیر را که باعتقاد ایشان از عشره مبشره است
بشکنند دیگر چگونه کسی را ظن بهم میرسد که جمیع اهل حل و عقد آن عصر از حاضر و غایب و دور و نزدیک از روی
خواهش و طوع رغبت بی خوف و تقیه بیعت کرده اند حقا که اگر اضلال شیطانی و اصرار بر عادت جاهلیت

نباشند با وجود ان همه ایات و احادیث داله بر امامت علی بن ابی طالب و ائمه و شکایت امیر معصوم و
اظهار غصب خلافت وان قبایح صادره از خلفای ثلثه هیچ عاقل اقتدا بایشان نمیکند دیده و دانسته
خود را مستحق عذاب الیم نمیسازد و المهدی من هداه الله **تنبیه** در کتب فریقین بتواتر رسیده که انحضرت
فرمود که اهل بیت در ضلالت نیستند و همیشه قران با ایشان است و ایشان با قران و علی با حق است و حق
با علی و تابع ایشان از اهل نجات است چنانکه در اصل ششم تحریر یافت اکنون میگوییم آیا علی ابن ابی طالب
در تخلف از بیعت ابوبکر و ابا نمودن بر حق بود یا بر باطل اگر بر حق بود ثابت میشود بطلان امامت ابوبکر
و اگر بر باطل بود لازم می آید تکذیب رسولخدا صلعم نعوذ بالله من تکذیب رسول رب العالمین **تلویح دوم**
در رفع استبعاد از ضلالت اهل بیعت چون باتفاق اهل جمهور نص و فرقه نصی از رسولخدا صلعم بر امامت
ابی بکر واقع نشده و همه محققین اهل خلاف معترفند که به بیعت صحابه امامت ابی بکر ثابت میشود لهذا در مقام
استدلال بر امامت ابی بکر از راه عام فریبی در آمده میگویند چه معنی دارد که اصحاب رسولخدا صلعم بعد
از انحضرت در ضلالت افتند و هیچگونه حق را منظور ندارند و این شبهه بی اصل را از اعظم دلایل خود
میدانند و در رفع این استبعاد اولا حدیثی چند از رسولخدا صلعم که در کتب معتمد ایشان روایت شده
تحریر می یابد و بعد از ان بتوضیح مقام و چگونگی حال می پردازد تا بالکلیه شبهه از میان برخیزد و حق
در نظر ارباب هدایت و انصاف بی شایبه شک و وهم جلوه گر آید **حمیدی** در جمع بین الصحیحین از
متفق علیه بخاری و مسلم روایت کرده از عبد الله بن عباس انه سیجاء برجال من امتی
فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یارب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول
کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب
علیهم وانت علی کل شئ شهید ان تعذبهم فانهم عبادک قال فیقال لی انهم لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم حاصل انکه روز قیامت جمعی از امت مرا در اصحاب شمال که اهل
جهنم اند داخل کنند و من می گفته باشم ای پروردگار من ایشان صحابه من اند در جواب گفته شود تو نمیدانی
که اینها چه احداث کرده اند بعد از تو پس من موافق گفته بنده صالح یعنی عیسی خواهم گفت تو شاهد حال
ایشانی چه در وقت بودن من با ایشان و چه در وقت نمودن من بعد از رحلت از دنیا اگر عذاب

انها را بدرستیکه ایشان بندگان تو اند پس گفته شود در جواب من که این گروه از انوقت که تو از انها جدا شدی
همیشه واپس رونده بودند بر پاشنهای خود یعنی از دین و ملت تو برگشتند **دیگر** روایت کرده از متفق
علیه بخاری و مسلم از انس بن مالک که رسولخدا گفت لیردن علی الحوض رجال ممن صاحبنی حتی
اذا رأیتهم و رفعوا الی دونی اختلجوا فلاقولن ای رب أصیحابی أصیحابی فلیقالن لی انک لا
تدری ما احدثوا بعدک نووی در شرح صحیح مسلم اختلجوا را بقطعوا تفسیر کرده گفته اصیحابی در روایت
مصغر واقع شده و در بعضی نسخ مکبر است و از نهایه نیز ظاهر میشود که مراد از اختلاج درینمقام اجتذاب و
اقتطاع است و حاصل معنی حدیث انکه وارد خواهند شد بر من بر حوض کوثر جمعی از صحابه من تا انکه چون ایشان
را ببینم ایشان متوجه من شوند و بریده شوند از نزد من یعنی ایشان را از نزدیک من دور سازند پس
من خواهم گفت ای پروردگار من صحابه منند و گفته خواهد شد در جواب من که تو نمیدانی که ایشان
بعد از تو چه احداث کرده اند **دیگر** روایت کرده از عبد الله بن مسعود که رسولخدا گفت انا فرطکم علی
الحوض ولیرفعن الی رجال منکم حتی اذا اهویت الیهم لانا ولهم اختلجوا دونی فاقول
ای رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک در لغت عرب فرط و فارط کسی را گویند
که پیشتر بر سر آب رود و اسباب آب برداشتن مهیا کند و حاصل معنی حدیث انکه من فارط شما ام بر سر حوض
و بسوی من جمعی از شما بامید آب متوجه میشوند تا انکه چون قصد کنم که ایشان را آب دهم جدا خواهند شد از نزد
من پس من خواهم گفت ای پروردگار من اصحاب من اند و گفته شود که تو نمیدانی که چه احداث نمودند
اینها بعد از تو **ونیز روایت** کرده بهمین مضمون از حذیفه بن الیمان در متفق علیه بخاری
و مسلم **وهمچنین در جمع بین الصحیحین** روایت شده از رسولخدا که فرمود یرد علی الحوض رجال
من امتی فیحلؤن عنه فاقول یا رب اصحابی فیقول لا علم لک بما احدثوا بعدک انهم
ارتدوا علی ادبارهم القهقری حاصلش انکه وارد میشوند بر حوض مردمی از امت من پس رانده و ممنوع
خواهند شد از ان انگاه من خواهم گفت ای پروردگار من اینها اصحاب من اند پس خدا تعالی خواهد گفت
بدرستیکه ترا علم نیست بانچه اینها احداث کرده اند بعد از تو بتحقیق که اینها مرتد شدند و از دین برگشتند.
دیگر روایت کرده از صحیح مسلم از مسند عائشه از عبد الله بن عمرو بن عاص بابن مضمون که رسولخدا با اصحاب

گفت چون مفتوح شود بر دست شما خزانهای فارس و روم چگونه خواهید بود عبد الرحمن بن عوف در جواب گفت خواهیم بود بطریقیکه رسولخدا فرموده است پس رسولخدا گفت تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون حاصلش آنکه رغبت بدنیا خواهید کرد و حسد و عداوت خواهید ورزید با یکدیگر و ازدین خواهند برگشت **دیگر** روایت کرده در مسند عائشه از متفق علیه باین مضمون که رسولخدا بعائیشه گفت اگر قوم ترا بشرک و جاهلیة عهدی تازه نمی بود من می ترسم که ایشان بدل انکار کنند هر آینه امر میکردم بخراب کردن خانه کعبه و او را با زمین هموار میکردم و داخل میکردم در آن آنچه را از آن بیرون کرده اند و دو در بر آن قرار میدادم یکی شرقی و یکی غربی پس میساختم او را موافق بنای ابراهیم **ابن مردویه** روایت کرده از ابن عباس که گفت بیرون آمدیم من و نبی و علی پس دیدیم باغی آنگاه مرتضی علی گفت ای رسولخدا چه نیکوست این باغ آنحضرت فرمود باغ تو در جنت بهتر است از این پس از آن گذشتیم و بحدیقه دیگر رسیدیم پس گفت علی چه نیکوست ای رسولخدا این باغ آنحضرت گفت حدیقه تو در بهشت بهتر از این تا آنکه بهفت حدیقه گذشتیم پس گفت رسولخدا یا علی حدایق تو در جنت نیکوتر است ازین حدیقها و بعد از آن دست بر سر و روی و لحیه او مالید و بگریست تا آنکه بلند شد گریه آنحضرت پس علی گفت چه چیز میگریاند ترا ای رسول خدا آنحضرت گفت ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی یعنی کینهائی که در سینهای قومی است که بر تو ظاهر نمیسازند تا وقتیکه مرا در میان نه بینند **اخطب خوارزم** در مناقب نیز بهمین مضمون روایت کرده باسناد از علی بن ابیطالب **و ابن ابی الحدید** نیز بهمین مضمون روایت کرده از انس بن مالک **دیگر اخطب** روایت کرده باسناد از عبد الرحمن بن ابی لیلی و او از پدرش که رسولخدا مر علی را گفت اتق الضغائن التی لک فی صدور من لا یظهرها الا بعد موتی اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون یعنی پرحذر باش از کینهای که نسبت بتو در سینه های کسانیست که ظاهر میکنند مگر بعد از موت من ایشانند که لعنت میکند خدا تعالی بر ایشان و لعنت میکنند ایشانرا لعنت کنندگان پس آنحضرت گریست پس گفتند یاحضرت از چیست گریه تو آنحضرت فرمود اخبرنی جبرئیل انهم یظلمونه و یمنعون حقه و یقاتلونه و یقتلون ولده و یظلمونهم بعده یعنی خبر داد مرا جبرئیل که بدرستیکه ایشان ظلم بر علی خواهند کرد و منع خواهند نمود حق او را و مقاتله خواهند کرد با او و خواهند کشت فرزندان او را و ظلم

خواهند کرد بعد از و بر فرزندان او **و ابن مغازلی** در مناقب روایت کرده که رسولخدا بعلی بن ابیطالب
گفت ان الامة ستغدر بک بعدی یعنی بدرستیکه امت زود باشد که غدر خواهند کرد با تو بعد از من **و**
حمیدی در جمع بین الصحیحین روایت کرده از صحیح بخاری در مسند انس بن مالک از زهری که گفت دیدم
انس بن مالک را در حالتیکه میگریست پس گفتم چه چیز است که ترا میگریاند گفت نمی بینم از آنچه یافته بودم در زمان
رسولخدا الا این نماز واجب و این هم ضایع شد **و دیلمی** روایت کرده از صحیح بخاری از ابی درداء که گفت و الله
که نمی بینم از امر امت محمد چیزی مگر اینکه نماز میکنند **و اخطب** خوارزم روایت کرده باسناد از عبد الله
بن مسعود باین مضمون که گفت بودم با رسولخدا در حالتی که از مدینه بجانب صحرا متوجه گردید پس آنحضرت
آهی کشید گفتم یا رسول الله چیست ترا که آه میکشی آنحضرت گفت ای ابن مسعود دلم بمرگ گواهی میدهد گفتم
یا رسول الله خلیفه تعین کن آنحضرت فرمود کرا خلیفه کنم گفتم ابوبکر پس ساکت شد بعد از آن آهی کشید بار
من پرسیدم آنحضرت باز همان جواب داد گفتم یا رسول الله شخصی را خلیفه گردان آنحضرت گفت کرا خلیفه
کنم گفتم عمر بن خطاب پس ساکت شد و بعد از آن آهی دیگر کشید و چون من از سبب آن پرسیدم آنحضرت همان
جواب داد گفتم کسی را خلیفه گردان گفت کرا خلیفه کنم گفتم علی بن ابی طالب آنحضرت گفت آوه و لن
تفعلوا ذلک ابدا والله لئن فعلتموه لیدخلنکم الجنة یعنی آنکه اطاعت او نخواهید کرد هرگز بلکه دیگری
بخلافت خواهید برداشت بخدا قسم که اگر بخلافت او گردن می نهادید داخل میکرد شمارا در جنت پس از احادیث
مذکوره ثابت شد که مجرد صحابی بودن از برای نجات کافی نیست و رستگاری ایشان نیز مثل مردم دیگر
از راه ایمان و عمل صالح است و ایشان نیز مثل ابنای روزگار از حقد و حسد و عناد و حب جاه و خواهش
دنیا در امان نیستند و خبر لیلة العقبه که بعد از مراجعت رسولخدا از تبوک منافقین صحابه در عقبه که در
راه واقع بود قصد رسولخدا کردند و آنحضرت بالهام ربانی دریافته همه اخبار بحذیفه بن الیمان که مهار
ناقه در دست داشت نمود در کتب فریقین مشهور است و در صحیح مسلم روایت شده از حذیفه بن الیمان که
گفت اصحاب عقبه چهارده کس بودند و بیهقی از این روایت حکم کرده بصحة خبر لیلة العقبه پس معلوم شد که
جمعی از ایشان در نفاق و شقاوت از همه خلایق افزون بوده اند و هر که فی الجمله اطلاعی بر اخبار سلف
دارد میداند که اکثر قریش با علی بن ابی طالب عداوت داشتند زیرا که خون آبا و اولاد و اقارب هر یک

از ایشان بضرب ذو الفقار آنحضرت ریخته شده بود و عصبیت عرب اظهر من الشمس است و لهذا بسیار بوده که
درمیان قبائل بسبب کشته شدن سگی یا دزدیدن شتری یا اسپی فتنها و فسادهای عظیم بهم رسانیده و عداوت و
دشمنی تا قرنها درمیان ایشان بوده و نیز حب جاه و ریاست و خواهش لذات نفسانی و زخارف دنیوی
و تصرف شیاطین در قلوب و غلبه حقد و حسد در هر زمانی از ازمنه سابق و لاحق اکثر ابنای هر را از راه دور
می برد در واقع اگر حب دنیا و اغراض نفسانی نباشد معویه و عایشه و طلحه و زبیر چرا با علی ابن ابی طالب منازعت
و حال او بر همه ظاهر بود مقاتله و منازعه کنند و باعث این همه فساد و خونریزی شوند و چرا مردم با وجود علی
ابن ابی طالب باین چهار رکن فساد بگروند و برروی اهل بیت رسول خدا و اشیاع ایشان تیغ کشند حالانکه
درکتب فریقین بتواتر رسیده که رسولخدا ص از برای عمار گفت **تقتله الفئة الباغیه** یعنی لشکر باطل عمار را
میکشند و بزبیر گفت **ستقاتل علیا وانت ظالم** یعنی زود باشد که با علی مقاتله کنی و تو ظالم باشی و بعلی ابن ابیطالب
گفت همچنانکه من بر سر تنزیل قران مقاتله کردم تو بر سر تاویل قران مقاتله خواهی کرد و نیز فرمود تو مقاتله
خواهی کرد با ناکثین و مارقین و قاسطین و نیز درکتب فریقین بطریق تواتر بعبارات مختلفه متقاربه المعنی روایت
شده که رسول خدا فرمود امت من بعد از من هفتاد و سه فرقه میشوند و همه ایشان اهل دوزخند الا یک فرقه
پس چه استبعاد دارد اگر جمعی را عداوت با علی و گروهی را حب ریاست و فرقه را جلب نفع و طایفه را اطاعت
روسا و زمره را تقلید برین دارد که با ابوبکر بیعت کنند و بعد از ان عوام الناس را بشبهه و فریب و قهر و غلبه
از راه برده کار خلافت ناحق را انتظام دهند همه ایشان اذعان دارند بانکه در حیات حضرت موسی
بمجرد غیبت چند روزه بنی اسرائیل با وجود هارون گوساله پرست شدند و قصد کشتن هارون کردند پس اگر
اکثر مردم بسبب اغراض مذکوره بعد از رحلت رسولخدا ص از علی بن ابیطالب که بمنزله هارون بود برگردند
و با ابوبکر بیعت کنند چه استبعاد باشد و قطع نظر ازین امور هرگاه نص خدا و رسول بر امامت علی ابن ابیطالب
موجود باشد چنانکه برخی از انها مذکور شد و آنحضرت بنص قرانی معصوم است و باتفاق از کذب
مبراست خود خبر داده باشد بر ظلم اهل خلاف دیگر این نحو استبعادات نادر برابر است چنانکه مستور نیست بر
اهل انصاف و الله لا یهدی القوم الظالمین **تلویح سیوم** در رفع استبعاد از عدم منازعت امیر
المومنین با ایشان و این را نیز باعتقاد فاسد خود دلیلی میدانند بر حقیت خلافت ابی بکر و چنین میگویند

اگر خلافت حق علی بن ابیطالب بود چرا جنگ با ایشان نکرد با آنکه اشجع ناس بود و بنی هاشم تمام معاون او بودند
هیچ فکر نمیکنند که از این قرار سخن بصورت ایشان بر رسول خدا نیز می آید که چون آنحضرت اشجع از همه بود
و علی بن ابیطالب و جمعی دیگر از اعوان داشت چرا در شب از قریش فرار نمود و در غار پنهان شد بعد از آن
بمدینه رفت و چرا در حدیبیه با وجود علی بن ابیطالب و کثرت اصحاب با مشرکان قریش صلح نمود و حج نکرده
بمدینه بازگشت و قرار داد که هر که از قریش پناه بآنحضرت آورد با ایشان باز فرستد و در صلحنامه چرا بقول
مشرکان لفظ رسول الله را حک نمود و چرا در احد دندان مبارکش شهید شد و بر اهل خبرت ظاهر است که با وجود
بیعت جمع صحابه بآنحضرت بسبب نفاق صحابه و اهل فساد چه فتنها بظهور آمد از معاویه که در مرتبه از همه پست تر
بود دستاصل نگردید تا آنکه بقهر نمود آن ملعون بر منابر سب اهلبیت رسول صلعم و بظلم یزید بیدین ذریه خیر
المرسلین شهید گشت و دودمان نبوت بتاراج رفت پس دیگر چه استبعاد دارد اگر علی بن ابی طالب
بسبب قلت اعوان و انصار و حفظ بقای دین و عدم شماتت کفار دست از مقاتله ایشان باز دارد —

در کتب علمای اهلبیت روایت شده که چون بعلی بن ابیطالب رسید که مردم می گویند چه بود علی را که
با ابوبکر و عمر منازعت نکرد چنانچه با طلحه و زبیر و عایشه مقاتله نمود آنحضرت گفت مرا با شش پیغمبر مشابهت است
اول ایشان نوح است که خدا تعالی از او خبر داده که رب انی مغلوب فانتصر ای پروردگار من
بدرستیکه من مغلوب و زبون کفارم یاری ده مرا پس اگر شما بگوئید نوح مغلوب نبوده تکذیب قرآن نموده اید
و اگر مغلوب بوده پس علی که وصی پیغمبر است اولی بعذر باشد **دوم** ابراهیم است که گفته و اعتزلکم
و ما تدعون من دون الله یعنی کناره میگیرم از شما و از آنچه میخوانید شما از غیر خدا پس اگر میگوئید
او بی مکروه اعتزال نموده پس وصی اولی بعذر باشد **سیوم** پسر خاله او لوط است که بقوم خود گفت
لو ان لی بکم قوة کاشکی مرا بدفع شما قوتی می بود پس اگر میگوئید او را بر ایشان قوت بود بتحقیق کافر شده
و تکذیب قرآن نموده اید و اگر میگوئید او را قوت نبود پس وصی اولی بعذر است **چهارم** یوسف
است که گفت رب السجن احب الی مما تدعوننی الیه ای پروردگار من حبس و زندان دوست تر است نزد من
از آنچه مرا بآن دعوت میکنند پس اگر میگوئید او را دعوت کرده بودند بغیر مکروهی که خدا بر آن غضب کند
بتحقیق که کافر شده اید و اگر میگوئید دعوت کرده بودند بچیزی که خدا بر آن غضب کند و او اختیار زندان نمود پس

تحقیق که کافر شده اند و اگر ... اختیار زندان نموده

وصی اولی بعذر باشد **و پنجم** موسی بن عمران است که گفت ففررت منکم لما خفتکم فرار کردم من از شما چون ترسیدم از شما پس اگر میگویند موسی فرار نمود از ایشان بی خوف بتحقیق کافر شده اید و اگر میگویند فرار او از روی خوف بود پس وصی اولی بعذر باشد **و ششم** هرون است که گفت یا بن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای پسر مادر من قوم مرا ضعیف دیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس اگر میگویند قوم او را ضعیف ندانستند پس کافر شده اید و اگر میگویند ایشان او را ضعیف دانستند وصی اولی بعذر باشد **و هفتم** محمد است که بغار فرار نمود پس اگر میگویند بی خوف فرار نمود کافر شده اید و اگر گویند از خوف بود و چاره غیر از فرار نداشت پس وصی اولی بعذر باشد پس برخاستند همه مردم و گفتند ای امیر المومنین حق با تست و قول قول تست پس تلبیس مخالفین و باطل را در لباس حق جلوه دادن ایشان نزد اهل بصیرت محقق گشت ان الباطل کان زهوقا **تلویح چهارم** در اشاره اجمالی بر بطلان احادیث موضوعه داله بر عقاید اهل خلاف بدانکه احادیثی که مخالفین در فضایل خلفای ثلثه و اثبات طریقه خود روایت کرده اند اصلا محل اعتماد نیست و بر امامیه هیچ حجت نمیشود زیرا که همه تابعین بنی امیه و بنی عباس روایت کرده اند و منتهی میشود روایت شان بجمعیکه از دشمنان حضرت علی ابن ابیطالب اند مثل عبد الله ابن عمر که با علی بن ابیطالب بیعت نکرد چنانکه ظاهر است از اخبار مرد و فرقه با یزید و عبد الملک و مروان بیعت کرد **حمیدی** در جمع بین الصحیحین از متفق علیه بخاری و مسلم روایت کرده از مسند عبد الله بن عمر مشتمل براین مضمون که چون اهل مدینه یزید را از امامت خلع کردند عبد الله ابن عمر جمع کرد حشم و فرزندان خود را و ایشان را از شکستن بیعت یزید منع کرد و گفت ما بیعت کرده ایم با یزید یعنی نموده بر بیعت خدا و رسول و با این چنین مرد غدر نباید کرد **دیگر** روایت کرده از مسند عبد الله بن عمر از صحیح بخاری با یمضمون که عبد الله ابن عمر چیزی نوشت بعبد الملک مروان و با او بیعت کرد و تواتر رسیده که عبد الله بن عمر نزد حجاج رفت و گفت بیار دست خود را تا بیعت کنم با امیر المومنین عبد الملک که من از رسول خدا شنیدم که میگفت هر کس بمیرد و در بیعت امامی نباشد بر جاهلیت مرده است پس حجاج با وجود کفر و نفاق بر خشم گرفت و گفت دیروز با علی ابن ابی طالب بیعت نکردی و امروز آمده تا با عبد الملک ابن مروان بیعت کنی دست من بکار نیست اینک پای من بگیر و بیعت کن **دیگر** عایشه که دقیقه از سرا

عداوت و دشمنی فرو گذاشت نکرد تا آنکه لشکر کشید و با آنحضرت قتال نمود و پیوسته اظهار عداوت
میکرد **ابن ابی الحدید** روایت کرده در شرح نهج البلاغة از ابو مخنف در کتاب جمل
این مضمون که بطرق متعدده روایت شده که چون خبر قتل عثمان بعایشه رسید عثمان را نفرین کرد
و گفت بدکاری عثمان را بکشتن داد بدرستی که عثمان بکشته شدن سزاوارتر بود از همه کس و چون
شنید که مردم بیعت با علی بن ابی طالب کرده اند آزرده و متاسف گشت **و در بعضی** از روایات
ابو مخنف مندرج است که عایشه بعد از شنیدن خبر بیعت کردن مردم با علی گفت اگر زمین و آسمان بهم
می آمد بهتر بود نزد من از بیعت با علی ابن ابیطالب ع بعد از ان گفت عثمان بظلم کشته شد **دیگر** ابو هریره
که بواسطه زخارف دنیوی از علی بن ابی طالب ع روگردان شده بمعاویه پیوست و با حضرت امیر قتال کرد
و کذبش بر ارباب خبرت معلوم است و معتقدان ایشان بران گواهی داده اند **ابن ابی الحدید**
در شرحش گفته بتحقیق که روایت شده از علی بن ابیطالب که گفت بدرستیکه اکذب ناس بر رسولخدا ص
صلی الله علیه و آله وسلم ابو هریره است **دیگر** روایت کرده از سفیان ثوری که ارباب حدیث
اعتبار نمی کنند از اخبار ابو هریره مگر آنچه در باب بهشت و دوزخ است **دیگر** روایت کرده از ابو جعفر
اسکافی که او گفته قول ابو هریره مدخولست نزد مشایخ ما چه عمر او را دره زده بود و گفت بسیار حدیث
وضع کرده **حمیدی** در جمع بین الصحیحین از متفق علیه بخاری و مسلم از مسند ابو هریره روایت کرده
مشتمل بر آنکه عبد الله ابن عمر گفت بتحقیق که ابو هریره بسیار حدیث می بندد **دیگر** روایت کرده از متفق
علیه بخاری و مسلم از مسند عبد الله بن عمر که گفتند بعبد الله بن عمر که ابو هریره میگوید رسولخدا ص همچنانکه
امر کرده است بقتل کلب صید و کلب شبان امر کرده است بقتل کلب زرع عبد الله در جواب گفت البته
ابو هریره زرعی دارد **دیگر** انس بن مالک که از دشمنی کتمان شهادت روز غدیر کرد و بدعای آنحضرت
مبروص شد چنانکه گذشت در اصل دوم بروایت ابن ابی الحدید از واقدی وغیره **روایت**
کرده ابن ابی الحدید از ابو یوسف شاگرد ابو حنیفه و او از ابو حنیفه که گفت ابو هریره و انس بن مالک
از جمله کسانی اند که اعتماد نیست بر روایت ایشان **دیگر** عمرو بن العاص که دین را بدنیا فروخت و باحسان
بجیره معاویه از اسلام بی نصیب شد و قبایح اعمالش در جمیع کتب مذکور است **دیگر** مغیرة بن شعبة

که با حضرت امیر نهایت عداوت می ورزید **ابن ابی الحدید** روایت کرده از ابو جعفر
اسکافی که مغیره ابن شعبه علی را بر منبر کوفه ناسزا می گفت **دیگر** روایت کرده از ابو جعفر
اسکافی که معاویه جمعی از صحابه و تابعین را صلها می داد تا اخبار قبیحه در حق علی بن ابی طالب ع
روایت کنند و از جمله انها بود عمرو عاص مغیره بن شعبه و از تابعین عروه ابن زبیر **دیگر**
کعب الاحبار که ابو ذر غفاری رضی الله تعالی عنه در حضور عثمان بر سر او زد و گفت یا ابن یهودیه
از دلت بیرون نرفته است **ابن ابی الحدید** در شرح نهج گفته روایت کرده اند جمعی از
اهل سیر که علی ابن ابیطالب ع میگفت بیشک کعب الاحبار کذاب است و او منحرف بود از آنحضرت —
دیگر سعد بن ابی وقاص که از عداوت با آنحضرت بیعت نکرد و هرگز در جهاد با اعدای دین پیرو
حضرت امیر نشد **دیگر** ابو موسی اشعری که بدشمنی نقض خلافت از آنحضرت کرد بفرموده عمرو
بن عاص **دیگر** سعد ابن مسیب که از دشمنان آنحضرت بود مطابق روایت ابن ابی الحدید وغیره
و بالجمله هر روایتی که ایشان در باب عقیده خود نقل می کنند البته سلسله رواتش از تابعان بنی
امیه و از دشمنان علی بن ابیطالب ع خالی نیست چنانکه ظاهر است بر صاحب خبرت و بر جمیع ارباب
تتبع ظاهر است که معاویه و سایر ظلمه بنی امیه با آل رسول صلعم چه مایه عداوت داشتند و همواره بر
منابر و در جمع خاص و عام سب اهل بیت رسول خدا میکردند و محبین ایشان را قتل و غارت می نمودند
و هیچکس را یارای آن نبود که اظهار فضایل علی ابن ابیطالب ع کند و هر کس در مذمت آنحضرت حدیثی
از پیش خود وضع میکرد صلها و اکرامها می یافت و همه جمعیکه اظهار عداوت و تشنیع کردندی همواره
نزد آن ظالمان معزز و مکرم و صاحب شوکت و حکومت میگشتند و گروهی که منسوب بولای آنحضرت
بودند همیشه خایف و مظلوم بسر می بردند و اصلا اظهار دوستی و پیروی اهل بیت ع نمیکردند
ابن ابی الحدید روایت کرده از ابو جعفر اسکافی که گفت بصحت رسیده که بنی امیه منع میکردند
اظهار فضایل علی را و معاقب می ساختند کسی را که ذاکر و راوی فضایل آنحضرت بود تا بمرتبه که
هیچکس را جرات نبود که نام آنکس را بر زبان راند **دیگر** روایت کرده از ابو جعفر که معاویه صد
هزار درهم بسمره ابن جندب داد تا آیه **ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا** الخ

راکه متضمن مذمت است در شان علی روایت کند و آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء
مرضات الله را در شان ابن ملجم روایت کند و سمرة بن جندب قبول نکرد پس دو صد هزار درهم داد او
قبول نکرد بعد از آن چهار صد هزار درهم داد قبول کرد و روایت نمود موافق فرموده معاویه **دیگر**
روایت کرده در شرحش از علی بن محمد بن ابی سیف مداینی در کتاب احداث که معاویه نوشت بعمال
خود تا نگذارند راویان فضایل علیؑ و اهل بیتش را پس خطبا در هر جا بر منبر به آنحضرت ناسزا میگفتند و معایب
از برای آنحضرت و اهل بیتش روایت میکردند و چون در کوفه شیعه علیؑ بسیار بود زیاد را بر ایشان گماشت
تا بکشت انها را در هر جا یافت بعقوبات عظیمه و نوشته دیگر بعمال خود فرستاد که محبان عثمان و راویان
فضایل او را اعزاز و اکرام کنید و نام او را و نام پدر و اقوامش را نزد من فرستید پس چون نزد او
فرستادند همه را صلات گرانمایه و املاک و اسباب بسیار داد پس هر که از عثمان فضیلتی روایت میکرد نام
او را ثبت میکرد و او را از مقربان میساخت بعد از آن نوشت بعمالش که بسیار شد فضایل عثمان اکنون
مردم را تکلیف کنید تا روایت کنند از ابوبکر و عمر و سایر اصحاب پس روایت کردند در مناقب ایشان احادیث
موضوعه بسیار که هیچیک اصلی و حقیقتی نداشت و انها را بر سر منابر می گفتند و معلمان را گفتند تا
در مکتبها باطفال بیاموزند و انها را مثل قران تعلیم میکردند تا انکه بزنان و دختران و خدمتگاران
نیز اموختند و بعد از آن نوشت تا در جمیع بلاد تفحص کنند و هر کس بدوستی علی بن ابیطالبؑ و اهل بیت او
متهم باشد خانه اش را خراب کنند این بود مجملی از مضمون روایت ابن ابی الحدید از کتاب مداینی
اکنون تامل باید کرد و از روی انصاف باید دید که هرگاه در سابق ایام حال برین منوال بود و جمیع
رواة معتبر ایشان تابع بنی امیه و دشمن اهل بیت رسول خدا باشند دیگر احادیث داله بر عقاید ایشان
چه اعتبار خواهد داشت العاقل تکفیه الاشارة والله الموفق والمعین

خاتمة

والعاقبة للمتقین

در بیان مجملی از معاد بدانکه معاد عبارتست از زنده گردانیدن خداتعالی خلایق را در روز قیامت از
برای مکافات و این معاد ضروری دین جمیع پیغمبران است و وجودش از راه متعدده قرانی و احادیث
متکثره نبوی و اجماع امت بنحویست که اصلا شک و شبهه در آن راه ندارد و بهیچ وجه قابل تاویل نیست و انکار
موجب کفر و زندقه است و بر هر مکلف واجبست که اعتقاد کند و بیقین بداند که آخر تزلزل در بنای

آسمان و زمین راه خواهد یافت و آسمانها بامر الهی درهم نوردیده خواهد شد و کوهها از یکدیگر پاشیده خواهد
گشت آنگاه خدایتعالی بدنهای همه را چنانکه بود خواهد ساخت و اجزای پوسیده از یکدگر پاشیده را باز
حیات خواهد بخشید و ارواح خلایق را با آن بدنها آمیزش خواهد داد چنانچه در دنیا داده بود و همه را محشور
خواهد گردانید زیرا که جمیع این امور ممکن است و آیات متکثره و احادیث متواتره از وقوعش خبر
داده بنحویکه اصلا قابل تاویل نیست **و نیز باید دانست** که خصوصیات قیامت از صراط
و میزان و سنجیدن نامهای اعمال و امثال اینها متحقق خواهد گشت و بعد از ان خدایتعالی بمقتضای
وعده و وعید خود چنانچه خواهد فرمود پس بهشتی را بهشت جاودان ارزانی خواهد داشت با حور و قصور
و غلمان و غیر اینها از آنچه بان انسان لذت می برد و دوزخی را بعذاب الیم دوزخ که مشتمل
است بر آتش و زمهریر و نار و عقرب و امثال اینها از مولمات و موذیات گرفتار خواهد کرد و جمیع
این امور از آیات و احادیث ثابت و متحقق است و بهیچگونه قابل تاویل نیست **دیگر باید دانست**
که هیچ انکه نفس ناطقه مصدر افعال و اعمال اختیاریه خود است و رنج و راحت باو عاید می شود و بدن
آلت نسبت باینها همچنین مورد ثواب و عقاب و لذت و الم در حقیقت اوست و بدن آلت است از
برای وصول لذات و الم پس اگر در مثل بدن اول محشور گردد و بآن بدن نعیم بهشت یا عقوبات دوزخ
در یابد ظلم نخواهد بود زیرا که به تبدل و تغیر خصوصیات بدن شخص متبدل نمیشود و لهذا شخص در جمیع
ایام حیات یک شخص است و حال آنکه بدن در جمیع اوقات متبدل میشود و همواره اجزایش بتحلیل رفته
بامر الهی تازه بتازه بدل ما یتحلل بان میرسد و ازینجاست که اگر شخصی دیگری را ناحق بکشد و بعد از مدتی
او را بقصاص رسانند در نظر جمیع عقلا ندموم نیست هر چند اجزای بدن آن شخص بسبب بیماری طول ایام
دیگر مکرر بتحلیل رفته باشند و انواع تبدلات بران طاری گشته باشد **دیگر باید دانست** که بمقتضای
آیات و احادیث و خصوصیات بعد از موت از عذاب قبر و سوال منکر و نکیر و امثال اینها حق است
و نفوس در زمان بعد از موت و پیش از ظهور قیامت که انرا برزخ گویند موجوداند و در خور احوال خود
لذت و الم باینها میرسد خواه بدن آن شخص در قبر باشد و خواه نباشد و خواه سوخته شود و خواه
طعمه جانوران گردد و هر چند با وجود مجاورت بودن در قبور مشاهده کردن هیچکس مطلع بر اینها نگردد

زیرا که حواس بر عالمی ادراک اوضاع واحوال عالم دیگر نمیتواند کرد وازینجاست که شخصی که در حضور جمعی خوابیده باشد هر چند صورهای مختلفه وشهرهای معظم ودیارها وکوهها ببیند وانواع لذات وعقوبات دریابد هیچیک از حاضران بر چیزی از آنها مطلع نمیشود وهمچنین آن شخص خوابیده مادام که در خوابست واقف نمیشود بر آنچه از حاضران بظهور می آید ودر حقیقت دنیا عالم خوابست نسبت بعالم بعد از موت پس چه استبعاد دارد اگر در دنیا بر امور واقع در آن عالم اطلاع حاصل نشود وهر چه را عقل مستبعد میداند همه از قصور مدرکه انسانی ناشی میشود والا نظر بقدرة کامله الهی که از کتم عدم ولا شئ محض اینهمه اشخاص مختلفه وانواع متقابله واجناس متباینه را بوجود آورده ودر نهایت آسانی است وهیچگونه استبعاد ندارد در واقع هرگاه انسان با عدم استقلال وضعف وجود در هر آنی از آنات نظر بتصورات خیالیه خود انحاء متغیره وتصرفات بظهور می تواند آورد وبمحض اراده خود آسمانها وزمینها واصناف موجودات در خیال ظاهر می تواند ساخت ودر همان لحظه همه را زایل گردانیده عالمی دیگر تصور میتواند کرد پس خدا تعالی که خلاق حقیقی ومصدر تحقیقی است ووجودش مبدأ جمیع موجودات وقدرتش منشأ اصل قدرتهاست تصرف در مخلوقات خود از تغیر وتبدیل وایجاد وابقا وافنا وغیر اینها چه مستبعد باشد انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون الحمد لله الذی وفقنا لتتمیم هذا التالیف ولیسر لنا الفراغ من اتمامه فی یوم الثلثا سابع شهر ربیع الثانی فی سنه سبع وستین الف من هجرة النبویة صلعم

مطبوع شد کتاب سفینة النجات من تالیف حسن علی رضائی بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول سنه ۱۳۲۳ هجری النبوی صلعم کاتب النسخه هذا اشرف احمد

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیاجائے گا۔

کتب خانہ جامعہ عثمانیہ

۱- اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس رفقا، مجلس انتظامی ایک وقت میں پانچ کتابیں اپنے پاس رکھ سکینگے۔
مجالس شعبہ جات و نصاب پانچ کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکینگے اور گزیٹیڈ عہدہ داران جامعہ

۲- اساتذہ جامعہ عثمانیہ و کلیہ جات ملحقہ ایک وقت میں پانچ کتابیں اپنے پاس رکھ سکینگے اور
اور اراکین دار الترجمہ دس کتابیں ترجمہ شدہ دو کتابیں بی اے اور ایم اے و تحقیقاتی طالب علموں سے

۳- طلبا ایم اے ایل ایل بی پاس رکھ سکینگے۔ اور طلبہ بحساب
کے طلبہ تین کتابیں ایک ہفتہ تک اپنے پاس رکھ سکینگے و طلبہ
طلبہ پانچ کتابیں اور دو کتابیں واپس رکھ سکینگے مگر اس غرض

۴- مدت مقررہ پر کتابیں واپس نہ کی جائیں تو کتاب واپس لے لیا جائیگا
ایک آنہ یومیہ فی کتاب کرایہ ادا کرنا لازم ہے۔ ذمہ داری

۵- بشرط موقع کتابیں کتب خانہ میں کتاب کا لانا لازم ہے۔
یہ کتب خانہ میں کتابیں اگر خراب ہو جائیں تو تشہیر
عائد ہوگی۔

۶- کتابوں پر کسی قسم کا نشان یا حاشیہ نہ لگایا جائے۔

۷- قلمی نسخے اور حوالے کی کتابیں
باہر نہ لیجا سکینگی۔ فقط